



# مشاورانی سازماندهی

مجموعه‌ای از مقالات

به همت **خ. شاکری**

توضیح و پوزش

بعلت در اختیار نداشتن نسخه اصلی ، برخی از عکسهای  
این کتاب از کیفیت مناسبی برخوردار نیستند که به اینوسیله  
از خوانندگان گرامی پوزش می طلبیم .

کانون کتاب ایران



سازماندهی شورائی

به همت خسرو شاکری

چاپ اول : مجموعه مقالاتی از کتاب جمعه - تهران

چاپ دوم : کانون کتاب ایران - سوئد ژوئن ۱۹۸۵

تمام حقوق طبع - COPYRIGHT - از آن انتشارات پادزهر

تهران است .

# فهرست

- سر سخن ۴
- (۱) سازماندهی شورائی ۵
- (۲) دموکراسی ۱۲
- (۳) خودگردانی در تولید و مدیریت ۲۳
- (۴) زنان کارگر و مبارزه برای نظارت شورائی کارگری ۵۸
- (۵) حدود و امکانات عمل اتحادیهء کارگری ۸۱
- (۶) شوراهای کارگری در چکسلواکی ۱۰۳
- (۷) سازماندهی مشارکت شورائی کارگران شیلی ۱۱۵
- (۸) آرژانتین سرزمین جنگ طبقاتی بلا نقطهء ۱۲۵

# خسرو شاکری

مقاله های زیر، به انتخاب این ویراستار، و به هموست مترجمان و نیز نویسنده این سطور، ترجمه و در دوران تزلزل بین دودیکتاتوری در کتاب جمعیه چاپ رسیدند. تجدید چاپ آن ها در اینجا در حالی صورت می گیرد که بسیاری از "مارکسیست - لنینیست های" سینه چاک دیروز، دیگر نه فقط این "مکتب" را بوسیده، به کناری نهاده اند، که حتی در اثر سرخوردگی، با دشمنان مارکسیسم و کارگران به همکاری دست یازیده اند. این نگونبختی نه فقط شامل "جدیدالاسلام" های امروزی می شود که به "نماز" ایستاده اند، که متاسفانه وصف حال یکی از مترجمان نیز هست. این تراژدی از آن نسل های پی در پی ایران بوده است.

تجدید چاپ این نوشته ها، افزون بر اهمیت ماهوی خود آنها، از این رولازم می آید که تا کیدور زیم که انتخاب آنها در آن روزهای منقلب گزینشی سطحی، احساسی و لحظه ای نبود، بل با شناختی علمی انجام گرفته بود. بداه حال آن هائی که در روزهای فروکش نهضت، روزهای شکست و عقب نشینی، تنها بر ملاحظه های فردی و خصوصی، مثل عدم توانائی کسب قدرت، راحت طلبانه ترین "راه" را برمی گزینند و به سراشیب ارتجاع درمی غلتند! این نیز گفتنی است که در جنبش انقلابی ۱۳۵۷/۸، شوراها و انجمن های انقلابی آفریده خود مردم زحمتکش بودند و احزاب سیاسی در ابعاد آنها نقشی نداشتند، مگر کوشش پسین ایشان برای دست اندازی قدرت ستانانه و به خدمت گرفتن آن ها در راستای اهداف تنگ خویش. این هم گفتنی دارد که نشریه "انجمن" که توسط همین نویسنده و دیگران در اروپا پراکنده می شد (نقشی در پیدایش آن جنبش انجمنین نداشت. خواننده ذی علاقه می تواند برای اطلاع از پیشینه جنبش انجمنین در ایران به کتاب زیر رجوع کند:

L'UNION SOVIETIQUE ET LES TENTATIVES DE

SOVIET EN IRAN. (پاریس، ۲۲ بهمن ۶۳)

خسرو شاکری (کیا نوش)



... شوراهای کارگری گونه‌تی از اشکال خودگردانی است که در آینده جانشین شکل‌های کهن حکومتی خواهد شد. البته نه برای همیشه، چرا که هیچ يك ازین شکل‌ها ابدی نیست. هنگامی که زندگی و کار امری پیش‌پا افتاده می‌شود، هنگامی که بشریت زندگی خود را کاملاً در دست خویش می‌گیرد، و ضرورت جای خود را به آزادی داده، مقررات سخت عدالت که از پیش برقرار شده‌اند، جزئی از زندگی عادی می‌شوند، شوراهای کارگری، به‌عنوان شکل سازمانی دوران‌گذار، که طی آن طبقه کارگر برای قدرت و نابود کردن سرمایه‌داری و سازماندهی اجتماعی تولید مبارزه می‌کند به‌وجود می‌آیند. برای شناخت سرشت راستین این شوراهای بی‌فایده نخواهد بود که آن‌ها را با شکل‌های موجود سازماندهی حکومت که به‌رسم معمول در چشم عامه عادی جلوه می‌کند، مقایسه کنیم. جوامعی که گسترده‌تر از آنند که اعضای آن در يك مجلس گردهم آیند، همواره مسائل خود را از طریق نمایندگان و کلای خویش حل و فصل می‌کنند. چنین است که شهروندان شهرهای آزاد سده‌های میانه از طریق شوراهای شهر، امور حکومتی را اداره می‌کردند، و یا بورژوازی تمام کشورهای معاصر.

همانند انگلستان پارلمان‌های خود را دارا هستند. هنگامی که ما از اداره امور به دست وکلای منتخب سخن می‌گوئیم، همواره پارلمان مورد نظر ماست. پس اگر بخواهیم مشخصات اساسی شوراها را بارزتر سازیم، بیش از هر چیز دیگر باید آن‌ها را با پارلمان مقایسه کنیم.

روشن است که با تفاوت‌هایی که بین طبقات اجتماعی و اهدافشان وجود دارد، سازمان‌های متناظر نماینده آن‌ها نیز باید اساساً متفاوت باشند.

این تفاوت در آغاز از نظر دور می‌ماند: شوراها کارگری باید امر تولید را تنظیم کنند، در حالی که پارلمان‌ها، مجامع سیاسی‌ئی هستند که قوانین و امور حکومتی را به بحث و تصویب می‌گذرانند. اما سیاست و اقتصاد قلمروهای کاملاً مجزا نیستند. در رژیم سرمایه‌داری حکومت و پارلمان گام‌هایی برمی‌دارند و قوانینی می‌گذارند که برای گردش درست تولید در این نظام ضروری‌اند. این‌ها امنیت تجارت و معاملات، حمایت از بازرگانی، صنعت و مبادلات، و انتقالات به داخل و خارج کشور، اداره دادگستری، پول، و یکسانی وزن و اندازه‌ها را تأمین می‌کنند، و وظایف سیاسی‌شان که در نگاه نخست به نظر نمی‌رسد با فعالیت اقتصادی مربوط باشد، در رابطه با مناسبات بین طبقات مختلف که اساس سیستم تولیدی را تشکیل می‌دهند، قرار دارند. بدینسان، سیاست و کار پارلمان‌ها به معنی وسیع کلمه می‌تواند به مثابه فعالیتی کمکی در امر تولید در نظر گرفته شوند.

پس در رژیم سرمایه‌داری تمایز بین سیاست و اقتصاد در کجاست؟ باید گفت روابط این دو همانند روابط بین مقررات عمومی و عمل ملموس است. وظیفه سیاست عبارتست از ایجاد اوضاع و احوال اجتماعی و قانونی که طی آن کار تولید می‌تواند منظم‌اً انجام پذیرد، و این کار خود وظیفه شهروندان است. اما تقسیم کار وجود دارد. مقررات عمومی اگرچه پایه‌ئی ضروری‌اند، لکن تنها جز بخش کوچکی از فعالیت اجتماعی نبوده، به عنوان کمکی به خود کار محسوب می‌شوند که می‌تواند به اقلیت رهبران سیاستمدار واگذار گردد. خود کار تولیدی، اساس و محتوای زندگی اجتماعی [فرهنگی]، از فعالیت مجزای تولیدکنندگان بی‌شماری تشکیل شده، حیات آن را تماماً جذب می‌کند. بخش اساسی فعالیت اجتماعی وظیفه شخصی است. اگر هر کس به کار شخصی خود بپردازد و همان را به انجام برساند، چرخ جامعه در مجموع خود خوب خواهد چرخید. گاه بگاه به فواصل منظم، به هنگام انتخابات مجلس، شهروندان باید توجه خود را به مقررات عمومی معطوف دارند. تنها به هنگام بحران اجتماعی، به هنگام اتخاذ تصمیمات اساسی و اختلاف‌های جدی، به هنگام جنگ داخلی و انقلاب است که شهروندان می‌بایست تمام وقت و تمام نیروهای خود را وقف مقررات عمومی کنند. با تنظیم مسائل اساسی، شهروندان دوباره به اشتغالات ویژه خود باز می‌گردند و یکبار دیگر امور عمومی را به اقلیت متخصص، به حقوقدانان و سیاستمداران، به پارلمان و

دولت، وامی گذارند.

اما سازماندهی تولید اشتراکی توسط شوراهای کارگری از نوع دیگر است. تولید اجتماعی بین تعدادی از مؤسسات مجزا که هر کدامشان کار محدود يك فرد یا يك گروه را تشکیل می‌دهد، تقسیم نمی‌شود. تولید اجتماعی به‌عنوان مجموعه‌نی همگون، زیر نظارت کل کارگران است، و چون وظیفه‌نی همگانی، افکار همگی ایشان را به‌خود مشغول می‌دارد. تنظیم مقررات عمومی دیگر يك امر جنبی نیست که به‌دست متخصّص رها شده باشد، بل مسئله‌نی اساسی است که توجه مشترك همگان را می‌طلبد. دیگر جدائی بین اقتصاد و سیاست، که روزگاری به‌ترتیب فعالیت روزانه تولیدکنندگان و اشتغال گروهی متخصّص بود، وجود ندارد. در چنین جامعه یکپارچه‌نی، تولیدکنندگان اقتصاد و سیاست را درهم آمیخته‌اند، و مابین تنظیم مقررات عمومی و کار عملی تولیدی وحدتی وجود دارد.

چنین کلیتی هدف اساسی همگان است. این ماهیت در تمام فعالیت‌ها منعکس است. شوراها حکومت نمی‌کنند، بلکه نظرات، مقاصد، اراده، و خواست گروه‌های کار را منتقل می‌سازند، و اما نه چون منشیان بی‌اعتنائی که بی‌علاقه نامه‌ها و پیام‌هایی را که با [محتوایستان] ناآشنایند، ردوبدل می‌کنند. شوراها با شرکت در مباحثات، به‌عنوان سخنگویانی جدی، قادرند نه تنها از نظرات خویش در برابر شوراهای دیگر دفاع کنند بل در عین حال آنقدر بی‌غرض هستند، که می‌توانند نسبت به‌استدلال‌های دیگر گشاده‌رو باشند، و نظرانی را که هواخواهان وسیع‌تری دارند، به‌گروه خویش عرضه کنند، بنابراین شوراها ارگان‌های مباحثه و ارتباط اجتماعی‌اند.

رفتار پارلمانی دقیقاً برعکس این است. نمایندگان باید بدون این که با موکلین خود مشورت کنند و بدون این که به‌دستورالعمل‌های مشخصی پای‌بند باشند، تصمیم بگیرند. يك نماینده برای این که به‌مشی خویش وفادار بماند، با موکلین خود با فخر سخن می‌گوید و خط مشی خود را به‌استحضارشان می‌رساند. ولی وی همه این‌ها را به‌عنوان سرور انجام می‌دهد و آن‌چنان رأی می‌دهد که «وجدان و شرفش» بر او واجب می‌شمارد. وی تکیه بر نظرات خود می‌کند. و این کاملاً طبیعی است. ظاهراً او متخصّص امور سیاسی، و کارشناس مسائل قانونگذاری است، و نمی‌تواند به‌خود اجازه دهد که از عناصر نادان دستور بگیرد. وظیفه این عناصر [نادان] شغل ویژه ایشان یعنی تولید است. اما وظیفه او سیاست است. قانونگذاری عمومی است. اصول اساسی سیاسی باید راهنمای او باشند، و نباید تحت تأثیر خودخواهی تنگ‌نظرانه، منافع شخصی، یا رهنمودها قرار گیرد. این گونه است که در يك سیستم سرمایه‌داری دمکراتیک، سیاستمدارانی که با يك اکثریت کارگری انتخاب می‌شوند، عملاً در خدمت منافع طبقه سرمایه‌دار قرار می‌گیرند.

اصول پارلمانتاریسم در جنبش کارگری نیز رخنه یافته‌اند. در اتحادیه‌های توده‌نی

کارگری، یا در سازمان‌های عظیم سیاسی، چون حزب سوسیال دموکرات آلمان، رهبران چون نوعی دولت با اعمال قدرت بروی اعضا عمل می‌کنند و کنگره‌های سالیانه‌شان به پارلمان شباهت پیدا کرده است. رهبران این کنگره از آن با تفرعن به نام پارلمان کار یاد می‌کنند تا به اهمیت آن تکیه کرده باشند. و ناظران منتقد به این نکته توجه کرده‌اند که مبارزه بین جناح‌ها، عوام‌فریبی رهبران و تحریکات پشت پرده در این نوع کنگره‌ها عوارض همان انحطاط است که در پارلمان‌های کشوری از پیش پدید آمده‌اند.

در واقع این کنگره‌ها همانند پارلمان [بورژوائی] دارای همان ماهیت اساسی هستند. اما نه در آغاز یعنی هنگامی که اتحادیه‌های کارگری هنوز کوچک بودند و اعضای علاقمند آن‌ها تمام امور را، همواره بدون دریافت حقوق انجام می‌دادند. با افزایش تعداد اعضا، همان تقسیم کاری که در کل جامعه پدید آمده بود، ظاهر گشت. توده‌های زحمتکش مجبور شدند تمام توجه خود را به مسائل ویژه شخصی خویش معطوف دارند به نحوی که بتوانند کاری بیابند و آن را حفظ کنند. محتوی اساسی زندگی و فکرایشان معطوف به همین زمینه‌ها شد و درباره منافع مشترک طبقاتی و گروهی‌شان مجبور شدند تنها به نحوی کلی از طریق يك رأی بسنده کنند. جزئیات عمل در این زمینه [نیز] به متخصصین، کارمندان اتحادیه‌های کارگری و رهبران سیاسی حزب که می‌دانستند چگونه با سرمایه‌داران و وزراء وارد مذاکره شوند، واگذار گشت. تنها يك اقلیت از رهبران محلی به اندازه کافی از جریان منافع عمومی مطلع می‌شدند. اینان چون نماینده کارگران به کنگره اعزام می‌شدند تا در آنجا علیرغم رهنمودهای غالباً لازم‌الاجرا، هر يك در واقع موافق نظر خود رأی دهند.

در سازماندهی شوراهای کارگری تسلط نمایندگان بر رهنمودهایشان از بین می‌رود زیرا که پایه این تسلط، یعنی تقسیم وظایف از بین می‌رود. لذا سازماندهی اجتماعی کار هر کارگر را وادار می‌سازد تا همه توجه خود را به امر عمومی، به کل تولید، معطوف دارد. هرچند همانند گذشته‌های دور، تولید آنچه برای زندگی ضروری است، و پایه و اساس حیات انسان است، کل فکر را به خود مشغول می‌دارد، اما دیگر مسئله این نیست که هرکس در رقابت با دیگران به شغل و موسسه خویش پردازد. زیرا که تأمین تولید و ضروریات زندگی تنها از طریق همکاری، از طریق کار مشترک بین همکاران، میسر است. بنابراین، این کار مشترک بر فکر همگان غلبه می‌کند. آگاهی جامعه اساس و پایه همه احساسات و تمام افکار را تشکیل می‌دهد.

در اینجا مسئله عبارتست از يك انقلاب تمام و کمال در زندگی روحی انسان. انسان شناخت جامعه را در جوهرش می‌شناسد. تا پیش از این، در نظام سرمایه‌داری دید او به اموری که [مستقیماً] به او، و خانواده او مربوط می‌شد، محدود می‌گشت. غیر از این هم نمی‌توانست باشد زیرا که حیات او بدین امر بستگی داشت. جامعه در چشم او جز رمنه‌ئی تاریک و ناشناخته، که در پشت جهان کوچک پنهان بود، قابل رؤیت نبود. او



قطعاً در زیر فشار نیرومند جامعه قرار داشت که سرانجام نیک‌بختی یا شکست او را تعیین می‌کرد. اما زیر نفوذ مذهب او در این نیروی جامعه دست توانای نیروی ماوراءالطبیعه را می‌دید. برعکس از دید شوراهای کارگری، جامعه در روشنائی کامل به‌چشم دیده می‌شود، روشن و شناختنی.

ساخت، فرآیند اجتماعی کار دیگر در چشم انسان پوشیده و غریبه نمی‌ماند. این امر پروسه تولید اجتماعی را در کلیت‌اش در برمی‌گیرد. این همان است که برای حیات او ضروری است. تولید اجتماعی دیگر تحت سازماندهی آگاه قرار دارد، و جامعه در دست انسان، اوست که بر جامعه اثر می‌گذارد. او دیگر جوهر اساسی جامعه را درک می‌کند. بدین سان جهان شوراهای کارگری تفکر را دگرگون می‌سازد.

در نظام پارلمانی، که دستگاه سیاسی مؤسسات جدا از هم است، مردم از جمع پراکنده تشکیل می‌شوند، در بهترین حالت، موافق تئوری دمکراتیک [پورژوائی] هرکس از حقوق طبیعی برخوردار است.

برای انتخاب نمایندگان، مردم برحسب محله‌شان، که همان حوزه انتخاباتی است، دسته‌بندی می‌شوند، در آغاز عصر سرمایه‌داری، منافع مشترکی می‌توانست بین همسایگان در یک شهر یا یک دهکده وجود داشته باشد، امری که امروزه از هر اسطوره‌نی تهی گشته. صنعت‌گران، پیشه‌وران، سرمایه‌داران و کارگرانی که در یک محله منزل دارند منافع مختلف و متضادی را دارا هستند، و معمولاً به‌احزاب مختلفی رأی می‌دهند، بدینسان یک اکثریت تصادفی، موفقیت کسب می‌کند. با این که تئوری انتخابات پارلمانی، عضو منتخب را نماینده حوزه انتخاباتی به‌شمار می‌آورد، اما روشن است که تمام موکلین آن محله آن گروهی نیستند که او را برای نمایندگی خواست‌های خود برگزیده‌اند.

از این نقطه نظر، سازماندهی شورائی تماماً متضاد با پارلمان‌گرایی است. شوراها گروه‌های طبیعی، یعنی کارگرانی‌اند که با هم کار می‌کنند، کارکنان مؤسسه‌نی هستند که چون عضوی واحد عمل می‌کنند، و نمایندگان خود را برمی‌گزینند. ایشان می‌توانند از میان خود نمایندگان واقعی و سخنگویان خویش را بیابند، زیرا که منافع مشترک دارند و در عمل زندگی روزانه جزئی از یک کل را تشکیل می‌دهند. دمکراسی کامل از طریق برابری حقوق تمام کسانی که در کار شرکت می‌جویند تأمین می‌شود. مسلماً کسانی که در حاشیه کار قرار دارند حق دخالت در امر سازماندهی کار را ندارند. در این دنیائی که گروه‌ها در درون حکومت همکاری داشته، بر خود حکومت می‌رانند، اگر به‌کسانی که در کار شرکت ندارند (و سرمایه‌داری ازین گونه استثمارگر سربار جامعه، انگل و مالک، زیاد دارد) حق اظهارنظر داده نشود، نمی‌تواند دلیلی بر عدم وجود دمکراسی باشد.

شصت سال پیش مارکس متذکر شد که بین سرمایه‌داری و سازماندهی نهائی جامعه انسانی آزاد، دورئی از گذار وجود خواهد داشت که طی آن طبقه کارگر رهبر جامعه

خواهد بود. چرا که بورژوازی هنوز از بین نرفته است. او این وضع را دیکتاتوری پرولتاریا نامید. در عصر او این واژه هنوز انعکاس زشتی را که سیستم‌های استبدادی امروزی به آن پخشیده‌اند در برنداشت، و برخلاف آنچه بعدها در روسیه اتفاق افتاد نمی‌شد آن را به نفع حزبی که قدرت را در دست دارد، سودجویانه به کار برد. دیکتاتوری مورد نظر مارکس تنها به معنی سلطه بر جامعه در حال گذار از دست طبقه سرمایه‌دار به دست طبقه کارگر بود. بعدها کسانی که کلاً به سیستم پارلمانی جذب شده بودند کوشیدند از طریق محروم ساختن طبقات دارا از آزادی تشکیل گروه‌های سیاسی، این درک را واقعیت به بخشند.

روشن است که تجاوز به این حس غریزی برای حقوق مغایر با دموکراسی بوده، و امروزه ما می‌بینیم که سازماندهی شوراها آنچه را که مارکس در تئوری پیش‌بینی کرده بود، به مورد اجرا گذاشته است؛ ولی آن دوران شکل عملی این [درک دموکراسی] را نمی‌شد مشخص کرد. هنگامی که تولید به دست خود تولیدکنندگان سازمان داده می‌شود، طبقه استثمارگر گذشته، به خودی خود، بدون توسل به نحوه دیگری، از شرکت در تصمیمات کنار گذاشته می‌شود. درک مارکس از دیکتاتوری پرولتاریا دیگر همانند دموکراسی کارگری به شکل سازمانی شورا پدیدار می‌گردد.

این دموکراسی کارگری هیچ وجه تشابهی با دموکراسی سیاسی سیستم اجتماعی پیشین ندارد. آنچه دموکراسی سرمایه‌داری نامیده می‌شند ظاهر آراسته‌نی از دموکراسی است، سیستم زیرکانه‌نی برای اختفای سلطه راستین بر مردم توسط اقلیت حاکم. سازمان شورائی يك دموکراسی راستین، دموکراسی زحمتکشان است که در آن کارگران بر کار خویش مسلط‌اند. در سازمان شورائی دموکراسی سیاسی از میان می‌رود، زیرا که خود سیاست با خالی کردن جای خود برای اقتصادی که دیگر اجتماعی شده، از بین می‌رود. حیات و کار شورا که به دست کارگران ایجاد و تحرك می‌یابد، وارگان همکاری آنهاست عبارتست از اداره عملی جامعه به کمک دانش، مطالعه و توجه مداوم.

تمام اقدامات از طریق تبادل نظر مداوم، مشورت در دُرون شوراها، مباحثه در گروه‌ها و کارگاه‌ها، از طریق عملیات در کارگاه‌ها و تصمیم‌گیری در شوراها، انجام می‌گیرد. آنچه در این اوضاع و احوال انجام می‌پذیرد هرگز نمی‌تواند با فرمان از بالا و دستورالعمل ناشی از اراده دولت تحمیل گردد. منبع این اقدامات اراده مشترک تمام کسانی‌ست که در جریان اموراند زیرا اقدام براساس تجربه و شناخت کار همگان استوار است و برزندگی یکایک اثر می‌گذارد. تصمیمات نمی‌توانند به مورد اجرا گذاشته شوند مگر آن که توده‌ها آن‌ها را بیان اراده خودشان بدانند. هیچ فشار خارجی نمی‌تواند آن‌ها را وادار به اقدام به این تصمیمات سازد، زیرا که چنین نیروئی وجود نخواهد داشت. شورا دولت نیست. حتی تمرکز یافته‌ترین شوراها نیز ماهیت دولتی ندارند زیرا که هیچ وسیله‌نی برای تحمیل اراده خود بر توده ندارند. شوراها ارگان

اعمال قدرت [بر کارگران] ندارند. تمام قدرت اجتماعی از آن خود زحمتکشان است. هر جا که اعمال قدرت - علیه مزاحمت و حملات به نظم موجود - لازم می‌آید قدرت مورد نیاز از اجتماعات کارگری گرفته می‌شود و در زیر نظارت ایشان باقی خواهد ماند. در طول تمام اعصار متمدن تاکنون دولت‌ها به‌عنوان ابزار مداوم برای سرکوب توده استعمار شده از طرف طبقه حاکم ضروری بوده‌اند. دولت‌ها وظایف اداری را نیز هر روز مهتمتر از گذشته به‌عهده گرفته‌اند. اما سرشت سیاسی شکل ارگانیک قدرت را ضرورت تأمین سلطه طبقاتی تعیین کرده است. هنگامی که این ضرورت از میان برود، ابزار آن نیز از بین خواهد رفت. آنچه باقی می‌ماند ادارات است، که نوعی کار است، و وظیفه نوع ویژه‌ای از زحمتکشان. آنچه جانشین حکومت خواهد شد عبارتست از روحیه زندگی سازمان، بحث مداوم کارگران، که با هم برای امر مشترکشان فکر خواهند کرد. آنچه انجام تصمیمات شورا را میسر می‌سازد، مرجعیت اخلاقی آنان است. و قدرت اخلاقی چنین مرجعیتی به‌مراتب استوارتر از فرمان یا فشار يك حکومت است.

در عصر حکومت‌هایی که بر فراز مردم قرار دارند، هنگامی که قدرت سیاسی می‌باید به‌خلق‌ها و پارلمان‌هایش تعویض شود، بین قوه قانونگذاری و قوه مجریه دولت جدائی وجود داشت. در پاره‌ئی موارد حتی قوه قضائیه به‌قوه سوم مستقلی تبدیل می‌شد. وظیفه پارلمان عبارت بود از قانونگذاری، اما اجراء وظائف اداری روزمره، ویژه گروهی از رهبران ممتاز بود.

در اجتماع کار جامعه نوین، این تمایز از میان می‌رود. تصمیم و اجرا کلاً به یکدیگر مربوط می‌شوند. آنانی که کار می‌کنند تصمیمی می‌گیرند، و آنانی که مشترکاً تصمیم می‌گیرند مشترکاً نیز آن‌ها را به‌مورد اجرا می‌گذارند. هنگامی که توده وسیعی در کار است، شوراهای کارگری تصمیم‌گیرنده آن‌ها هستند. آنجائی که تصمیم اجرایی به‌عهده يك دستگاه مرکزی واگذار شده، این دستگاه باید قدرت فرماندهی داشته باشد. و این دستگاه باید حکومت باشد. ولی آنجا که وظیفه اجرایی به‌عهده خود توده‌هاست، این ضرورت دیگر وجود ندارد و شوراها سرشت [حکومتی] ندارند. به‌علاوه بسته به این که چه مسائلی طرح شوند، مسائل مورد تصمیم‌گیری هر کدام به‌عهده افراد مختلفی واگذار می‌شوند. در خود قلمرو تولید، هر مؤسسه نه تنها باید میدان عملیات خویش را به‌دقت سازمان دهد، بل باید همچنین با مؤسسات شبیه تأمین‌کننده، موادخام و مصرف‌کننده تولیداتش رابطه عمودی برقرار سازد. در این وابستگی متقابل و این رابطه بین مؤسسات، در این ارتباط با یکدیگر شاخه‌های تولید است که شوراها بحث می‌کنند و تصمیم می‌گیرند که شاخه‌های هر چه وسیع‌تری، تا حد سازمان مرکزی، کل تولید را دربرگیرند.

از سوی دیگر سازماندهی، مصرف و توزیع همه خواسته‌های ضروری، شوراهای ویژه خویش را خواهند داشت، که ماهیتی محلی یا منطقه‌ئی خواهند گرفت.

درکنار این سازماندهی مادی بشریت، می‌توان میدان گسترده‌تری از فعالیت‌های فرهنگی و غیره که مستقیماً مولد نبوده اما ضرورتی حیاتی برای جامعه دارند. خون آموزش کودکان، بهداشت همگانی و غیره وجود خواهد داشت. در اینجا نیز همان اصل حکم فرماست. یعنی اصل خودسازماندهی. در این رشته، کاملاً طبیعی به نظر می‌رسد که تمام کسانی که فعالانه در بهداشت همگانی و آموزش شرکت می‌جویند، یعنی بهادران و آموزگاران، مجموعه این خدمات را از طریق اجتماعات خویش سازمان دهند.

در سیستم سرمایه‌داری رابطه اینان با جامعه یا به شکل حرفه‌ئی و در رقابت با هم انجام می‌گیرد، و یا از طریق فرمان حکومتی تعیین می‌شود. در جامعه نوین رابطه‌ئی به مراتب نزدیک‌تر مابین بهداشت و آموزش وجود دارد. کارگران وظائف خود را چنان نظم خواهند داد که شوراهایشان در تماس نزدیک با هم باشند و بین آنها و دیگر شوراهای کارگری همکاری وجود خواهد داشت.

در اینجا باید توجه داشت که زندگی فرهنگی، قلمرو دانش و هنر، بنابر سرشت خویش، همچنان بر گرایش و کوشش افراد وابسته است، و تنها به ابتکار آزاد انسان‌ها، بدون آن که زیر فشار دائم این و آن باشد، می‌تواند بشکند. این حقیقت را نمی‌توان معنی کرد که طی قرون جوامع طبقاتی، شاه‌زادگان و حکومت‌ها هنردانش را زیر حمایت خویش درآوردند، تا بطوری که روشن است از آن‌ها به سود جلال و سلطه خویش استفاده کنند. بطورکلی در زمینه فعالیت‌های فرهنگی و نیز کلیه فعالیت‌های مولد و غیر مولد، بین يك سازمان تحمیلی از بالا و اداره آن توسط عده‌ئی از رهبران سازمانی از یکسو و همکاری آزاد عده‌ئی همکار و رفیق از سوی دیگر تفاوتی اساسی وجود دارد.

سازمانی که از مرکز رهبری می‌شود، تا حد ممکن تحت مقررات واحد قرار می‌گیرد. بدون چنین مقرراتی يك سازمان نمی‌تواند وسیله يك دستگاه مرکزی به وجود آید و نه رهبری گردد. اما در نظم خودگردان که توسط تمام ذینفعان تنظیم شده، ابتکار عمل چند متخصص که با دقت غرق در کار خویش‌اند، کمال بخشیدن از طریق تقلید مثبت و گزارش مداوم، و ابتکار تبادل نظر باید این نتیجه را داشته باشد که تنوع سرشاری در زمینه وسایل و امکانات فراهم آورد. زندگی معنوی اگر بقدرت مرکزی يك حکومت مرکزی وابسته باشد ضرورتاً دچار يك نواختی خواهد شد. اما اگر از خودجوشی آزاد نیروی درونی انسانی توده‌ها سرچشمه بگیرد باید به گوناگونی چشم‌گیری بینجامد. اصل شورا امکان آن را می‌دهد که به شکل مناسب سازماندهی پیدا شود. بدین سان سازماندهی شورا، شبکه‌ئی از انسان‌های گوناگون که با هم همکاری دارند و حیات و پیشرفت آن را موافق ابتکار عمل آزاد خویش مقرر می‌کنند، پدید می‌آورد. و همه آنچه درون شورا به بحث یا تصمیم‌گذاشته می‌شود توان راستین خود را مدیون تفاهم، اراده و اقدام انسانیت زحمتکش است.

پانه كوك

# دموکراسی

دموکراسی شکل طبیعی سازمان در جماعات بشری ابتدائی بوده است. در این گونه جماعات، همه اعضای قبیله، در گردهمانی‌های عمومی، درباره فعالیت‌های مشترک خویش، شخصاً و با حقوق کاملاً برابر، تصمیم می‌گرفتند. در نخستین مراحل توسعه بورژوازی، در شهرهای یونان قدیم یا در شهرهای ایتالیا و فلاندر، در قرون وسطی، نیز به همین گونه عمل می‌شد. این نواع دموکراسی مبتنی بر یک دریافت نظری از برابری حقوقی همه افراد بشر نبود بل پاسخی بود به یک نیاز عملی نظام اقتصادی؛ از این رو، در جماعات صنفی، وردست‌های استادکاران، یا در شهرهای یونان قدیم، بردگان، هرگز در این نوع دموکراسی مشارکت نداشتند. معمولاً میزان نفوذ در گردهمانی‌ها یا شوراهای عمومی، بستگی به میزان ثروت داشت. دموکراسی در واقع شکل همکاری و خودگردانی مابین تولیدکنندگان آزاد و برابر بود که هر یک از آنان

وسائل تولیدی، زمین، کارگاه یا مغازه، و ابزارهای کار خودش را دارا بود. در آتن برای رسیدگی به امور عمومی مجامع عمومی شهروندان به طور منظم تشکیل می شد در حالی که وظائف اداری به عهده گروه‌هایی نهاده می شد که کار خود را به تناوب و در دوره‌ی محدود انجام می دادند. در شهرهای قرون وسطانی اروپا، پیشه‌وران صنف‌هایی داشتند و در مواردی که حکومت شهرها در دست خاندان‌های اشرافی نبود توسط رؤسای همین صنف‌ها اداره می شد. در اواخر قرون وسطی، هنگامی که قدرت مزدوران نظامی شاهزادگان و امرا بر قدرت شهروندان مسلح چربید، آزادی شهرها و دموکراسی موجود در آنها نیز از میان رفت.

بالا گرفتن کار سرمایه‌داری آغاز دوران دموکراسی بورژوازی بود؛ در این دوران، هرچند دموکراسی عملاً بیدرنگ تحقق نیافت، اما شرایط بنیادی آن فراهم آمد. در نظام سرمایه‌داری، همه افراد بشر در حکم تولیدکنندگان مستقل کالا هستند که همه در مورد فروش کالای خود، به هر نحوی که بخواهند، دارای حق و آزادی برابرند؛ کارگران فاقد مالکیت مادی نیز در واقع مالکان آزاد نیروی کار خویش‌اند. انقلاب‌هایی که امتیازات فئودالی را نابود کردند مبشر آزادی، برابری و حق مالکیت شدند. از آنجا که نبرد برضد فئودالیت به مستلزم کاربرد هماهنگ نیروی تمامی شهروندان بود، قوانین اساسی ناشی از این انقلاب‌ها خصلتی عمیقاً دموکراتیک داشت. اما قوانینی که عملاً به کار برده شد در حقیقت کاملاً متفاوت بود. سرمایه‌داران صنعتی که در آن روزگار نه تعدادشان چندان زیاد بود و نه قدرتی چندان مهم داشتند، از آن بی‌مناک بودند که مبادا طبقات پائین جامعه، که در زیر فشار رقابت و بهره‌کشی قرار داشتند، بتوانند سرانجام مهار نظم قانونی جدید را در دست گیرند. از این رو این طبقات از حق رأی دادن محروم شدند. به همین دلیل بود که به دست آوردن دموکراسی سیاسی هدف و برنامه عمل سیاسی طبقات پائین جامعه در سراسر قرن نوزدهم شد. این طبقات دریافته بودند که از طریق انتخابات عمومی قادر خواهند بود قدرت حکومتی را به دست آرند و بدین سان خواهند توانست نظام سرمایه‌داری را مهار کرده، سرانجام نابودش کنند.

ظاهر قضیه هم این است که این نوع مبارزه در راه دموکراسی کاملاً موفق بوده است. حق رأی دادن اندک اندک گسترش یافت سرانجام، حق مذکور در همه کشورهای، برای همه اعضای جامعه از زن و مرد، حتی در مورد انتخاب

شدن برای مجالس شورای ملی، به رسمیت شناخته شد. به همین دلیل است که دوران ما دوران دموکراسی نامیده شده است. امروزه دیگر روشن است که دموکراسی نه تنها خطر یا سرچشمه ضعف سرمایه‌داری نیست بلکه یکی از توانمندی‌های آن است. سرمایه‌داری حسابی مستقر شده است؛ طبقه‌نی پرشمار از تروتمندانی که اهل صنعت و تجارت‌اند طبقه مسلط جامعه‌نی هستند که کارگران مزدور آن نیز از مقام و حق اهلیت اجتماعی برخوردارند. اکنون دیگر پذیرفته شده است که اگر شکوه‌ها، بدبختی‌ها و ناخرسندی‌هایی که می‌تواند سرچشمه عصیان باشد، از طریق انتقادهای، متهم کردن‌ها و اعتراض‌های پارلمانی و مبارزات حزبی راه خروجی پیدا کند نظم اجتماعی مستحکم‌تر خواهد شد. در جوامع سرمایه‌دار، مابین طبقات و گروه‌های اجتماعی تعارض منافع دائمی وجود دارد؛ در جریان توسعه، دگرگونی‌های ساختی دائمی و جهش‌های این جامعه، گروه‌هایی جدید با منافعی جدید پیدا می‌شوند که خواهان شناخته شدن حق خویش‌اند. انتخابات عمومی که دیگر محدودیتی در آن نیست قادر است حق بیان مصنوعی به این گروه‌ها بدهد. «هر گروه منفعت» جدیدی می‌تواند بر اساس اهمیت و نیروی خویش بر نظام قانونگزاری جامعه اثر بگذارد. پس دموکراسی پارلمانی شکل سیاسی مناسب سرمایه‌داری نه تنها در آغاز کار آن بل در طول توسعه آن است.

اما ترس از قدرت گرفتن توده‌ها همچنان وجود دارد، و لازم است تدابیری اندیشیده شود که از دموکراسی «سوء استفاده» نشود. باید این اعتقاد را در توده‌های استثمار شده ایجاد کرد که ورقه رأی آن‌ها عامل تعیین سرنوشت آنان است چندان‌که اگر از سرنوشت خویش ناراضی باشند فقط خود را مقصر بدانند و طرح بنای سیاست هم چنان ریخته شده که حکومت به وسیله مردم همانا حکومت مردم نباشد. دموکراسی پارلمانی، فقط جزئی است از دموکراسی و نه همه آن.

قدرت مردم بر نمایندگان خویش قدرتی است که فقط یکبار در هر پنج سال اعمال می‌شود. در روزهای انتخابات غوغایی از تبلیغات سیاسی با شعارهای قدیمی، به پا می‌شود که همه پر از وعده‌های تازه است و چنان همه چیز را در خود فرو می‌پوشاند که قضاوت انتقادی برای هیچ کس امکان ندارد. این خود انتخاب کنندگان نیستند که سخنگویان معتمد خود را تعیین می‌کنند، داوطلبان نمایندگی توسط احزاب بزرگ سیاسی تعیین می‌شوند که

در داخل آن‌ها نیز رأی دارودسته رهبران اهمیت دارد، و قضیه آنچنان از پیش تعیین شده است که همه می‌دانند که به‌چهره‌های ناآشنا نباید رأی داد چرا که رأی دادن به آنان در واقع هدر دادن آراء است. کارگران هم خود را با نظام تطبیق می‌دهند و احزابی برای خود ایجاد می‌کنند، مانند حزب سوسیال دموکرات در آلمان، حزب کارگر در انگلیس، که نقشی مهم در پارلمان و حتی گاه نیز وزرائی در دولت دارند. آخر مجلسی‌ها هم باید دست‌کم داخل بازی باشند. به‌استثنای قوانین اجتماعی مربوط به کارگران، بیش‌تر مسائل مورد بحث در پارلمان با منافع سرمایه‌داران پیوند دارد و به‌مشکلات و دشواری‌های جامعه سرمایه‌داری مربوط است. اعضای پارلمان به پاسداری منافع سرمایه‌داران و به‌نگرش به همه مسائل از دیدگاه نظم موجود خومی‌گیرند. اعضای کارگری پارلمان‌ها، بتدریج تبدیل به سیاستمداران تأیید شده‌ئی می‌شوند که درست مانند سیاستمداران دیگر احزاب، نوعی نیروی جداگانه و تقریباً مستقل را بر فراز سر مردم تشکیل می‌دهند.

وانگهی، این مجلس‌های انتخابی هر نوع قدرتی نسبت به دولت ندارند. در کنار مجالس، و به‌منظور پیشگیری از نفوذ زیادی توده‌ها، سازمان‌های دیگری متشکل از معتمدان و اشراف - مانند مجلس سنا، مجلس اعیان، مجلس لردها و غیره - هم وجود دارد که موافقت آن‌ها برای تصویب‌نهایی قوانین لازم است. بالاخره، باید گفت که تصمیم‌گیری نهائی اصولاً در دست امرا یا رؤسای جمهور است که کاملاً در دایره مسدود منافع اشرافیت و سرمایه‌های بزرگ قرار دارند. همین‌ها هستند که وزرا و اعضای دولت را که به‌نوبه خویش زمام امور دیوان کارمندی را در دست دارند تعیین می‌کنند، و این کارمندان کسانی‌اند که کار حقیقی حکومت را انجام می‌دهند. اصل تفکیک قوه مقننه از قوه مجریه مانع از آن است که اعضای پارلمان مستقیماً حاکم باشند؛ اینان البته قانگذار هستند ولی نفوذشان بر حکومت‌های حقیقی، نامستقیم است که یا از طریق رأی عدم اعتماد و یا از طریق رد کردن بودجه دولت اعمال می‌شود. هرکسی می‌داند که خصلت ذاتی دموکراسی همانا انتخاب رهبران قوم توسط خود مردم است. این اصل در دموکراسی‌های پارلمانی تحقق نیافته است؛ و این تعجیبی ندارد زیرا هدف این گونه دموکراسی‌ها تضمین فرمانروائی سرمایه است از راه ایجاد این پندار واهی در بین توده‌ها که آنان با رأی خویش حاکم بر سرنوشته خویش‌اند.



بیهوده است که کشورهایی چون انگلیس، فرانسه و هلند را کشورهای دموکراتیک بنامیم؛ این صفت شاید تا حدودی درخور سونیس باشد. سیاست انعکاس سطحی است که احساسات و افکار مردم بدان رسیده است. دراندیشه و احساسات سنتی، روح نابرابری، حس احترام به طبقات «برتر»، از جدید و قدیم، وجود دارد: کارگران معمولاً در برابر اربابان کلاه از سر بر می‌دارند. این نوع رفتار، بازمانده‌نی از رفتارهای دوران فئودالی است که با اعلام صوری برابری سیاسی و اجتماعی، به‌عنوان زمینه‌سازی برای شرائط جدید سلطه طبقاتی، از بین نرفته است. بورژوازی جدید در آغاز هنوز نمی‌دانست که اگر لباس سروران فئودالی را بر تن نکند و از توده‌های استثمار شده همان آداب احترام ظاهری را در برابر آن نخواهد، چه‌گونه می‌تواند قدرت خویش را نشان دهد. اما استثمار سرمایه‌داری با این‌گونه رفتارهای خودپسندانه سرمایه‌داران که خواهان اظهار عبودیت کارگران بود بر آشوبنده‌تر شد. از این رو، مبارزات کارگران بر ضد فقر رنگی عمیق‌تر به‌خود گرفت که نمودار خشم آنان از پایمال شدن حرمت انسانی‌شان بود.

در آمریکا، وضع کاملاً جور دیگر بود. گویی با عبور از اقیانوس اطلس هر نوع ارتباط با خاطره فئودالیسم بریده شده بود. در نبرد سختی که برای ادامه حیات در قاره‌نی وحشی در پیش بود ارزش هر کسی وابسته به صفات شخصی خود او بود. بدین‌سان احساسی بورژوازی از عشق به دموکراسی، به‌عنوان میراثی از روح استقلال‌طلب پیشاهنگان کشف قاره آمریکا، در بین تمامی طبقات جامعه آمریکائی گسترش یافت. این احساس فطری برابری تاب تحمل خودپسندی مبتنی بر امتیازهای موروثی یا مقام و مرتبه اجتماعی نظام قدیم را ندارد. ملاک اعتبار هر کس فقط نیروی حقیقی تن او و دلارهای اوست. در اینجا بهره‌کشی هر قدر په‌شکل‌های دموکراتیک‌تری عرضه شود به‌همان نسبت با سوءظن کم‌تر و حسن نیت بیش‌تری تحمل خواهد شد. پس دموکراسی نوع آمریکائی استوارترین پایه برای سرمایه‌داری بود و هنوز هم بزرگ‌ترین نیروی آن است. اربابان، صاحبان ثروت‌های چندین میلیونی، به‌خوبی آگاهند که دموکراسی به‌عنوان ابزار سلطه آنان چه ارزشی دارد، و همه توان معنوی کشور نیز در جهت تقویت این احساس به‌کارگرفته می‌شود. حتی سیاست استعماری آمریکا نیز تحت تاثیر فکر دموکراسی است. افکار عمومی آمریکائی نمی‌تواند تحمل کند که آمریکا نژادها و اقوام بیگانه را زیر

سلطه و پرَدگی خود داشته باشد. بنابراین وانمود می‌کنند که این گونه اقوام در واقع متحدان آمریکا هستند که حکومت مستقل خود را دارند. در حالی که برتری مالی بی‌رقیب آمریکا بر این اقوام آن‌ها را چنان وابسته می‌کند که از هر وضع رسمی وابستگی هم بدتر است. باید توجه داشت که خصلت عمیقاً دموکراتیک احساسات و سنت‌های مردمی به‌خودی خود موجب پیدایش نهادهای سیاسی دموکراتیک نمی‌شود. در آمریکا نیز، مانند اروپا، نظام حکومت بر پایه آنچه‌ان قانونی است که سلطهٔ یک اقلیت حاکم را تضمین می‌کند رئیس‌جمهور آمریکا ممکن است آن‌قدر ساده و مردم دوست هم باشد که با فقیرترین مردم دست بدهد، اما این امر مانع از آن نیست که رئیس‌جمهور و رئیس سنای آمریکا قدرتی بس عظیم‌تر از قدرت شاه یا رئیس مجلس اعیان فلان کشور اروپائی داشته باشند.

دوگانگی درونی دموکراسی سیاسی از دوز و کلک‌های سیاستمداران حقه‌باز نیست. تصویری است از تناقض‌های درونی نظام سرمایه‌داری، و در نتیجه، واکنشی غریزی نسبت به همین تناقض‌هاست. پایهٔ سرمایه‌داری، برابری شهروندان است، یعنی برابری مالکان خصوصی که در فروش کالای خود آزادند؛ سرمایه‌دارها کالاهای‌شان را می‌فروشند و کارگران نیروی کار خود را. ولی رفتار آنان به‌عنوان فروشندگان آزاد و برابر به‌استثمار و تخاصم طبقاتی کشیده می‌شود؛ سرمایه‌دار ارباب است و استثمارگر، و کارگر، بردهٔ واقعی بی‌آن‌که اصل حقوقی برابری نقض شود، و درست با رعایت همین اصل، عملاً به‌وضع می‌رسیم که برابری افراد از بین می‌رود. چنین است تناقض درونی نظام سرمایه‌داری که نشان می‌دهد این نظام نمی‌تواند پایدار بماند. پس عجیب نیست اگر نظیر همین گونه تناقض‌ها را در زمینهٔ سیاست هم شاهد باشیم.

غلبهٔ کارگران بر این تناقض سرمایه‌داری - یعنی منتهی شدن برابری حقوقی به‌بهره‌کشی و پرَدگی - فقط هنگامی میسر است که بر دموکراسی بورژوائی غلبه کنند. دموکراسی مسلکی است که آنان از مبارزات بورژوائی قدیم به‌ارث برده‌اند؛ دموکراسی، مانند همهٔ خاطره‌های مربوط به‌پنداره‌های جوانی، در نظرشان گرمی است. مادام که کارگران به‌این پندارها دلخوشند، یعنی به‌دموکراسی سیاسی معتقدند و همان را برنامهٔ مبارزهٔ خویش قرار می‌دهند، در دام آن باقی خواهند ماند و برای رهائی خویش بیهوده دست و پا

می‌زنند و این مرام دموکراسی، در جریان نبرد طبقاتی کنونی، مهم‌ترین مانع رهایی آن‌ها است.

در ۱۹۱۸، هنگامی که حکومت نظامی آلمان فرو ریخت و قدرت سیاسی به‌دست کارگران افتاد که هنوز ملزم به قبول قدرت دولتی نبودند، این آزادی برای ... رین پیدا شد که سازمان اجتماعی خاص خود را بنا کنند. در همه جا شوراها کارگری، شوراها سرپازان ایجاد شد؛ این شوراها تا حدودی بر اساس درک فطری ضرورت‌ها و تا حدودی هم بر اساس الگوی روس به‌وجود آمد. اما این اقدام خود انگیخته با ادراک نظری کارگران که سرشار از افکار دموکراتیکی سالیان دراز تبلیغات سوسیال دموکراسی بود مطابقت نداشت. و رؤسای سیاسی زحمت بسیار کشیدند تا توانستند همین افکار را دوباره در مغز کارگران جای دهند. دموکراسی سیاسی چیزی است مطلوب رؤسا، که به‌کمک آن می‌توانند به‌عنوان سخنگویان طبقه کارگر در رهبری امور دخالت کنند، می‌توانند بحث کنند و نظر خود را در پارلمان یا در پیرامون میز مذاکره به‌رقبا بقبولانند. رؤسا به‌سلطه کارگران بر تولید و به‌طرز سرمایه‌داران نمی‌اندیشیدند، و همه فکر و ذکرشان این بود که در رأس دولت و جامعه قرار گیرند و جانشین کارمندان اشرافی و سرمایه‌دار شوند. معنا و مضمون انقلاب آلمان برای آنان چنین بود. از این‌رو، هم‌آواز با تمامی بورژوازی آلمان، از شعار «انقصاد مجمع ملی برای تدوین قانون اساسی دموکراتیک» دفاع کردند. رؤسا، برخلاف گروه‌های انقلابی که مدافع سازمان‌های شورایی و دیکتاتوری پرولتاریا بودند، از برابری حقوقی همه شهروندان، که به‌نظر آنان اقتضای ساده عدالت بود، دفاع می‌کردند. آنان همچنین می‌گفتند اگر کارگران دلبسته شوراها هستند می‌توان شوراها را قانونی کرد و با قبول آن‌ها در قانون اساسی مبنای حقوقی شوراها را به‌رسمیت شناخت. چنین بود که توده‌های کارگر دچار تردید شدند و نتوانستند شعار مناسب انتخاب کنند: تاثیر دیربای افکار دموکراتیکی بر ذهن کارگران مایه ناتوانی آنان شد و هیچ گونه مقاومتی نشان ندادند. با انجام انتخابات و انقصاد مجمع ملی در وایمار، بورژوازی آلمان نقطه اتکای تازه‌نی به‌دست آورد، و مرکز تصمیم‌گیری، و حکومتی مستقر پیدا کرد. چنین بود جریان رویدادهایی که سرانجام به‌پیروزی نازی‌ها در آلمان منجر شد.

در جریان جنگ داخلی اسپانیا نیز، وضعی مشابه، هرچند در مقیاسی

كوچك تر، پيش آمد. در شهر صنعتی بارسلون، كارگران، با شنیدن خبر شورش سرداران نظامی، سربازخانه‌ها را با هجوم متصرف شدند و سربازان را واداشتند كه به صفوف ایشان بپیوندند و زمام امور شهر را در دست گرفتند. گروه‌های مسلح كارگری، كه كوچه و خیابان را در دست داشتند، برقراری نظم و تامین ارزاق عمومی را به عهده گرفتند. و در حالی كه كارخانه‌های اصلی زیر نظر سندیکاها به فعالیت تولیدی خود ادامه می‌داد، كارگران در مناطق مجاور بارسلون بر ضد نیروهای مسلح فاشیست می‌جنگیدند. در این اثنا، رهبران كارگری وارد حكومت جمهوری دموكراتيك كاتالونی شدند كه با شركت جمهوریخواهان خرده بورژوا و سیاستمداران سوسیالیست و كمونیست تشكيل شده بود. معنای كارشان این بود كه كارگران، به جای نبرد در راه طبقه خود، می‌بایست در راه هدفی مشترك بجنگند و از همان دفاع كنند. به دنبال ضعف ناشی از پندارهای دموكراتیکی و دعوای درونی، مقاومت كارگران در برابر نیروهای حكومت كاتالان درهم شكست. و به محض برقراری سلطه مجدد بورژوازی، سر و كله پلیس‌های سوار در كوچه و خیابان پیدا شد كه درست مانند سابق به صفوف زنان كارگری كه در برابر دكان‌های نانوائی ایستاده بودند حمله‌ور می‌شدند. طبقه كارگر بار دیگر دچار شكست شد؛ بدین سان نخستین مرحله راهی كه پایان آن سقوط جمهوری واستقرار دیکتاتوری نظامی بود طی شده بود.

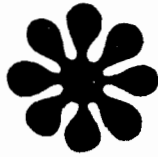
به هنگام بحران‌های اجتماعی یا انقلاب‌های سیاسی، با سقوط دولت، قدرت به دست نیروهای كارگری می‌افتد؛ در این صورت، طبقه حاكم و سرمایه‌داری با مشکل جدیدی روبه‌رو می‌شوند: چه‌گونه باید قدرت را از چنگ توده‌ها بیرون كشید؟ در گذشته چنین بوده، و بیم آن می‌رود كه در آینده هم چنین باشد. دموكراسی پارلمانی وسیله و ابزار مناسبی است برای متقاعد كردن توده‌ها به از دست دادن قدرت. با استناد به برابری صوری، یعنی برابری در مقابل قانون، می‌كوشند كارگران را متقاعد كنند كه از قدرت چشم‌پوشند و به ادغام سازمان‌های خود در داخل مجموعه دولتی راضی شوند و با المال سلسله مراتب را بپذیرند.

كارگران در برابر این خطر يك سلاح بیش ندارند، یعنی: وفادار ماندن به فكر شوراها به عنوان ابزارهایی برای رسیدن به برابری برتر و كامل‌تر. آیا شوراها همان نوع سازمانی مناسب برای ایجاد برابری در جامعه‌نی نیست كه

دموکراتیک تأمین کرد یا از طریق توسل به خشونت و اعمال دیکتاتوری؟ این همان مشکل همیشگی است. یعنی بهترین روش برای جلوگیری از طغیان بردگان کدام است؟ راه و رسم پدران یا تنبیه و خشونت؟ البته اگر از بردگان هم پرسند بی تردید خواهند گفت که نیکی و جوانمردی در حق خود را بر بیرحمی و درنده‌خونی ترجیح می‌دهند، اما اگر بردگان فریب اربابان را بخورند و برای رسیدن به آزادی راه پند و اندرز را در پیش بگیرند بی‌گمان روی رهائی را نخواهند دید. در دوران ما، مسأله، از لحاظ طبقه کارگر، بدین شکل است که: یا سازمان شورائی، یعنی دموکراسی کارگران، یا ادامه دموکراسی صوری، یعنی دموکراسی پرفریب بورژوازی. کارگران، با توسل به دموکراسی شوراها، مضمون مبارزه را تغییر می‌دهند و به جای محتوای سیاسی، محتوای اقتصادی را در پیش می‌کشند. یا به بیان دقیق‌تر، به جای فورمول‌های توخالی، اقدام سیاسی انقلابی را که همان سلطه بر ابزار تولید است قرار می‌دهند، چرا که سیاست چیزی جز صورت و ابزار اقتصاد نیست. واژه دموکراسی سیاسی برای منحرف کردن توجه کارگران از هدف حقیقی آنان است. تنها با دنبال کردن فکر سازمان شورائی است که کارگران خواهند توانست مشکل بزرگ، مشکل کلیدی زندگی اجتماعی دوران اجتماعی دوران ما را حل کنند.

**برگردان: بابک**





## خودگردانی در تولید و مدیریت

### ترجمه علی شاکری

توضیح مترجم

مقاله‌ی به‌ترجمه فارسی آن در اینجا از نظر خوانندگان می‌گذرد از انتشارات دومین مرکز بزرگ سندیکائی فرانسه «ت. اف. د. ت» («کنفدراسیون دموکراتیک کار فرانسه») است. مقاله برای استفاده مردمی نوشته شده که در ماوراء مبارزات روزمره خود علیه بیعدالتی‌های رژیم اجتماعی - اقتصادی در جستجوی رژیم اجتماعی دیگری هستند، که ضمن سپردن سرنوشت مردم در همه زمینه‌ها بدست خود آنان زمینه را برای دیکتاتوری بوروکراتیک دیگری هم آماده نکند.

نخستین سوابق چنین جست و جویی به‌پیدایش رژیم سرمایه‌داری و اولین مبارزات کارگری برضد آن برمی‌گردد. اما می‌دانیم تا کنون هر بار که «شوراها، این

ارگان‌های مردمی و کارگری قدرت به دنبال انقلاب در کشوری زمام کارها را بدست گرفته‌اند پس از مدتی از آنها رسماً یا عملاً سلب قدرت شده و بنابراین تجارب درازمدت اداره امور در همه سطوح بدست مردم و نمایندگان مستقیم آنها بسیار اندک و محدود بوده است. در متن حاضر از معروفترین این تجارب نامبرده شده است. ما اینجا فقط باین توضیح اضافی بس می‌کنیم مسئله که اداره کارخانه‌ها و سایر واحدهای تولیدی و خدماتی از طرف کارکنان آنها که در سال ۱۹۱۷- عملاً در روسیه پیش آمده بود در سال ۱۹۱۸ در جریان انقلاب آلمان، در سال ۱۹۱۹ در تورن (شهر صنعتی شمال ایتالیا) و در جریان انقلاب اسپانیا، بویژه در شهر بارسلون باشکال مختلف تکرار شده، و تداوم یافت. یوگوسلاوی اولین کشوری بود که در قوانین مربوط به سازماندهی و مدیریت کار اصول خودگردانی را وارد کرد (۱۹۵۰) و سپس تحت تأثیر مبارزات زحمتکشان آنها را تا حدودی تکمیل کرد (قوانین ۱۹۵۳).

بعد از انقلاب الجزایر نیز نخستین رهبران این کشور با الهام از همه تجارب یادشده بالا و بویژه دستاوردهای خودگردانی در یوگوسلاوی، قوانین خاصی مربوط به خودگردانی در پاره‌نی از صنایع و بویژه برای اداره واحدهای کشاورزی متروک مانده از طرف صاحبان فرانسوی فراری آنها، بدست کشاورزان و کارکنانی که آنها را اشغال کرده بودند، تصویب رساندند.

با این همه، در دو کشور مزبور دلایل متعدد و بویژه ضعف بنیه اقتصادی از یکطرف و وجود رژیم تک حزبی از طرف دیگر مانع از آن شد که خودگردانی اقتصادی و اجتماعی با شمول بر حیطة سیاسی توسعه و تحکیم یابد و نتایج مورد انتظار را ببار آورد.

در کشور فرانسه بحث و پژوهش تجربی و نظری درباره خودگردانی بویژه از ابتدای سالهای ۶۰ اشکال جدید بخود گرفت و رونق خاصی یافت. از دلایل مهم این اقبال سندیکالیست‌ها و متفکرین سوسیالیست فرانسوی به موضوع خودگردانی مبارزاتی بود که در پایه‌جمعه یعنی در صفوف کارگران و کارکنان مؤسسات مختلف صورت میگرفت و رگه‌های افکار خودگردانی روزبروز در آنها بیشتر دیده می‌شد. بهترین نمونه این تجارب اشغال کارخانه‌های معروف ساعت‌سازی «لیپ» (۷۳-۱۹۷۲) بود که مدتها بدست کارکنان آن که می‌کوشیدند از ورشکستگی و تلاشی آن جلوگیری کنند بخوبی اداره شد و مورد پشتیبانی بسیار وسیع و بی‌نظیر مردم فرانسه قرار گرفت. امروز جریان مشهور به «مکتب پاریس» که سرسلسله آن زرژگورویچ، فقید و سرجنیانان آن هیئت تحریریه و نویسندگان مجله «خودگردانی و سوسیالیسم» هستند، از شهرت و اعتباری جهانی برخوردار است.

واژه خودگردانی را ما در سال ۱۹۷۵ اولین بار در پیشگفتار «آتش و انقلاب» در مقابل واژه فرانسوی (Autogestion) بکار بردیم. واژه اخیر که در اوائل قرن کنونی در زبان فرانسه بکار رفته بود در سالهای ۷۰-۱۹۶۰ بار دیگر در ترجمه واژه یوگوسلاو (Samoopravlenie) که بمعنای حکومت - کردن - بر - خود می‌باشد مورد استفاده قرار گرفت و از آن پس چنان رواج یافت که برخی از محققین انگلیسی زبان نیز



امروزه بجای اصطلاحات انگلیسی - امریکایی (Self-Government) و (Self-Management) از همین اصطلاح فرانسوی استفاده می‌کنند. در زبان آلمانی برخی از واژه (Selbstverwaltung) (مدیریت بر خود) استفاده می‌کند و عده‌ای دیگر که به بعضی متون مارکس مراجعه می‌دهند اصطلاح Selbsttaetigkeit را درست‌تر می‌دانند.

ع. ش.

## ضرورت خودگردانی

امروزه بسیاری از مردم از خودگردانی (autogestion) سخن می‌گویند، چندانکه دیدن این واژه در روزنامه‌ها و یا شنیدن آن از رادیو و تلویزیون دیگر امری عادی شده است.

واژه خودگردانی گرچه در آغاز دشوار به نظر می‌رسد ولی معنای آن اکنون هر روز روشن‌تر می‌شود. در اواسط سالهای ۷۰-۱۹۶۰، هنگامی که این واژه در کانون توجه فدراسیون‌های ث. اف. د. ت (C. F. D. T.) قرار گرفت هنوز کمتر کسی مفهوم آن را می‌شناخت. می‌بایست وقایع مه ۱۹۶۷ پیش آید تا این واژه که از سوی ث. اف. د. ت تبلیغ می‌شد، فعلیت و قدرت روزافزون خود را به دست آورد.

### حرکت از واقعیات روزانه

قرار گرفتن فکر «خودگردانی» در دستور کار ث. اف. د. ت. بخاطر جذابیت روشنفکرانه آن نبود. بلکه در نتیجه تفکر در فعالیت سندیکائی، در اقدام‌های روزمره سندیکاها، در وضع مزدبگیران و مبارزه برای تغییر این وضع بود که این فکر پیدا شد و اندک اندک جای خود را باز کرد. فکر خودگردانی نوعی خیال‌پردازی بی‌پایه نیست؛ فکری است که ریشه آن در زندگی روزمره داخل مؤسسه تولیدی و در شرایط معیشت مزدبگیران قرار دارد. زیرا در پاسخ این پرسش که بارزترین وجه مشخصه جامعه کنونی چیست باید گفت نظام جامعه کنونی نظامی است که یک جای اساسی آن لنگ است.

### ۱- مزدبگیران در مؤسسه تولیدی\* زیر سلطه قرار دارند و استثمار میشوند

از نظر کارفرما، مزدبگیران قبل از هر چیز، در حکم نیروی کارند، نیروی کاری که خریده میشود، دارای هیچ حقی نبوده ایز هیچ اختیاری درباره محصول و شرایط انجام کار نیز برخوردار نیست.

کارفرما نه تنها برای افزودن بر ثروت خود بلکه همچنین در جهت حفظ قدرت و امکاناتش در اتخاذ تصمیم‌های مهم از این نیروی کار استفاده می‌کند. برای فهم این مطلب نیازی به توضیح اضافی نیست: مزدبگیران این وضع را خود هر روز احساس و با آن زندگی می‌کنند.

نتایج حاصل از این وضع عبارت است از: افزایش دائمی آهنگ کار، شرایط نامطلوب ایمنی در کار، کافی نبودن دستمزدها، نداشتن تأمین شغلی و مانند اینها. آنچه کارفرمایان می‌خواهند اینست که کار هرچه ممکن است «سودآور» تر شود آنچه برایشان تقدم دارد همین است و امور دیگر در ردیف بعد قرار می‌گیرد.

---

## ۲- مزدبگیران در زندگی روزمره از خود بیگانه میشوند.

---

میتوان گفت منطق سودجویی [که بر سیستم حاکم است] مزدبگیران را تا پستی خانه‌هایشان هم تعقیب می‌کند. بدینگونه است که هر روزه چماق آگهی‌های تجارتنی بر سرشان می‌خورند تا پودر رختشویی مارک «ایکس»، فلان نوع ماکارونی و یا بهمان مارک اتوموبیل را بخرند. آیا محصولاتى که صبح تا شب این همه مورد تبلیغ قرار می‌گیرند واقعاً به درد می‌خورند؟ آیا اینها کم خرج‌ترین محصولاتى است که می‌شود تولید کرد؟ آیا نیازهای واقعی را رفع می‌کنند؟ آیا پولی که خرج تولید و صرف تبلیغات تجارتنی آنها شده نمیتوانست برای ساختن چیزهای مفیدتر و رفع نیازمندیهای فوری‌تر صرف شود؟

سخن اینجاست که سرمایه‌دارانی که این کالاها را بی‌بازار می‌آورند و رواج میدهند در وهله اول کاری باین ندارند که فایده آنها چیست، بل فقط سودی که از آنها می‌توان بدست آورد برایشان مطرح است؛ از اینجاست که بخاطر «پول در آوردن» همه چیز و «هرچه را که پیش آید» می‌فروشند حتی اگر سودمندی واقعی محصول مورد اختلاف و قابل بحث باشد.

از این راه‌هاست که سرمایه‌داران شکل و نحوه زندگی ما را تعیین می‌کنند. در مراکز شهرها خانه‌های پرجمع می‌سازند زیرا این کاری پرسود است و کارگران را در حاشیه شهرها درون «قفس» های تنگ سکونت میدهند؛ ترجیح میدهند خوراها داروی پرسود بفروشند بجای اینکه ترتیب پیشگیری مؤثر از بیماریها را بدهند و شرایط زندگی بهتری را فراهم کنند....

---

## ۳- هیچگاه از مزدبگیران و مردم خواسته نشده که در این قبیل گزینش‌ها خودشان تصمیم بگیرند

---

کلبه این تصمیم‌ها (مثل تولید فلان چیز بجای چیز دیگر، ساختن مسکن تجملی

بجای مساکن اجتماعی و جز اینها) غالباً بطور سرّی گرفته میشود بدین معنا که تصمیم‌گیری بدور از انتظار مردم و کارگران و بیرون از دسترس آنها انجام می‌گیرد. در این جامعه از مردم فقط خواسته میشود که «بار بکشند». در مؤسسه تولیدی «دستورها» از «بالا» نازل میشود و بخصوص این مطلب که در کارگاه یا دفتر با این دستورها مخالفتی بشود و حتی بحث درستی درباره آنها صورت بگیرد، بهیچوجه مطرح نیست. در خارج از مؤسسه تولیدی نیز وضع تقریباً بهمین منوال است: باران تصمیم‌ها بر سر ما میبارد و ما چاره‌ای نداریم جز اینکه خود را با آنها تطبیق دهیم. بعنوان مثال ما کی توانستیم درباره برنامه‌های هسته‌ای فرانسه که برای آینده کشور آنقدر مهم است بحث کنیم؟ ما کی توانستیم درباره تخریب یا نوسازی فلان بخش از محله خودمان اظهارنظر کنیم؟ واقعاً آدم احساس می‌کند که يك پیاده شطرنج یا بیج و مهره ماشین بیشتر نیست. کمترین اختیاری درباره هدف‌های کاری که انجام میدهم و شرایط حاکم بر زندگی روزانه خودمان نداریم.

آیا چنین وضعی رواست؟ آیا پذیرفتنی است اکثریت عظیم مردم بارها را بدوش بکشند بدون آنکه خود در تصمیم‌ها دخالتی داشته باشند. مسلماً نه. خودگردانی دقیقاً جواب بهمین مسئله است: باید سررشته تصمیم‌های مربوط بما در دست خودمان باشد.

### و حقیقتاً تصمیم‌گیری کنیم

زیرا خودگردانی فقط «اندکی دموکراسی بیشتر» نیست، تغییری بنیادی در سازمان جامعه است. همچنین برای زحمتکشان و شهروندان وسیله‌ایست برای مداخله در وقایع مربوط به خود و زندگانی روزمره خویش.

مثلاً در يك جامعه خودگردان مسائل اشتغال بصورت کاملاً متفاوتی طرح میشود. شرایط حاکم بر کار دیگر تحمیلی نخواهد بود. بلکه تصمیم‌گیری درباره آن بصورت جمعی و بعد از برخورد نظرها و مباحثه‌های لازم صورت می‌گیرد. مصرف‌کنندگان امکانات لازم را در اختیار خواهند داشت تا بتوانند نه تنها انتخاب واقعی بعمل آورند، بلکه حتی برای تغییر احتمالی محصول نیز در برنامه تولید کنندگان آنها دخالت کنند.

در چنین جامعه‌ای حق تصمیم‌گیری درباره کشیدن يك جاده یا مسائل عبور و مرور در يك بخش یا منطقه به‌تنی چند سپرده نمیشود بلکه حداکثر کسانی که مسئله بدانها مربوط است در اخذ تصمیم شرکت خواهند داشت...

آیا چنین چیزی اوضاع را بطور قابل ملاحظه‌ای دگرگون نخواهد کرد؟ مسلماً در هیچ زمینه‌ای دیگر باین اکتفا نخواهد شد که «نظری» داده شود تا مگر رهبران آنهايي که در امور «سررشته» دارند، آنرا کم و بیش بحساب بیاورند... کارکنان و همه اهالی کشور حقیقتاً امور را اداره خواهند کرد و تصمیم‌ها را خود خواهند گرفت. آیا این بهترین راه برای آن نیست که نیازمندیهای مردان و زنان واقعاً بحساب آورده شود، منطق سودهای سریع و فوری مردود شود، شکوفایی فردی و جمعی انسان‌ها سرانجام به حقیقت بیبوندند و بالاخره جامعه‌ای که روی سر خود راه میرود روی پاهایش قرار بگیرد؟

میدهم و بعد مدت یکسال، مدت دو سال... دیگر کاری بکارها نداریم تا کسانی که انتخاب کرده‌ایم همه کارها را بکنند»، نه. شرکت فعالانه همه مزدبگیران و مراقبت آنها در همه تصمیم‌هایی که به کارگاه و به مؤسسه مربوط است در هر لحظه لازم است. در هر مورد مهم میباید یک تصمیم‌گیری واقعی با شرکت همه صورت گیرد. ضرورت تام دارد که نمایندگان انتخاب شده تصمیم‌های خود را بطور پنهانی نگیرند.

زندگی اجتماعی بسیار غنی خواهد شد  
جامعه خودگردان در واقع جامعه‌ئی است یک دموکراسی شدید را در تمام سطوح و همه ستون زندگی بسط می‌دهد.

در چنین جامعه‌ای مزدبگیران خواهند توانست درباره کار خود مؤسسه (و محصول کارخود) بطور وسیع اظهارنظر کنند، و حتی در اظهار عقیده درباره نحوه کارکردن کارخانه، محله یا مؤسسه‌ئی که هر روز محصولاتش را میخرند نیز ذیحق خواهند بود. فی‌المثل کار مزدبگیر یک کارخانه اتومبیل سازی به خیلی‌ها مربوط میشود؛ نه فقط بهراندگان بلکه به تمام کسانی که با مسائل عبور و مرور سر و کار دارند. و متقابلاً کار کارکنان کارخانه‌های مواد غذایی یا داروئی که کارگر محصولاتش را مصرف می‌کند بهوی مربوط است.

بر این اساس پیش از اخذ تصمیم‌های مهم که بصورت خیلی روشنتر از امروز از روی اطلاع بعمل خواهد آمد، گفت و گوها و مباحثات نیز باید انجام شود. زندگی اجتماعی دارای غنائی بمراتب بیشتر از امروز خواهد بود. شاید عده‌ای بگویند «وقت اینهمه کارها را از کجا بیآوریم در صورتیکه وقت ما از صبح تا شام بکلی گرفته است؟»

جواب مسئله اینست که این وقت لازم، این وسائل لازم را باید (با مبارزه) گرفت، مثلاً با تغییر و اصلاح شرایط کار، با تخصیص دادن درصدی از زمان کار به مباحثات، با توسعه دادن کار کردها و تجهیزات جمعی (مانند شیرخوارگاه‌ها، وسائط نقلیه عمومی و جز اینها)، و نیز از راه سازماندهی لازم جهت پرورش و افزایش اطلاعات مزدبگیران و مردم.

مسلماً، اینهمه از همان هفته نخست در نهایت کمال جریان نخواهد یافت؛ اما اساس اینست که پویایی لازم پدید آید و از آنجا که حرکت ناشی از آن در جهت افزایش آزادیهاست میتوان مطمئن بود که آهنگ پیشرفت آن نیز دائماً سریعتر خواهد شد.

---

# آیا خودگردانی تاکنون در جایی بواقعیت پیوسته؟ آیا «الگوئی» برای آن وجود دارد؟

---

«ث. اف. د. ت» با دقت تمام تجربه‌هایی را که در جهان در زمینه خودگردانی انجام می‌شود دنبال می‌کند. زیرا تجارب مزبور موفقیت‌ها و دشواری‌های يك جامعه خودگردان را بصورت زنده در برابر ما قرار می‌دهد. ولی برای این سازمان در نظر گرفتن يك «الگو» برای خودگردانی و اقتباس از آن بهیچ روی مطرح نیست.

یعقیده «ث. اف. د. ت.» خواست و آرزوی خودگردانی می‌باید از واقعیت‌های موجود منبعت و بر آنها مبتنی باشد. عامل حرکت دهنده بسوی دگرگونی‌های آینده نیز همانا تعادل مشخص کارکنان به‌تغییر وضع در مؤسسه خود و درزندگی است. بنابراین تعیین و تثبیت يك الگوی نظری (تئوریک) برای آنکه گفته شود «این کار را باید بکنید» نمی‌تواند مطرح باشد. زیرا این طریقه در گذشته تحت عنوان نزدیک شدن هرچه بیشتر به «الگوی» مقرر موجب محدودیت آزادی‌ها شده است. و بخوبی می‌توان ملاحظه کرد که وقتی یکی از آزادی‌ها یا آزادی‌های گوناگون از میان رفت اعاده آنها جز با دشواری‌های عظیم و از خلال جریان‌های طولانی و دردناک ممکن نمی‌شود.

بعد از آنچه گفته شد باید افزود که «ث. اف. د. ت» درباره ارکان عمده‌ئی که بنای يك جامعه خودگردان باید بر آنها استوار باشد اندیشیده است:

خودگردانی بدون مالکیت اجتماعی وسائل تولید و بدون برنامه‌ریزی دموکراتیک نمی‌تواند عملی شود. (نگاه کنید به شماره‌های ۶ و ۷)

خودگردانی يك امر دستوری نیست. اینکه مثلاً یکروز ناگهان مردم بگرد گفته شود «از فردا صبح شما اداره جامعه را بصورت خودگردان در دست می‌گیرید» مطرح نیست. چنین حرکتی با راه و روش خودگردانی منافات دارد، زیرا در این راه و روش از اینکه مردم آنچه باید بکنند تحمیل گردد امتناع می‌شود. برای نیل به آنچه «ث. اف. د. ت» پیشنهاد می‌کند بسیج لازم است و طلب آگاهانه مردم، نه يك جریان آمرانه و اقتدارآمیز. «ث. اف. د. ت» فقط در اثبات این مطلب کوشیده که رسیدن به خودگردانی نه تنها ضرورتی ناگذشتنی است بلکه از لحاظ فنی و اجتماعی عملی نیز هست.

# آیا خودگردانی يك فكر نو ظهور است؟

خودگردانی اصطلاحی نسبتاً نو<sup>۱</sup> است. اما فکر آن باندازه خود جنبش کارگری قدیمی است. جنبش سوسیالیستی از همان ابتدای قرن نوزدهم می‌کوشید تا وضع کارگران را بهبود بخشد و خیلی زود متوجه شد که باید هدف خود را راهایی زحمتکشان قرار دهد چرا که در غیر اینصورت نتیجه مبارزاتش بشدت محدود خواهد ماند. زیرا آنچه بر دوش زحمتکشان سنگینی میکرد (و با وجود تغییراتی که در برخی از اشکال آن رخ داده، هنوز هم سنگینی میکند) عبارت از مجموعه يك دستگاه اجتماعی همبسته بود. فعالان سندیکائی و سیاسی هنگامیکه از زوال دولت حرف میزدند در واقع وابستگی خود را بهمین سنت و سابقه نشان میدادند و احساس می‌کردند که این خواست بصورت کم و بیش آگاهانه از ناحیه خود توده‌های کارگر بر می‌خیزد.

عزم کارکنان دایر بر برانداختن قیمومت دستگاه سرمایه‌داری و تشکل خود بمنظور گرداندن کارها و کسب حق تصمیم‌گیری بارها آشکار شده است. از آنجمله باید از کمون پاریس بسال ۱۸۷۱ یاد کرد که تشکیل «اتحادیه‌های تعاونی کارگری» در کارگاه‌های رها شده کارفرمایان را پیشنهاد خود قرار داده بود. در منشور آمی ین (Amiens) که در سال ۱۹۰۶ مبانی سندیکالیسم فرانسه را تثبیت کرد، از گروه‌های تولید و توزیع سخن رفته است. بعدها از «شوراهای کارگری» صحبت بمیان آمد. این گرایش بسیار غنی جنبش کارگری بعداً تا حدی بدست فراموشی سپرده شد، و تحت الشعاع گرایشی قرار گرفت که از طرف لنین گسترش یافت. گرایش تمرکز دهنده و اقتدارآمیز اخیر بجای تاکید بر نیروی ابتکار (زحمتکشان). انضباط را در مرتبه اول قرار میداد، براساس این طرز تفکر مسئولیت دگرگونی جامعه بیش از آنکه برعهده خود کارکنان باشد بديک «بیش‌آهنگ» مرکب از انقلابیون حرفه‌ای تعلق می‌گیرد.

گرایش نامبرده نخست در اتحاد شوروی و سپس در کشورهای شرقی بسط یافت و جامعه‌نی مبتنی بر تمرکز قدرت و بوروکراسی (قدرت مفرط مدیران دولتی و افراد حزبی) که در آن دایره ابتکار زحمتکشان و مردم بسیار تنگ است پدید آورد. این گرایش از جانب احزاب کمونیست (و سندیکاهای نزدیک بآنها) که جنبش کارگری را در تنگنای این بینش زندانی کرده بخش مهمی از دستاوردهای آن را عقیم ساختند اقتباس گردید. با اینهمه، هر بار که طبقه کارگر به‌کشف یا کشف مجدد امکانات عظیمی که در آزادی نهفته است نائل میشود می‌کوشد تا خود را سازمان دهد و اداره کارها را بدست خود بگیرد. بدین ترتیب بود که شوراهای کارگری در روسیه (۱۹۱۷)، در آلمان (۱۹۱۸) در ایتالیا (۱۹۱۹)، در جمهوری اسپانیا، در مجارستان (۱۹۵۶) و در

چکوسلواکی (۱۹۶۸) بوجود آمدند. و چه بسیار سخن‌ها درباره ماه مه ۱۹۶۸ فرانسه باید گفت که طی آن این خواست بار دیگر به‌نحو درخشانی زنده شد. زنده‌تر از همیشه

نظرسنجی‌های اخیر نشان میدهد که فکر گرداندن کارها از طرف خود کارکنان بسیار زنده است و جای خود را هر روز بیشتر باز می‌کند. از طرف دیگر مردم متوجه میشوند که عملی کردن خودگردانی امروزه آسانتر از يك قرن پیش است و این هم چند دلیل دارد:

---

### ۱- پیشرفت‌های فنی قابل ملاحظه‌ای که حاصل شده:

---

این پیشرفت‌ها امکانات تصمیم‌گیری جمعی برای اداره کارها را فراهم آورده است. فی‌المثل علم «اطلاعات» (انفورماتیک) امکان جمع‌آوری مقادیر انبوهی از داده‌ها (اطلاعات)، بررسی نتایج گزینش‌ها و برآورد حدود اشتباهات ممکن را پدید آورده است. دیگر نمیتوان گفت «همه اطلاعات در کله کارفرماست». افزارها و مصالح اولیه موجود است. گو اینکه در دستگاه اجتماعی کنونی این وسائل به‌افزایش قدرت تنی چند تکنوکرات کمک می‌کند، اما فردا میتوان از آنها بِنفع گزینش‌های دیگر بمنظور گرداندن کارها «برطبق عقل سلیم» استفاده کرد.

---

### ۲- هم مؤسسه‌های تولیدی، هم مردم و هم جامعه رویه‌رفته خصلت جمعی بیشتری یافته‌اند.

---

امروزه کمتر میتوانیم پیشه‌وری را با چیزی که بدست خودش ساخته باشد مشاهده کنیم. امکان اخذ تصمیم‌ها بصورت جدا جدا و مستقل از بخش‌های اقتصادی دیگر کمتر شده است. ارتباط تولیدات مختلف و کارهای مربوط بآنها با هم مثل ارتباط سنگ‌های يك بناست که روی هم چیده شده باشند. این دگرگونی می‌تواند اخذ تصمیم‌های جمعی را تسهیل کند.

---

### ۳- امروزه کارگران پرورش یافته‌ترند.

---

اگرچه نظام پرورشی کنونی معایب فراوانی دارد معهذاً امروز سطح فرهنگی زحمتکشان رویه‌رفته بالاتر از يك قرن پیش است. این وضع بخصوص مولود آنست که آنها میتوانند بیشتر از گذشته اطلاعات در اختیار داشته باشند ولی بدین جهت نیز هست که سازمان‌های سندیکائی همواره در صدد فراهم کردن وسائل چنین پرورشی بوده‌اند.

وقتی تاریخ گذشته و واقعیت‌های حال را بررسی می‌کنیم. متوجه میشویم که

خودگردانی بهیچوجه يك «مدینه فاضله» یا يك رؤیای شیرین نیست زیرا وسائل لازم برای آنکه فردا در يك جامعهٔ سوسیالیستی بدل به واقعیت گردد از هم اکنون فراهم است.

---

## مقصود از خودگردانی بطور دقیق چیست؟

---

خودگردانی برای زحمتکشان و شهروندان عبارت از اینست که امور خود را خود بگردانند و در گزینش‌های مربوط بآنها خودشان تصمیم‌گیری کنند. معنای این امر دقیقاً همانا «تصمیم گرفتن» است و نه تنها «اظهارنظر». چگونه میتوان باین مقصود رسید؟ برای این منظور باید سه اصل یا سه جهت حرکت را قبول کرد:

اول) همهٔ تصمیم‌ها باید در غیر متمرکزترین سطحی که رعایت منافع عمومی در آن میسر باشد، یعنی در نزدیکترین سطح به اشخاصی که تصمیم بآنها مربوط میشود اتخاذ گردد.

دوم) مراجع مسئول در تمام سطوح انتخابی بوده، تحت نظارت قرار داشته باشند. آنها باید سیاستی را اجراء کنند که بطور جمعی مقرر شده باشد.

سوم) در مورد هر مسئله‌ای میان همهٔ مراجعی که تصمیم بآنها مربوط میشود (مانند برزن، بخش، مؤسسه...) تقابل و تبادل آراء صورت گیرد.

آیا ساختن «زمین‌بازی» لازم است؟

مثال‌هایی انتخاب کنیم با قید اینکه مقصود از آنها گرفتن يك ردّ پاست و نه الگویی که جزء به‌جزء آن قابل تقلید باشد: در يك جامعهٔ خودگردان چنین تصمیمی (ساختن يك زمین بازی) باید در عین حال هم از طرف شورای محله گرفته شود و هم از طرف شورای شهر. در هر صورت برای اجتناب از دو خطر زیر تبادل نظر میان شورای محله و شورای شهر لازم است:

- خطر اینکه شورای محله فقط منافع آنی محله را در نظر بگیرد بدون آنکه منافع عمومی بخش، توسعهٔ آتی آن و مانند اینها را بحساب بیاورد بطوریکه موجب برخی دوباره کاریها و عدم تعادل‌ها بشود.

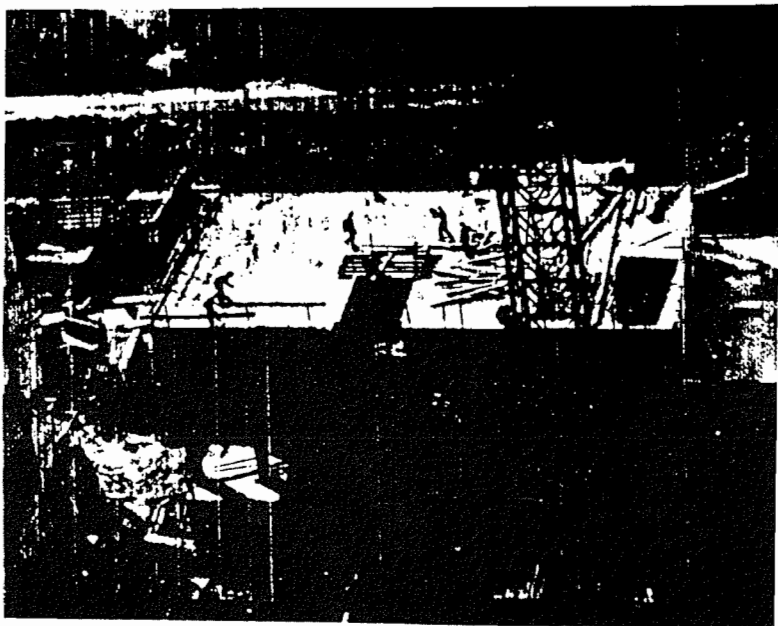
- این خطر که شورای شهر نیازهای واقعی ساکنان محله را در نظر نگرفته تجهیزاتی را به‌محلّه تحمیل کند که ساکنان محله دربارهٔ آن بحثی نکرده باشند (مثلاً ممکن است برای يك محله، احداث يك باغ عمومی یا يك سالن سینما بر ایجاد يك زمین ورزش اولویت داشته باشد).

در چنین موردی شوراهای مزدبگیران موسسه‌های تولیدی اصلی محله که کارکنان آنها ممکن است نیازمندیهای اجتماعی داشته باشند یا بتوانند نظر بدیعی دربارهٔ نحوهٔ



سروسامان دادن به محله خود ارائه دهند باید قادر باشند در تصمیم‌گیری شرکت کنند. در اینجا به‌یکی از خصائص مهمّ نظام سوسیالیسم خودگردان می‌رسیم: در این نظام يك مؤسسه تولیدی دیگر در لاک خودش باقی نمی‌ماند و برخلاف امروز در غل و زنجیر کارفرما گرفتار نخواهد بود. فی‌المثل آیا نمیتوان تصوّر کرد که يك کتابخانه در عین حال هم به‌کمیتة مؤسسه متعلّق باشد و هم به‌محله؟ (مضافاً باینکه چنین حالتی امکانات کتابخانه را وسیع‌تر خواهد کرد....)

در هر مؤسسه، در باره شرایط و سازماندهی کار در سطح کارگاه و واحدهای خدماتی (دو شوراهاى کارگران) بحث شده، تصمیم‌هائی اتخاذ خواهد شد. در این سطح است



که اثرات هر تصمیم بغوریت محسوس میشود و مزدبگیران اغلب در می‌یابند که «کجای کار خراب است». در همینجا هم هست که آنها میتوانند آزادانه‌تر حرف خود را بزنند در حالیکه در مجامع بزرگ اغلب این احساس در شخص بوجود می‌آید که باید به‌سخنان کسانی که «بلندن خوب حرف بزنند» گوش کند. برای یافتن چگونگی ادغام سازماندهی احتمالی جدید کار در يك برنامه کلی، گفت‌وگو با سطح مرکزی (مدیریت مرکزی) مؤسسه البته لازم است.

بدین‌سان بعضی از جنبه‌های اداره کار مؤسسه میتوانند غیرمتمرکز شوند... اما نه همه آنها، زیرا، با پیشبرد عدم تمرکز تا حد نهائی آن گردش کار مؤسسه غیرممکن می‌گردد. بدین دلیل است که باید زمینه نظارت مجموعه کارکنان بر اداره مؤسسه را فراهم آورد و گسترش داد.

# خودگردانی<sup>۲</sup> در تولید ومدیریت<sup>۳</sup>

---

آیا خودگردانی فوراً امکان‌پذیر  
است؟

---

در حال حاضر خودگردانی را نمی‌توان از امروز بفردا متحقق ساخت. اینکه در نظام سرمایه‌داری مؤسسه‌نی را ناگهان بحال خودگردان درآورند بدان می‌ماند که قطره‌نی آب شیرین را بدریا بیندازند؛ اولاً آن قطره در ترکیب آب و جزر و مد دریا اثری نخواهد داشت، ثانیاً امواج آنرا بسرعت بکام خود خواهند برد. برانگیختن يك آزمایش خودگردانی در يك مؤسسه، پدید آوردن يك «جزیره» خودگردانی، در حالیکه در دنیای بیرون از آن همه چیز بحال اول باقی بماند، غیر ممکن است. جامعه سرمایه‌داری که ما در آن زندگی می‌کنیم منطق خود را دارد؛ این منطق برکسب سود، تقسیم کار و صرفه اقتصادی و جز اینها استوار است. همه مؤسسات سرمایه‌داری، از هر نوع که باشند باید از این منطق تبعیت کنند وگرنه عمر چندانی نخواهند کرد. نمونه «تعاونی‌های کارگری

تولید» يك مثال روشن از كوشش‌هائی است كه كاركنان برای گریز از قوانین نظام اقتصادی كنونی بعمل آورده‌اند. این تعاونی‌ها كه بر طبق يك برنامه سخاوتمندانه بنا شدند بسرعت خود را بر سر يك دوراهی یافتند: آنها مجبور بودند یا با گردن نهادن به قوانین نظام سرمایه‌داری و رعایت آنها رشد كنند یا اینکه در حاشیه دیگران و بسته به تصادفات به يك و لیکي (آنها برای مدت نامعلوم) بسازند (این بدان معنا نیست كه تجربه آنها را در زمینه روابط كار منفي بدانیم).

در حال حاضر تصمیم‌های مربوط به موسسات، انتخاب‌هائی كه باید بعمل آورد، سرمایه‌گذاری‌هائی كه باید كرد، بازارهائی كه باید تدارك دید در چارچوب يك نظام سرمایه‌داری قرار دارند، و این چیزی است كه به تمام حیات موسسه شكل می‌دهد. چگونه می‌توان از سلطه این نظام كه بر سر تا پای حیات مزدبگیران - و فی‌الجمله به شكل قدرت سلسله مراتب - سنگینی می‌كند، خلاص یافت: همیشه و همه‌جا دستورها از بالا نازل می‌شود؛ آیا وجود كارگران فقط برای آن است كه دستورها را انجام دهند، ساكت باشند و «بازده كار را بالا ببرند»...؟

## ۱- سلطه يك اقلیت

در جامعه سرمایه‌داری سازماندهی كار، شیوه زندگی، انتخاب كالاهاى مصرفی و جز اینها را يك اقلیت توانگر بمرمدم تحمیل می‌كند.

مالکیت خصوصی (وسائل تولید) در حقیقت حق سلطه مالكان و رهبران بر كاركنان است كه قانون برای گروه اول قائل شده است. قانون مدتی تماماً بر حق مالکیت خصوصی استوار است... و این زائیده تصادف نیست!

وقتی درست باین موضوع بنگریم می‌بینیم كه بر طبق این حق همه اقتدارات به مالك موسسه سپرده شده و به كارگران هیچ قدرتی داده نشده است.

- حق گرداندن (اداره) موسسه مطابق دلخواه صاحب موسسه: و او در استخدام و اخراج، سازماندهی كار، تعیین دستمزدها و سرمایه‌گذاری‌ها، اختیار تام دارد.

- حق تملك ثمره كار دیگران از راه بكار بردن سود موسسه مطابق میل خود: صاحب موسسه می‌تواند بدلخواه خود سرمایه‌گذاری جدید كند، بهره به سهامداران بدهد، كار را به منطقه دیگر منتقل كند...

وجود این حق حاكمیت بر موسسه نتایجی دارد كه همه از آن باخبریم: صدها و بلکه هزارها مزدبگیر را می‌توان از امروز بفردا بیرون ریخت. چه بسیار پیش می‌آید كه با يك تصمیم ناگهانی يك یا چند كارخانه متعلق بفلان گروه صنعتی بسته می‌شود تا تولید به منطقه دیگری منتقل گردد. برخی از كارفرمایان حتی برای استقرار موسسه در این یا آن شهر جایزه هم می‌گیرند و بعد همین كه حساب كردند كه سرمایه بكار افتد مستهلك شده كلید را زیر در می‌گذارند و برای كسب سود بجای دیگری می‌روند

خلاصه آنچه حکمفرماست قانون جنگل است (قانونی که بدون مبارزات سندیکائی ازین هم سخت‌تر خواهد بود).

## ۲- ضرورت تغییرات اساسی

بر انداختن این قانون و تحقق بخشیدن به خودگردانی مستلزم وقوع دگرگونی‌های عمیق است. در غیر اینصورت بدست گرفتن اداره امور، رهائی از منطق صرفه‌های آنی و بدور ریختن قیود و عواملی که در قلمرو کار و زندگی روزانه بر کارکنان تحمیل شده برای آنان ممکن نخواهد شد.

بدین دلیل است که برای رسیدن به خودگردانی باید جریان اجتماعی کردن عمده‌ترین وسائل تولید، مبادله، ارتباط، تربیت و اطلاع را آغاز کرد.

«ث. اف. د. ت.» برای ملی کردن يك مرحله نخست پیش‌بینی می‌کند که بخش بانکی و مالی (مجموعه بانک‌ها، موسسات مالی و شرکت‌های بیمه، شعب بانکی و مالی تخصصی گروه‌های بزرگ صنعتی،... به‌علاوه سهم مشارکتی که آنها در این شعب خود دارند) و ۹ گروه بزرگ غالب در اقتصاد کشور\* را شامل می‌شود.

وی همچنین پیشنهاد می‌کند که جریان ملی کردن صنایع فولادسازی و قرار گرفتن بخش انرژی در تحت نظارت مردم نیز آغاز شود. بعدها باید مراحل دیگری نیز در این جهت پیموده شود. باید توجه داشت که این پیشنهادها بهیچ وجه بمعنای گرفتن اتوموبیل، خانه یا باغچه شهروندان از آنان نیست؛ اولاً این قبیل چیزها جزو وسائل تولید نیستند، ثانیاً هر شهروند محق است که دسترنج خود را که غالباً با کار و زحمت فراوان بدست آمده برای خود نگهدارد. او که کسی را استثمار نمی‌کند.

ولی مؤسسه‌های تولیدی (خاصه عمده‌ترین آنها) در اقتصاد دارای چنان وزنی هستند و در ادامه استثمار و سلطه و از خود بیگانگی زحمتکشانشان آنقدر مؤثرند که ما تا زمانی که اقدام به اجتماعی کردن آنها نکنیم، هرگز در اخذ تصمیم‌ها و تعیین جهت تحوّل اقتصاد و جامعه خود بکمک یکدیگر مختار نخواهیم شد.

---

## جامعه سوسیالیست خودگردان روی

### چه پایه‌هایی بنا می‌شود؟

«ث. اف. د. ت.» سه خصیصه زیر را برای چنین جامعه‌ای می‌پذیرد:

- خودگردانی

---

\* بدیهی است همه این پیشنهادها مشخص درباره اقتصاد ملی فرانسه است. م

- مالکیت اجتماعی و سائل تولید و مبادله

- برنامه‌ریزی دموکراتیک

دیدیم که در جامعه سرمایه‌داری کنونی ساختن «جزیره»ها یا «برکه»های خودگردان ممکن نیست. پس برای اینکه خودگردانی تحقق یابد لازم است که وسائل تولید به‌تملک اجتماع درآید یعنی «اجتماعی» شود. پس مؤسسات به‌جمع (Collectivité) تعلق خواهد داشت بی‌آنکه «دولتی» شود یعنی دولت نیست که مالک همه مؤسسات فرانسه خواهد شد زیرا کافی نیست بگوییم «باید ملی کرد تا همه چیز خودبخود از اساس دگرگون شود.» می‌بینیم که در کشورهای کمونیستی\* گذاشتن یک مدیر منصوب دولت بجای کافرما عملاً چیزی را برای کارکنان تغییر نداده است.

بدین دلیل است که «ت. اف. د. ت» از «اجتماعی کردن» صحبت می‌کند بدین معنا که مؤسسه نباید از بالا و بدست دولت اداره شود بلکه باید واقعاً به‌تملک کارکنان و مردم و بصورت جزئی از بخش و منطقه ایشان درآید. برای تحقق این منظور شرکت کارکنان در تصمیم‌های مهم و نظارت دائمی بر آنها ضرورت دارد. بعلاوه مسئله این نیست که تنها و تنها مالکان عوض شوند بدون آنکه روابط اجتماعی حاکم بر کار (مثلاً وجود سلسله مراتب دائمی، پاره پاره کردن عملیات، تقسیم پرسونل به گروه‌های متعدد...) تغییری کنند.

شروع حیات جدیدی برای مؤسسه‌های تولیدی

مؤسسه‌های تولیدی وقتی اجتماعی شوند در اجتماع انسانی و منطقه‌ای خود نیز بهتر جای می‌گیرند. تماس‌هایشان با بخش و اهالی آن بسیار متعدّدتر خواهد شد. مثلاً برای تصمیم‌گیری دربارهٔ اینکه سرمایه انباشت شده یک مؤسسه باید به‌چه مصارفی برسد میان کارکنان آن و اجتماعات محلی و ملی مذاکره خواهد شد. دیگر مؤسسه‌های تولیدی بدانگونه که در نظام سرمایه‌داری می‌بینیم، ملک گروه کوچکی نخواهد بود که هرچه خود خواست با آن بکند. آنها بیشتر وسائل کار جمعی محسوب خواهند شد. البته پیداست که متقابلاً وقتی هم قرار شود مؤسسه‌ای بوجود آید، بجای دیگر منتقل شود یا آترا ببندند موضوع فقط به کارکنان آن مربوط نیست.

---

## آیا خطر از هم گسیختگی، تصمیم‌ها و جدائی مؤسسه‌های تولیدی نسبت به یکدیگر به وجود نمی‌آید؟

---

نه، زیرا خودگردانی غیر از سرهم کردن موارد تفاوت و اختلاف است موضوع این نیست که هر موسسه خود را در نوع جدیدی از خود خواهی محبوس سازد. يك برنامه ریزی دموکراتیک وجود خواهد داشت. برای ایجاد هماهنگی میان گزینش های کشور برنامه ریزی لازم است ولی برنامه ریزی برای آنکه احتیاجات و تمایلات واقعی مردم را برآورده کند، باید دموکراتیک باشد.

## ۱- تنظیم برنامه بدست همه مردم

در حال حاضر در جامعه سرمایه داری برنامه راهنمای فعالیت های اقتصادی کلیت ندارد و در حقیقت برای آن است که تدابیر و مداخلات دولت را در جهت مساعد به حال سرمایه داری تنظیم کند. برنامه به صاحبان مؤسسات خصوصی اجازه می دهد که پیش بینی هایی بعمل آورند، تا از آن بهترین استفاده را بنفع خود ببرند. ولی کارفرمایان در گزینش های خود کاملاً آزاد می مانند و برنامه هیچ اجباری برایشان بوجود نمی آورد. بعکس، هنگامیکه «ث. اف. د. ت» برنامه ریزی دموکراتیک را بعنوان یکی از ارکان لازم برای ساختن سوسیالیسم مطرح می کند مقصودش آنچنان برنامه نوی است که سمت اقتصاد را رویهم رفته تعیین کند، چنین برنامه ای درباره گزینش های عمده، نوع رشد کشور، شعب و شاخه هایی که باید در آنها سرمایه گذاری شود تصمیم گیری می کند. خودگردانی و برنامه ریزی با هم متضاد نیستند بعکس برنامه یکی از افزارهایی است که جامعه خودگردان و مردان و زنان آن برای تعیین سمت تحولاتی که برای منطقه و کشور خود طالبند خود را بدان مجهز می کنند. برنامه بطور دموکراتیک تنظیم خواهد شد به با تمهیل از بالا. بجز مردم چه کسی قادر خواهد بود بگوید احتیاجات اکثریت مردم چیست؟

بدینسان، تنظیم برنامه شامل چند مرحله خواهد بود. ابتدا باید با شروع از برنامه محلی، از مؤسسات، از شهرستانها، و با آغاز از مباحثات بسیار وسیع در دفاتر، کارگاه ها و واحدهای مختلف کشوری، احتیاجات کلی مردم معلوم گردد، و سپس می توان به سطح منطقه ای و ملی رسید. برنامه بعد از يك تنظیم اولیه باید بعنوان طرح قانونی مورد تایید مجلس قرار گیرد؛ سپس طرح قانونی مزبور مطابق همان ترتیب نخست به بحث مجدد گذاشته می شود. در عین حال، هر يك از سطوح ذینفع خواهد توانست هدف های خود را - که باید به شکل قراردادهایی که با دولت خواهد بست درآید - معین کند. و فقط در این موقع است که مجلس می تواند برنامه را تصویب کند. می بینیم که در هر مرحله از برنامه ریزی کارکنان و شهروندان می توانند قدرت تصمیم گیری و حق نظارت خود را اعمال کنند. آنها مجبور نخواهند بود که به يك طرح از پیش آماده شده آری یا نه بگویند. این طریقه چند زمانی اجازه می دهد که برنامه بنحو واقعاً دموکراتیک تنظیم شود.

در هر مرحله، گفت و گو، مباحثه... و احتمالاً کشمکش وجود خواهد داشت. با اینهمه سعی خواهد شد راهی برای مصالحه پیدا شود، و هرگاه این امر میسر نشد انتخاب نهائی از طرف مجلس بعمل خواهد آمد.

## ۲- متعدد کردن مراکز اعمال قدرت

این خیلی با برنامه‌ی که به طریق تکنوکراتیک [مبتنی بر قدرت کارشناسان و کارآگاهان فنی] تنظیم می‌شود متفاوت است و با برنامه‌ریزی فوق متمرکز کشورهای [بلوک] شرق نیز اختلاف فراوان دارد. در این دو مورد مزدبگیران و مردم کشور از کار کردن در حیطه‌ی گزینش‌ها دور نگهداشته می‌شوند: تصمیم‌ها بدون آنکه مردم توانسته باشند بحثی در آن بکنند بر آنها تحمیل می‌شود. باید اینگونه برنامه‌ریزی را که با خودگردانی مغایرت دارند بدور افکنند. ضرورت تام دارد که گزینش‌ها در غیر متمرکزترین مقیاس و در سطحی هرچه نزدیکتر به کسانی که در آن ذینفعند مورد بحث قرار گیرد.

هدف از خودگردانی و برنامه‌ریزی دموکراتیک درست همین است که مراکز اعمال واقعی قدرت بتوانند یکدیگر را تصحیح کنند، با هم برخورد نمایند و برکار یکدیگر نظارت متقابل داشته باشند؛ از این راه است که آنها خواهند توانست تازگی و طراوت را در فرایند توسعه دموکراسی در حیات اقتصادی و اجتماعی تضمین کنند.

## ۳- دو خطری که باید از آن برحذر بود.

الف. ساختمان «هرمی»، که در آن تصمیم‌گیری‌ها از هر سطح به سطح بالاتر إحاله می‌شود تا به‌رأس برسد بدون آنکه مزدبگیران و شهروندان بتوانند جزایان تصمیم‌گیری را دنبال کنند. حتی اگر در سطوح پایینتر بحثی هم صورت گرفته باشد، چنین وضعی بهر صورت به‌معنای تمرکز حداکثر اقتدار در رأس هرم است. این تقریباً همان سازمانی است که در حزب کمونیست وجود دارد و آنرا «مرکزیت دموکراتیک» می‌نامند. وجود دیواره‌هایی که مدارج مختلف را از هم جدا می‌کند سبب می‌شود که قدرت بسرعت در دست يك بوروکراسی متمرکز گردد.

خودگردانی واقعی بعکس اقتضا می‌کند که ارگان‌های پایه‌ی بتوانند فرایند تصمیم‌گیری را در همه‌ی مراحل آن دنبال کرده بر آن نظارت نمایند.

ب. «دموکراسی مستقیم»، که برخی از آن دفاع می‌کنند و برطبق آن همه‌ی تصمیم‌ها باید همیشه در پایه گرفته شود. پیداست که اگر بخواهیم جلو برویم و کارائی داشته باشیم چنین راه و رسمی عملی نخواهد بود. چنین چیزی سبب خواهد شد یکی دو مجمع بتوانند از جریان برنامه‌ریزی یکسره جلوگیری کنند. چنین امری که به‌معنای واگذار کردن قدرتی بی‌حساب به‌چند نفر است نه فقط مقبول عقل سلیم نیست... بلکه با دموکراسی هم منافات دارد.

---

# آیا در يك جامعه خودگردان وجود اختلاف رَواست؟

---

وجود اختلاف نه فقط عادی است بلکه مطلوب هم هست. جامعه‌نی که روی کشمکش بخود نبیند غالباً جامعه‌نی است که در آن آزادی‌های اساسی بدور افکده شده است: به‌شوروی و کشورهای [بلوک] شرق نگاه کنیم که وجود اختلافات و اعتصابات و هر نوع اعتراضی را ولو در کمال حجب و احتیاط باشد نفی می‌کنند. حذف اختلافات در غالب موارد به‌معنای ساکت کردن کسانی است که می‌گویند موافق نیستیم. وانگهی چطور می‌توان باور کرد که همه، همیشه بر سر همه چیز موافق باشند؟ مثلاً در جامعه خودگردان منافع مزدبگیران يك کارگاه یا يك مرکز خدماتی الزاماً با منافع کلّ مؤسسه تطابق ندارد؛ منافع يك مؤسسه یا بخش همیشه الزاماً با منافع مؤسسه یا بخش مجاور... یا کلّ جامعه یکی نیست.

چیزی که عوض خواهد شد ماهیت اختلاف‌ها و طریقه حلّ آنهاست. در حال حاضر میان منافع سرمایه و منافع کارگران همگرایی قابل دواسی وجود ندارد. البته مصالحه‌هایی می‌تواند پیش بیاید اما مصلحت‌ه اساسی مزدبگیران در برچیدن استثمار سرمایه‌داری است.

بعکس در يك جامعه خودگردان اختلافات می‌توانند در غالب موارد از راه شور و مذاکره میان طرفین و مباحثاتی که نقطه نظرها را بهم نزدیک می‌کند، حلّ شوند، و یا از طریق داوری‌های عادلانه فیصله یابند. وانگهی اختلافات نیز وقتی از جانب طرف‌های ذینفع مستقیماً بعده گرفته و حل شوند خود می‌توانند يك منبع پیشرفت باشند.

«ث. اف. د. ت» باین معتقدست که حراست از بُعد اعتراض در جامعه آینده ضرورت تام دارد. این وظیفه را بویژه سندیکاها که نقش آنها نه اداره مؤسسه و نه رهبری آنست بعده دارند. بنابراین، وجود سندیکاهاى ادغام شده [در دولت یا در احزاب]، مانند سندیکاهاى شوروی، یا سندیکاهاى شريك در تصمیم‌گیری‌های مؤسسه در جامعه خودگردان نمی‌تواند مطرح باشد.

بدینسان، خود مختاری سندیکا و برسمیت شناختن وسائل عمل آن، و از آن جمله حق اعتصاب، خود از ضرورت‌ها و ضمانت‌های خودگردانی است. مثلاً سندیکا باید به‌انعکاس صدای اقلیت‌ها کمک کند، درخواست‌های جدیدی را که مطرح می‌شود بگوش مسئولان امر برساند و در مبارزه علیه پاره‌نی گرایش‌ها (مثل اقتدارطلبی، تمرکزطلبی) نقش خود را ایفا کند.



---

# موسسه خودگردان چگونه کار خواهد کرد؟ آیا وضع کارگران در آن نسبت بوضع کنونی آنها متفاوت خواهد بود؟

---

شکی نیست که خودگردانی در داخل مؤسسه وضع را شدیداً بنفع کارکنان تغییر خواهد داد زیرا آنها حق دخالت درباره سازماندهی و شرایط کار را بدست خواهند آورد و حال آنکه امروز ناچارند کار کنند و ساکت باشند. راه یافتن آزادی بدون مؤسسه خود امری اساسی است و البته در شرایط کار اثر خواهد گذاشت. مثلاً پاره پارگی کار مورد تجدیدنظر قرار خواهد گرفت.

کار یکسره، نیمه یکسره و شبانه محدودتر، زمان کار هفتگی کوتاهتر و دخالت کمیته‌های بهداشت و ایمنی مؤثرتر خواهد شد و فشار کار و آهنگ آن کاهش خواهد یافت.

بروز اینهمه تغییرات بطور قطع بسیار مثبت خواهد بود.

ولی مضمون خودگردانی بیشتر از اینهاست. این کارکنان هر مؤسسه‌اند که اعمال قدرت در آنرا بدست خواهند گرفت. با اینهمه گفتن این امر برای تبدیل شدن آن بواقعیت کافی نیست. مثال‌هایی از ممالکی که در آنها مؤسسات سربسر ملی شده است نشان می‌دهد که بوروکراسی جدیدی می‌تواند چنان بسرعت در رأس مؤسسه جای بگیرد که برای کارکنان جز شبی از قدرتشان باقی نگذارد.

بدین جهت باید پیشنهاد‌های دقیقی ارائه کرد که در نتیجه آنها بتوان مطمئن بود که مؤسسه بدست کارکنانش اداره می‌شود. این همان کاری است که «ث. ف. د. ت» خواسته با تنظیم طرح خود برای سازماندهی اقتدارات در مؤسساتی که ملی می‌شود، انجام دهد. برطبق طرح مذکور در اینگونه مؤسسات در کارگاه‌ها یا واحدهای خدماتی از طرف کارکنان شورائی انتخاب می‌شود. این شورا درباره شرایط و سازماندهی کار (انتخاب تجهیزات جدید، تغییرات فنی، ساعات کار، تعداد کارکنان، ایمنی کار و جز اینها...) نظر می‌دهد. برای اداره کردن کار هر مؤسسه و بنگاه نیز شوراهای مؤسسه و شورای بنگاه از طرف کارکنان آنها انتخاب می‌شود.

انتخاب برای عضویت در شورای بنگاه بر طبق فهرست‌هایی انجام می‌گیرد که هر کدام بتواند معرف بخشی از بنگاه و یا گروهی از کارکنان آن باشد.

---

\* بطوری که در سطور بعد ملاحظه می‌شود «بنگاه» بمعنای بخشی از مؤسسه اصلی که خود مؤسسه کوچک‌تری باشد به کار رفته است.

انتخاب اعضاء شورای مؤسسه نیز بر طبق فهرست‌هائی انجام می‌شود. که هر کدام معرف شوراهای مختلف سطح پایین‌تر (شوراهای بنگاه... آن باشد) رأی دهندگان در این انتخابات عبارتند از: اعضاء شوراهای بنگاه و شوراهای کارگاه) نمایندگان سندیکاها در این فهرست‌ها جای نخواهند داشت، زیرا کار سندیکا اداره مؤسسه نیست؛ سازمان‌های سندیکائی تنها درباره فهرست‌ها و هدف‌های اعلام شده نامزدها نظر خود را خواهند داد.

سندیکاها نقش خود را در زمینه طرح مطالبات، مذاکره و نظارت بر سیاست مؤسسه حفظ خواهند کرد. البته «کمیته» های بنگاه و «کمیته» های مؤسسه وجود خواهند داشت و سندیکاها همانطور که در حال حاضر هم معمول است نمایندگانی به آنها خواهند فرستاد کسانی که به عضویت شوراها انتخاب می‌شوند درباره مأموریت خود بطور منظم به کارکنان گزارش خواهند داد.

---

## آیا خودگردانی در زندگی روزمره مردم نیز چیزی را عوض خواهد کرد؟

---

مسئلاً، زیرا موضوع این نیست که بخاطر «خوشایند خود» یا ارضاء تنی چند جامعه را دگرگون کنیم. باید زندگی روزمره مردم عمیقاً دگرگون شود تا این سلطه و از خودبیگانی که امروز دچار آنند پایان یابد.

«ث. اف. د. ت» برآنست که این امر باید با بسط يك سلسله حقوق جدید، کاهش نابرابری‌های موجود، برقراری مناسبات اجتماعی نوین و تغییر نوع توسعه جامعه تحقق یابد.

### ۱- بسط حقوق جدید و کاستن از نابرابری‌ها

در فرانسه، شهروندان از جهت صوری با هم برابرند. اما بخش‌هائی از اهالی کشور که از امکانات لازم برای استفاده از حقوق صوری خود محرومند و خاصه بازنشستگان، معلولین، کارکنان و کارگران مهاجر (خارجی) از این برابری برخوردار نیستند و این واقعیتی است که نمی‌توان نادیده گرفت. امروزه زنان هنوز قربانی تبعیضات غیر قابل قبولند. در مقابل چنین وضعی می‌باید مثلاً: مقدار معینی از زمان کار بیش‌بینی شده کارکنان، به‌بحث‌های جمعی اختصاص یابد. موانع موجود در راه استفاده از حق اعتصاب (وبویزه جایزه‌های ضداعتصاب) از میان برداشته شود. برای اینکه سازمانهای سندیکائی بتوانند نقش خود را انجام دهند امکانات بیشتری در اختیارشان گذاشته شود.

شرایط حاکم بر کار قویاً تغییر کند و امکانات لازم برای پرورش (روحي و حرفه‌ئي) مزدبگیران گسترش یابد.

- در بهبود شرایط بازنشستگی با تمام قوا کوشش شود. هرگونه تبعیض نسبت به سالمندان از میان برود و مشارکت آنها در مؤسساتی که وابسته بآند افزایش یابد.
  - يك سیاست کلی در زمینه پیشگیری از کاستی‌های بدني به‌مورد عمل گذاشته شود. وضع گروه‌های مختلف نانوایان عضوی به‌ابتکار مراجع مسئول سطح بالا یکسان گردد؛ حقوق اساسی معلولین در مورد خدماتی که بدان نیازمندند. و در زمینه‌های تربیتی، پرورشی، اشتغال حرفه‌ئي، اجتماعی و استقلال اقتصادی تضمین شود.
  - برابری حقوق کارکنان مهاجر و کارکنان فرانسوی بویژه در قلمرو حقوق سندیکائی و اجتماعی تأمین شود.
  - استثمار اضافی کارکنان زن، اختلاف دستمزدهای زنان و مردان و وابستگی زن به‌مرد، که مبنی بر نقش‌های از پیش تعیین شده هر يك از آنهاست، خاتمه یابد.
  - هرگونه تبعیض (اعم از سیاسی، اقتصادی و اجتماعی) نسبت به جوانان از میان برود تا آنها بتوانند در فعالیت‌های جامعه خود بطور کامل شرکت جویند.
- فهرست فوق هنوز کاستی‌های زیاد دارد و یقیناً همه این هدف‌ها نیز یک‌روزه قابل حصول نیست. ولی يك جامعه سوسیالیست خودگردان نمی‌تواند با وجود نابرابری‌های بارز میان اعضا خود در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کار کند... بدین جهت باید نابرابری‌هایی را که امروز در شرایط رشد و پرورش موجود است مطلقاً از میان برداشت.

## ۲- کمک به برقراری روابط اجتماعی نوین.

گذار به خودگردانی و کوشش در جهت تساوی حقوق همگان نه تنها سبب پیدایش مناسبات نوینی میان مردم می‌شود بلکه در عین حال خود بر همین مناسبات متکی خواهد بود. بدین سان روابط دوطرف «مسلط - تحت سلطه» از میان خواهد رفت. دیگر مردم در همه احوال تابع «دستورهای که از بالا آمده» و یا تصمیم‌هایی که در خفا از طرف دولت گرفته شده نخواهند بود و همین امر خیلی چیزها را عوض خواهد کرد. مثلاً «کادر» يك مؤسسه بهتر خواهد توانست، بجای دست و پا زدن در شبکه تنگ دستورهای مدیریت که تابع اصل سودآوری آنی است بر کاردانی و مهارت خود بیفزاید. بجای انجام نقش «زندانبانی» که امروز از کادرها خواسته می‌شود آنها خواهند توانست صلاحیت و مهارت خود را پرورش دهند.

در بخش‌ها و مناطق کشور، روابط میان مردم توسعه خواهد یافت زیرا باید با هم تصمیم‌گیری کنند. در این روابط برابری بیشتری نیز برقرار خواهد شد. دیگر محلی برای کوبیدن يك خانه یا يك محله (آنطور که امروز شرکت‌های خانه‌سازی بخاطر

کسب سود می‌کنند) و بسته شدن و جابجا شدن یا سبز شدن يك کارخانه بطور ناگهانی نخواهد بود. اینگونه تصمیم‌ها بطور جمعی و با توجه بمنافع عمومی گرفته خواهد شد تا مردم بتوانند بكمك هم سر رشته حیات خود و توسعه بخش‌ها و مناطق را در دست بگیرند.

این دگرگونی‌ها نتایج بسیار مهمی در پی خواهد داشت. مثلاً شهرها و موسسات کنونی هیچکدام بخاطر گسترش روابط تبادل نظر حقیقی میان مردم بوجود نیامده است. بنابراین باید موسسه‌های تولیدی را بر اساس بینش دیگری ساخت. از اسارت دیوارهایی که آنها را از هم جدا نگه می‌دارد بیرون آورد، نحوه اشغال فضا و ساختمان کردن در شهرها را از نو تعریف کرد.

توسعه يك نظام خبری وسیع، آزاد، چندگانه و دموکراتیک ضرورت تام دارد. این امر مستلزم اجتماعی کردن و خودگردانی وسائل خبری است زیرا از این طریق می‌توان فشار منافع اقتصادی بر وسائل مزبور را خنثی کرد. ولی در همانحال باید با هرگونه دست‌اندازی دولت بر وسائل خبری عمده نیز به‌مقابله برخاست. توسعه مداوم آزادی‌ها هم از لوازم حیات يك جامعه سوسیالیست خودگردان است و هم يك هدف اساسی آن.

### ۳- نوع توسعه جامعه باید تغییر کند

فشار جامعه کنونی در جهت تولید است. این جامعه می‌کوشد تا رشد اقتصادی خود را بهبود بخشد. اما هدفی که در این رشد دنبال می‌شود افزایش نرخ سودهاست. گزینش‌های کارفرمایان تابع احتیاجات واقعی مردم نیست. آنها بازار آوردن کالاهاى بازیه مانند بیفایده ولی سودآور را بر تولید محصولات سودمند، با دوام و کم هزینه‌نی که برای آنها متضمن سود کمی باشد ترجیح می‌دهند.

نتیجه این وضع معلوم است: سلوگی و آلودگی شهرها، مسکن ناراحت و پر سر و صدا، شرایط سخت زندگی... و شرایط کار هم که جای خود دارد.

جامعه سرمایه‌داری در حقیقت میدان را به‌بازی منافع خصوصی می‌سپارد و از گزینش‌های ضروری و بنیادی در مواردی مانند: چه چیز باید تولید کرد؟ به‌چه مقصود؟ فایده اجتماعی فلان تصمیم چیست؟ آیا بهتر نیست به‌وسائیل نقلیه جمعی نسبت به‌اتوموبیل‌های شخصی ارجحیت داده شود؟ و جز اینها، امتناع می‌ورزد. در جامعه خودگردان تأمین رفاه بیشتر برای مردم يك مشغله دائمی خواهد بود. ولی نباید به‌گفتن «بیشتر تولید کنیم تا احتیاجات بیشتری رفع شود» اکتفا کرد؛ آنچه مهم است، عبارتست از تولید دیگر، بگونه دیگر و توزیع دیگر محصول در غیر اینصورت ساخت‌های جامعه تغییر می‌کند بدون آنکه تغییری در جهت و معنای آن روی دهد.

بنابراین از طرح سوال‌هایی مقدماتی قبیل: چه تولید کنیم؟ به‌چه مقصود؟ می‌خواهیم چگونه کار کنیم؟ می‌خواهیم چه نوع احتیاجات اجتماعی را ارضاء کنیم؟ طالب کدام شیوه زندگی جمعی هستیم؟ و جز اینها... ناگزیر خواهیم بود.

# ۳ خودگردانی در تولید و مدیریت

---

آیا می‌توان از هم اکنون نمونه‌هایی  
از این دگرگونی‌ها را مثال آورد؟

---

در این باره از هم اکنون می‌توان مثال‌هایی زد:

• کیفیت محصولاتی که تولید می‌شود موضوعی اساسی خواهد بود. برای بالا بردن کیفیت و دوام محصولات تدابیری اتخاذ خواهد شد. بر شیوه آگهی‌کردن نظارت خواهد شد تا نقشی جز مطلع کردن مردم نداشته باشد. مدارهای توزیع اصلاح و منطبق بر مقتضیات خواهد شد.

• شرایط و سازماندهی کار دگرگونی خواهد شد: حذف پرداخت دستمزد برحسب بازده، گسترش شرایط پرورش حرفه‌نی، اعاده ارزش کاریدی و کار اداری کم مهارت، ممیزی دموکراتیک بر سازماندهی کار، جانشین کردن ساخت سلسله مراتبی کنونی با شیوه‌های جدید سازماندهی، (شبکه واحد برای همه دستمزدها، معیارهای جدید ارزش گذاری مهارت، دستگاه ارزیابی جمعی صلاحیت‌ها...)

• توسعه اقتصادی باید متعادل باشد. مثلاً سعی خواهد شد تا با ایجاد اشتغال و استفاده از امکانات برنامه‌ریزی دموکراتیک و جهت دادن به سرمایه‌گذاری‌ها، مناطق توسعه نیافته، توسعه یابند. باید در جهت توسعه متعادل در زمینه مخابرات و تجهیزات بزرگ نیز قدم برداشت و سیاست مناسبی در زمینه انرژی پیش گرفت. شهرهای متوسط باید بصورت قطب‌های ممتاز ذرآیند.

درفرآیند صنعتی شدن، ابعاد مؤسسه‌های تولیدی مهار خواهد شد و انتخاب محل کار و محل سکونت بگونه‌نی صورت خواهد گرفت که از طول مسیر روزانه و صدمات مترتب بر آن هرچه بیشتر کاسته شود.

• باید به امور جمعی اولویت داده شود: از آن جمله‌اند: آموزش و پرورش، حمل و نقل، فرهنگ، امکانات فراغت، شهرسازی، بهداشت. بدین سان وسائط نقلیه جمعی گسترش پیدا می‌کند تا دسترس عموم به فعالیت‌های گوناگون ممکن و از اختصاص به مسیرهای کار بیرون آید.

• شهر به ساکنان آن اعاده خواهد شد. سکنه شهر باید بتوانند بطور جمعی چگونگی سازماندهی و گسترش شهر خود را برحسب نوع زندگی که می‌خواهند در آن داشته باشند تعیین کنند. این امر مستلزم دیدارهای میان ساکنان شهر و معماران و جامعه شناسانی است که در زمینه مجتمع‌های مسکونی، محله‌ها یا شهرهای جدید کار می‌کنند.

## ۱- نخست احتیاجات عمومی...

این طریقه جدید نگرستن به امور و قائل شدن به اولویت‌ها نتایج مهمی در بردارد. احتیاجات اجتماعی در ردیف نخست قرار خواهد گرفت. مثلاً بهداشت عمومی دیگر مداوای اشخاص بعد از مریض شدن نیست بلکه دادن مقام اهل به نشر اطلاعات بهداشتی، به ترتیب پیشگیری از بیماری‌هاست. کار بهداشت همچنین عبارت خواهد بود از تأمین وسائل هنگفت برای ریشه کن کردن امراض.

عمل کردن به همه نتایج منطقی این برخورد، یعنی دگرگون کردن شرایط و آهنگ کار، سطح زندگی و محیط زیست. ماهیت محصولاتی که تولید می‌شود نیز خود جزو بهداشت خواهد بود. چنین است معنای يك سیاست بهداشتی واقعی که تنها به ترمیم

\* شبکه‌ای که خطوط آن مبین دو نوع طبقه‌بندی برطبق دو دسته ضابطه متفاوت است.

خسارات و صدمات قناعت نکرده برخلاف آنچه امروز معمول است به علل می پردازد. باید همچنین يك سياست بين المللی دایر بر همکاری میان کشورها مناسبات مبتنی بر برابری با کشورهای جهان سوم و يك سياست ممیزی دقیق بر شرکت های چند ملیتی و ساختن يك اروپای سوسیالیست و دموکراتیک در پیش گرفته شود.

## ۲- به تبعیضات معمول نسبت به زنان باید خاتمه داده شود.

پایان دادن به حالت وابسته و استثمار اضافی زنان در جامعه ما ضرورت تام دارد. زیرا تا زمانی که نیلی از جامعه (مردها) به سلطه خود بر نیم دیگر (زنها) ادامه میدهد چگونه می توان مدعی ساختن جامعه ای رها شده، عمیقاً دموکراتیک بر بنیاد برابری بود؟ این امر مستلزم مبارزه ای شدید علیه علل وابستگی زنان و نیز برضد رفتاری است که طی قرون متبادی معمول بوده بدین معنا که باید

- تقسیم کار سنتی میان زن و مرد از میان برود.

- به استثمار اضافی زنان پایان داده شود.

- بهمه زنان امکان اشتغال به کار داده شود و موانعی که در راه دستیابی آنان به برخی حرف و مشاغل وجود دارد از میان برداشته شود.

قناعت کردن به نیات خیر کافی نیست و باید عزم واقعی برای تحقق این نیات و بررسی تمام نتایج آنرا نیز داشت.

مثلاً باید نقش هائی را که جامعه کنونی برای مردان و زنان می پذیرد مورد سؤال قرار داد. چنین کاری از جمله مستلزم آنست که:

- در تربیت زنان از همان ابتدای کودکی یکسره وظیفه منحصر بفرد نگهداری بچه ها مقدم بر فعالیت اجتماعی و سیاسی برعهده آنها گذاشته نشود.

- تجهیزات بگونه ای باشد و ساعات کار طوری تنظیم شود که تربیت کودکان در محیط مختلط را ممکن گرداند.

- برای کاستن از بار زندگی روزانه خدمات جمعی در همه زمینه ها بقدر کافی توسعه یابد.

- بر تعداد مراکز برنامه ریزی توالد و تناسل افزوده شود و جوانان در امور جنسی تربیت شوند تا وقتی صاحب فرزند می شوند از روی آگاهی و تمایل باشند...

اگر بخواهیم قدری پا را فراتر بگذاریم باید بگویم مبارزه برای تجدید نظر در نقش های مرسوم زن و مرد، متضمن درگیری برای بدست آوردن ساعات کار سبکتری نیز هست. زیرا این به مردان و زنان اجازه خواهد داد تا مسئولیت پدر و مادری و کارهای خانه را بهتر میان خود تقسیم کنند و وقت لازم برای فراغت و فعالیت های

اجتماعی سندیکائی یا سیاسی در اختیار داشته باشند. تحصیل حق اشتغال برای همه زنان و مردان البته منوط به کوشش در جهت ایجاد اشتغال است، اما سعی در راه ایجاد تجهیزات جمعی جهت نوزادان و خردسالان نیز یکی دیگر از لوازم نیل باین مقصود است زیرا اگر دیده می‌شود که بسیاری از زنان نمی‌توانند کار کنند يك علت آن نبودن کار است ولی علت دیگر آن هم این است که تقریباً همه آنها کارهای خانه و امور تربیتی بچه‌ها را به تنهایی بردوش دارند. واضح است که این همه مسئله فقط مربوط به زنان نیست و با پرداختن بدانهاست که می‌توان به‌کفه ناهنجاری‌های جامعه کنونی دست یافت.

---

## آیا مزدبگیران و شهروندان قادر به گرداندن کارها خواهند بود؟

---

کارفرمایان و بعضی اسخاص دیگر وقتی می‌خواهند فکر خودگردانی را مورد انتقاد قرار دهند می‌گویند: «چنین چیزی ممکن نیست، چگونه می‌شود که مؤسسات تولیدی را کارکنان اداره کنند، اینکار بسیار بفرنج است و چنین چیزی کار را به‌آشفته‌گی و فلج اقتصادی می‌کشد!»

اما حوبست ابتدا باین سؤال جواب دهیم: آیا کارفرمایان (و دولت‌های دست راستی) مؤسسات یا مجموعه اقتصادی جامعه را بآن خوبی که ادعا دارند اداره می‌کنند؟ به نیست به‌بحرانی که دارد بیداد می‌کند نظری بیفکنیم و آنگاه خواهیم دید که «داروهای معجز‌آسای» دست راستی‌ها چطور قلب و دغل از کار درآمد؛ نگاهی به مسئله بیکاری بیندازیم که همه جا را گرفته و مؤسسات زیادی را خواهیم دید که از برکت نوج‌هات همان کارفرمایانی که در درس دادن به‌ما ید طولانی دازند درهای خود را بسته‌اند.

نمونه دیگری از کردانی کارفرمایان که می‌توان از آن یاد کرد توسعه افسارگسیخته و آشفته شهرهائی است که هر روز غیر قابل زیست‌تر می‌شوند. در این باره مثال‌ها و موارد دیگر فراوان است.

با چنین احوالی ادعای اینکه کارها بدست کارکنان بدتر اداره خواهد شد قصاص قبل از جنایت است.

۱- کودن‌تر از سایرین...



آیا مزدبگیران از سایرین کودن‌ترند؟ یقیناً اینطور نیست. اختلاف تنها در اینجاست که با آنها فرصت و امکان اینکه امتحان خود را بدهند داده نشده است. آنها درباره آنچه در مؤسسه می‌گذرد و آنچه باید تغییر کند نظرهایی دارند ولی غالباً آثراً بیان نمی‌کنند چون می‌دانند پیشنهادهایی که به «صندوق مراسلات» ریخته می‌شود یا علیه خودشان بکار می‌رود و یا اثر چندانی نمی‌کند: گاهی از آنها برای بالا بردن بازده کار استفاده می‌شود و گاهی هم که در تغییر نحوه کار مؤثر می‌افتد آن تغییر بسیار جزئی است. جامعه سوسیالیست فردا سطح اطلاع و پرورش مزدبگیران را به درجه‌ئی بالا خواهد برد که قادر باشند امور را بهتر از امروز اداره کنند. در سطور قبل ما به مسئله نشر اخبار و اطلاعات اشاره‌ئی کردیم. نظام پرورشی باید به همگان امکان دهد که استعدادهای خود را شکوفا کنند و در خدمت جماعت قرار دهند. این نظام رشد و ترقی جمعی و توده‌ی مسئولیت‌ها را تشویق خواهد کرد. به پیروی از همین اصول است که تربیت دوران خردسالی و جوانی با ادامه تربیت در تمام طول زندگی (تربیت دائمی) تکمیل خواهد شد. علاوه بر این مشارکت وسیع جمع خود منشاء پویائی جدیدی خواهد شد: در جریان روبرویی با مسائل است که کارکنان وسائل حل آنها را خواهند یافت. برای آغاز کردن خودگردانی لازم نیست که هر کس يك دیپلم درجیب داشته باشد. عمل خود بسیاری چیزها را می‌آموزد و نیز با احراز مسئولیت و تجربه مستقیم است که کارکنان موفق به پرورش خود خواهند شد. برای شهروندان نیز همینطور است.

کافرمایان می‌گویند «آنها تمام روز خود را به بحث کردن خواهند گذراند و هیچ نتیجه‌ئی از این کار گرفته نخواهد شد.» چنین استدلالی از جانب کسانی که هر روز بر تعداد جلسات و سمینارهای خود می‌افزایند بسیار عجیب است... آری آنها آنچه بر خود می‌پسندند بدبگیران نمی‌پسندند. مزدبگیران يك مؤسسه هم هنگامی که وقت لازم برای روبرو شدن و تبادل نظر در اختیار داشته باشند می‌توانند به پرورش و مطلع ساختن خود بپردازند و واقع بین و کارآمد شوند. وانگهی مگر هم اکنون ناظر مؤسساتی نیستیم که از طرف صاحبانمان بسته شده یا متروک مانده‌اند و فقط بهمت مزدبگیران آنها از نو بکار می‌افتند.

این حقیقت که سرنوشت يك مؤسسه مسئله يك فرد نیست هر روز بارزتر می‌گردد. امروزه بر تعداد مسئولیت‌ها افزوده شده و از محتوای آنها کاسته شده است. بعلاوه اکنون منابع اطلاعاتی زیادی مانند داده‌های علم اطلاعات (انفورماتیک)، آمارها و جز اینها... درباره کار مؤسسات موجود است. دست یافتن کارکنان باین منابع اطلاعاتی ورق‌های برنده جدیدی است که می‌توان برای خودگردانی از آن استفاده کرد.

## ۲- رؤساء و رهبران چه می‌شوند؟

مخالفتان خودگردانی همچنین می‌گویند «... وجود رئیس و رهبر همیشه ضروری

است چه بدون آنها هرج و مرج برقرار میشود»

بله؛ البته هنوز مرجعی لازم است ولی دیگر آن سازمان بندی سربازخانه‌نی که امروز غالباً بدان بر می‌خوریم وجود نخواهد داشت؛ مناسبات کارکنان و سلسله مراتب از آنجا که درخواست مشترك و نبرد واحد آنها مبتنی خواهد بود هیچ شباهتی بوضع کنونی پیدا نخواهد کرد.

نقش کادرها و متخصصان در جریان کار مؤسسه و طرح‌ریزی تصمیم‌های جمعی بسیار مهم خواهد بود، ولی نه بر اساس اقتداری که از بالا به آنها تفویض شده باشد. در حال حاضر تصمیم‌هایی که اجراء آنها بر عهده کادرها گذاشته می‌شود در خدمت منافی غیر از منافع خود آنهاست؛ این تصمیم‌ها یکرشته جهت‌های کلی است که کادرها بهیچ وجه بیشتر از سایر مزدبگیران در تعیین آنها شرکت داده نمی‌شوند. در يك جامعه خودگردان کادرها منزلت واقعی خود را که بر کاردانی استوار خواهد بود باز خواهند یافت.

---

## حکومت و ساخت‌های سیاسی در جامعه سوسیالیست خودگردان چه نقشی بر عهده خواهند داشت؟

---

تفاوت میان جامعه سوسیالیست خودگردان و جامعه کنونی تنها در تغییر دولت نیست؛ در چنین جامعه‌نی دیگر دولت مرکزی برای همه چیز تصمیم نخواهد گرفت؛ تمرکز کنونی قدرت باید تدریجاً از میان برود.

باید اقتدارات سطوح مختلف (مثل منطقه، بخش، مؤسسه) و نظام حاکم بر مناسبات میان آنها از نو تعریف شود، اگر بخواهیم فاصله میان قدرت واقعی و کارکنان و شهروندان به‌حد اقل ممکن برسد ضرورت چنین کاری حتمی است. با استقرار خودگردانی قدرت در میان جامعه توزیع و منتشر خواهد شد. البته وجود بعضی نهادهای مرکزی همچنان لازم خواهد بود چون انجام برخی امور و پاره‌نی انتخاب‌ها فقط در آن سطح ممکن است. ولی ماهیت و وظائف دولت تغییر خواهد کرد. «اجتماعی شدن» دولت را نیز واقعاً خواهیم دید. مسئله بر سر این نیست که کارکرد نهادهای موجود را «ادکی دموکراتیک‌تر» سازیم بلکه باید مقدمات و لوازم مشارکت شهروندان و مردم را در دوره امور فراهم کرد. از جمله تدابیری که باید اتخاذ شود یکی انتخاب مجالس

منطقه‌نی از طرف مردم است که در حال حاضر صورت نمی‌گیرد. این مجالس حق اخذ مالیات، تصمیم‌گیری دربارهٔ امور منطقه و تنظیم يك برنامهٔ واقعی منطقه‌نی را که با برنامهٔ دموکراتیک ملی مرتبط و متصل باشد خواهند داشت. بسیاری از تصمیم‌ها باید از حالت پنهان کاری که امروزه بر آنها حاکم است خارج شود؛ بعنوان مثال، مگر همهٔ مردم نسبت به امور سیاست خارجی کشور ذی‌علاقه نیستند... و این امور فقط مربوط به عده‌ئی کارشناس است که آنها حق داشته باشند کشور را بدون کمترین نظرخواهی از مردم متعهد کنند؟

علاوه بر اینها نقش سرکوب‌کنندهٔ حکومت نیز باید از میان برود و آزادی‌های اساسی فردی و جمعی تضمین شود و گسترش یابد.

نیروهای مسلح ویژه (مثلاً C.R.S.) باید برای انجام کار دیگری تغییر و تبدیل یابند. دادگاه‌های نظامی از میان خواهد رفت. ادارهٔ «اطلاعات عمومی»<sup>••</sup> تحت نظارت مردم قرار خواهد گرفت. و وجود پلیس‌های خصوصی<sup>•••</sup> ممنوع خواهد شد. در میان نیروهای پلیس و ارتش آزادی بیان و تشکیل سندیکا واقعاً برقرار خواهد شد. برای استخدام در دوائر دولتی دیگر به پیشینهٔ قضائی داوطلبان مراجعه نخواهند کرد. همه به دادگستری و قانون دسترسی خواهند داشت و جامعه بسوی رایگانگی واقعی عدالت و جز اینها خواهد رفت.

---

## آیا «ث. اف. د. ت.» تنها سازمانی است که صحبت از خودگردانی می‌کند؟

---

ثو. إف. د. ت اولین سازمان فرانسوی است که فکر خودگردانی را مطرح کرد. عده‌ها پیش از [وقایع] ماه مه ۱۹۶۸ بعضی از فدراسیون‌های آن، این فکر را در کانون

---

۱. این وضع مربوط به کشور فرانسه است و در مورد ایران طرح تشکیل شوراهای ایالتی و... میتواند به این مسئله جواب دهد (م.)

•. یکی از نیروهای مسلح ویژه و بسیار ورزیده است که برای سرکوب داخلی بویژه در جلوگیری از برخی تظاهرات سیاسی بکار می‌رود. (م.)

••. یکی از ادارات «اطلاعاتی» و جاسوسی وزارت کشور فرانسه است (م.)

•••. پلیس‌های ویژه‌ای که بسیاری از کارفرمایان (حتی در شرکت‌های «دولتی» یعنی ملی شده‌ا) اجیر می‌کند تا در موقع اعتراض، تظاهرات یا اعتصابات برای ارعاب یا سرکوب کارگران بکار برند (م.)

مباحثات و مبارزات خود قرار داده بودند. ولی البته انفجار ۱۹۶۸ بود که توانست این فکر را به بخش وسیعی از مردم بشناساند.

«ث. اِف. د. ت.» در کنگره ۱۹۷۰ خود به تصریح شیوه سلوک خویش در مسیر خودگردانی پرداخت و محورهای اصلی يك جامعه سوسیالیست خودگردان را تعریف کرد. فکر خودگردانی ظرف ده سال بهمه سو پراکنده شد. سازمانهای سیاسی و اجتماعی متعددی آنرا اختیار کردند، و می توان گفت که در حال حاضر، این فکر در کانون همه بحثها، پژوهشها و طرحهای نیروهای چپ قرار دارد.

البته یادآوری پاره‌نی مطالب درباره تصویری که حزب کمونیست [فرانسه] از خودگردانی دارد لازم می‌نماید. این حزب وانمود می‌کند که خودگردانی نظیر همان فکری است که وی تحت عنوان «اداره دموکراتیک امور» مطرح کرده و می‌گوید «تفاوتی، وجود ندارد، پس ما هم جزو طرفداران خودگردانی هستیم».

باید به‌موضوع با دقت بیشتری نگریست. زیرا «اداره دموکراتیک امور» را می‌توان اینطور هم معنا کرد که: پس از يك انتخابات دموکراتیک، بی آنکه کارگران خود بتوانند در تنظیم تصمیمها شرکت کنند، بی آنکه پیش از اخذ تصمیمات وسیعترین بحثها در پایین‌ترین سطوح صورت گیرد بدون آنکه مزدبگیران بتوانند در امور ابتکار واقعی و بر آنها ممیزی داشته باشند، انتخاب شدگان امور را «برای» کارکنان «اداره کنند».

اما مقصود از خودگردانی بهیچ وجه فقط این نیست که فردا کارها برای کارکنان «خوب» اداره شود: مقصود اینست که آنها واقعاً خودشان امور را اداره کنند و بر آن ممیزی داشته باشند.

### خودگردانی يك وسیله سرگرمی نیست

سؤالهای متعدد دیگری نیز میتوان طرح کرد: مثلاً لازم است همه هواداران خودگردانی درباره اینکه کارسندیکاها اداره امور مؤسسات نیست نظر خود را صریحاً بیان کنند. ما دیده‌ایم چه خطراتی يك جامعه «ادغام شده» را که هر نوع اعتراضی (حتی اعتراض سندیکائی) از آن رخت بر بسته باشد تهدید می‌کند. در چنین جامعه‌نی راه‌های آزادی بیان مسدود می‌شود و همه آزادی‌ها بخطر می‌افتد. همچنین سازمانهایی که دعوی هواداری از خودگردانی می‌کنند لازم است که بحث و کار واقعاً «باز» و دموکراتیک بهنگام اخذ تصمیمها را در داخل محدوده تشکیلاتی خود نیز آزاد بگذارند.

چنین کاری با «مرکزیت دموکراتیک» حزب کمونیست که همه اقتدارات تصمیم‌گیری را بدست هسته کوچکی که در رأس تشکیلات قرار دارد سپرده مغایرت دارد. وجود بعضی از مردان سیاسی سرشناس حزب سوسیالیست فرانسه در رأس پاره‌نی از مناطق و شهرداریها همچون وزنه‌نی که بر حیات آنها سنگینی می‌کند نیز با اعلام طرفداری این حزب از خودگردانی منافات دارد.

پس از ذکر این نکات باید اضافه کرد که «ث. اِف. د. ت.» ازهیچ نیرو و هیچگونه کمکی برای مبارزه بخاطر فرا رسیدن يك جامعه خودگردان چشم نمی‌بوشد. ولی این

سازمان برآنست که همانگونه که خود وی اینکار را سالیان متمادی انجام داده، دیگران نیز در جهت دقیق ساختن این نظر بکوشند و با جدیت روی آن کار کنند، زیرا خودگردانی يك وسیله نمایش و سرگرمی نیست که بتوان ناگهان آنرا برای کسب وجهه از آستین بیرون آورد.

---

## آیا می‌توان خودگردانی را از امروز بفردا براه انداخت، یا طیّ مراحل برای این منظور لازم است؟

---

دیدیم که خودگردانی را نمی‌توان در نظام کنونی بنا کرد. برای براه انداختن جریان خودگردانی لازم است که نیروهای متکی به توده‌ها و تلاش آنها هم در سطح سیاسی و هم در سطح اجتماعی قدرت را بدست گیرند.

این کسب قدرت می‌تواند هم از راه يك پیروزی انتخاباتی صورت گیرد، هم در نتیجه يك بحران عمومی و هم در اثر يك جنبش عمیق و پر دامنه اجتماعی، و در حقیقت از دست بدست هم دادن مبارزات اجتماعی و مبارزات سیاسی حاصل خواهد شد.

مسئله اینکه فعالیت آگاهانه کارکنان و اکثریت مردم برای وقوع دگرگونی‌های عمیق ضرورت دارد.

براین مقدمات باید آورد که خودگردانی چیزی نیست که نباید بدستور کسی یا از امروز بفردا نیروی سحر و جادو قابل تحقق باشد. برای روشن شدن موضوع مثالی بیاوریم.

اجتماعی کردن همه اقتصاد هر چند هدف محسوب می‌شود ولی هدفی است که فقط می‌توان متدرجاً عملی کرد. به وجود مؤسسات خصوصی احتمالاً باید مدّت درازی تن داد. البته آنها تحت مقرراتی منطبق با هدف‌های يك برنامه قرار خواهند گرفت اما بهرحال برای دگرگون ساختن وضع و قدرت [مداخله] کارکنان... نمی‌توان بانتظار اجتماعی شدن همه مؤسسات نشست.

«ث. اف. د. ت» بخوبی آگاه است که برای تحقق سوسیالیسم خودگردان باید از مراحل گذشت یعنی بالاچاره يك دوران انتقال در پیش خواهد بود. احتمال دارد که در دوران مذکور کارها چندان سهولت از پیش نرود و بویژه سرمایه‌داران و متحدین

سیاسی آنها علیه تحوّل جامعه به نبرد برخوانند خاست. ظواهر چنین نشان می‌دهد که تنش‌هایی بر جامعه عارض خواهد شد ولی هرگز نباید با برچیدن آزادی‌ها به‌حلّ آنها پرداخت.

## ۱- آزادی متفاوت فکر کردن

یکی از جنبه‌های طرح «ث. اف. د. ت.» اینست که در هر مرحله از دگرگونی جامعه می‌باید آزادی‌های فردی و جمعی نه تنها محفوظ بماند بلکه گسترش یابد. نمیتوان گفت «آزادی‌های چندی را معلق می‌کنیم وقتی که وضع بهتر شد مجدداً آنها را برقرار خواهیم کرد». دیده شده است که در این موارد بدشواری می‌توان بعقب بازگشت؛ بعکس، منطق سرکوب، محدود کنندگان آزادی را همچنان در جهت استقرار محدودیت‌های بزرگتر حقوق و آزادی‌ها می‌راند.

از طرف دیگر جامعه‌نی مرکب از مردان و زنان آزاد را نمی‌توان با تکیه به‌زور و اجبار بنا کرد. به‌یاد داشته باشیم که روزالوکزامبورگ سوسیالیست مبارز آلمانی در مقام مقابله با لنین می‌گفت: «این واقعیت غیر قابل انکاری است که بدون آزادی نامحدود مطبوعات، بدون حیات پلامانع اجتماعات و سازمان‌ها تصوّر سیادت توده‌های وسیع مردم ممکن نیست... آن آزادی که تنها به‌هواداران دولت و یا اعضاء يك حزب، هر قدر هم که تعدادشان زیاد باشد، اختصاص داده شود، دیگر آزادی نیست. آزادی، همیشه آزادی کسی است که طور دیگر فکر می‌کند... بدون آزادی انتخابات، بدون آزادی نامحدود مطبوعات و اجتماعات بدون برخورد آزاد افکار و عقاید، حیات در همه نهادهای اجتماعی پژمرده و میرا شده به‌حیانی ظاهری بدل می‌شود که تنها عنصر فعال در آن بوروکراسی خواهد بود...»

---

## هدف‌های مشخصی که از هم اکنون می‌توان تعیین کرد کدامند؟

---

سازمان‌هایی که خود را هوادار خودگردانی اعلام می‌کنند می‌باید از هم اکنون عمل خود را با هدف‌هایشان مطابقت دهند.

فی‌المثل نمی‌توان گفت ما برای آینده جامعه‌نی غیرمتمركز می‌خواهیم ولی امروز باید همچنان بر طبق يك مركزیت سخت کار کرد و همه تصمیم‌ها را در رأس سازمان

گرفت. اگر «ث. اف. د. ت.» عقیده کارکنان را تا حداکثر ممکن جویا می‌شود و اعضاء خود را در مراکز حیات سندیکائی قرار می‌دهد از اینروست که می‌خواهد دامنه این طرز کار به جامعه سوسیالیست خودگردان کشیده شود.

استمداد از قوه ابتکار و نیروی مداخله کارکنان از هم اکنون، بمثابه ایجاد مقدمات برای توسعه وسیع این استعدادهای بهنگام بنا کردن سوسیالیسم خودگردان است. مطالباتی که امروز طرح می‌شود معرف دگرگونی‌ها و نوع جامعه‌نی است که طرح کنندگان برای آینده می‌خواهند.

«ث. اف. د. ت.» واقف است که بهر زبانی فریاد خودگردانی سردادن کافی نیست. باید هدف‌های کوتاه مدت و میانه نیز انتخاب کرد.

بدین جهت نیز در سال ۱۹۷۴ «ث. اف. د. ت.» اقدام به تنظیم برنامه‌نی کرد که عنوان آن چنین است: «هدف‌های دگرگونی در جهت سوسیالیسم خودگردان». ما قبلاً در شماره‌های ۱۰ و ۱۱ به بعضی از مطالب آن اشاره کردیم. هدف‌های یاد شده در جهت تسخیر حقوق و آزادی‌های جدید (گسترش آزادی‌ها در مؤسسه‌ها، وسایل اظهارنظر برای مزدبگیران و سازمان‌های سندیکائی آنها)، برچیدن ساخت‌های سلسله‌مراتبی و نابرابری‌ها، استقرار مناسبات اجتماعی جدید و تغییر نوع توسعه.... انتخاب شده است.

## ۱- پلاتفورم درخواست‌ها و هدف‌های فوری

علاوه بر این «ث. اف. د. ت.» در ژوئن ۱۹۷۷ برای تصریح بیشتر درباره خواست خود پلاتفورمی از درخواست‌ها و هدف‌های فوری تنظیم کرد:

اینجا ما از میان درخواست‌ها و هدف‌های مذکور مثال‌هایی می‌آوریم:

- افزایش قابل توجه «حداقل دستمزد بین‌المشاغل رشد»<sup>۱</sup> حداقل دستمزد با توجه به ضابطه رشد شاخه‌های تولیدی. (S. M. I. C.)

- برابری اجرت مرد و زن در مقابل کار یکسان یا کارهایی که دارای ارزش یکسانند.

- کاهش اختلاف در سلسله مراتب میان حداقل و حداکثر دستمزدها در مؤسسه و

تثبیت آن درحد ۱ به ۶ بیشتر

- اخذ صددرصد مالیات از لایه درآمد فردی مافوق ۱۰ برابر حداقل دستمزد.

- برقراری يك شبکه واحد طبقه بندی (دستمزدها) بمثابه جزء لاینجزای حقوق

یکسان برای همه مزدبگیران يك حوزه واحد (تولیدی یا خدماتی) و برسمیت شناختن

---

• Salaire Minimum Inter - Croissance

- ادغام همهٔ جایزه‌ها و پاداش‌ها در دستمزد از طریق مذاکره.

## ۲- اشتغال

- ایجاد يك کمیتهٔ محلی اشتغال مرکب از نمایندگان کارفرمایان، سازمان‌های سندیکائی و اجتماعات محلی (مردم محل). این کمیته در زمینه همهٔ مسائل اشتغال نقش فعالی بعهده خواهد داشت و بویژه در مورد هرگونه طرح اخراج گروهی از کار برای بحث و اظهار نظر محلّ مراجعه قرار خواهد گرفت.
- لغو کلیهٔ تبعیضاتی که مانع دسترسی زنان به همهٔ خدمات و مشاغل‌اند.
- تقلیل ساعات کار هفتگی به ۴۰ ساعت بدون کاهش دستمزد و سپس تقلیل تدریجی آن به ۳۵ ساعت و پنج روز کار در هفته.
- پایین آوردن سنّ اجازهٔ بازنشستگی تام و کامل به شصت سالگی، برقراری گروه پنجم برای کارهای بیست و چهار ساعته، و هفته پنجم تعطیلات با حقوق.
- پرداخت خسارت بهمهٔ بیکاران با رفع فوری شرایط محدود کنندهٔ کنونی.

## ۳- شرایط کار

- آزادی بیان و اظهار نظر کارکنان دربارهٔ کار خود، در موقع کار.
- گسترش حیطهٔ مأموریت کمیته‌های بهداشت و ایمنی؛ امکان متوقف ساختن فوری تأسیساتی که ادامهٔ کار آنها متضمن خطر قریب الوقوع باشد.
- لغو کارهای یکسره، نیمه یکسره، و شبانه جز در مواردی که ضرورت آن برای کارکنان توجیه گردد و از جانب کمیتهٔ موسسه و پزشک کار با آنها موافقت شود.
- تقویت نقش پزشک کار و افزایش استقلال وی در برابر مدیریت.

## ۴- حقوق اجتماعی، بهداشت، محیط زیست.

- حقوق دوران بازنشستگی در سن شصت سالگی باید برابر با ۸۰ درصد مجموعهٔ اجزاء حقوق دهسال از بهترین سال‌های اشتغال باشد.
- تضمین درآمدی برابر ۸۰ درصد دستمزد در تمام مواردی که کار کردن برای شخص غیرممکن گردد.
- بازپرداخت صد درصد مخارج زمان بستری بودن در بیمارستان و ۸۰ درصد از مخارج دیگر.
- ایجاد مرکز تنظیم موالید (در محله‌ها، آبادی‌ها) که در آن رابطهٔ «معالجهٔ ارباب رجوع» به‌دستهٔ اخیر امکان دهد که بر وضع سلامت خود فرداً و جمعیاً حاکم باشند.
- توسعهٔ بخش اجتماعی در خدمات پزشکی، و شکل‌های طبابت غیر مبتنی بر



پرداخت حق الزحمه در هر يك از خدمات، فعالیت‌های ناظر بر پیشگیری و بالآخره بهداشتی.

- مشارکت استفاده کنندگان از تجهیزات جمعی در طرح‌ریزی و تعیین چگونگی آنها و در تنظیم مقررات برخورداری از این تجهیزات و قرار گرفتن زمین‌ها و اماكن عمومی در اختیار اهالی هر محل.

## ۵ - مسائل هسته‌ئی

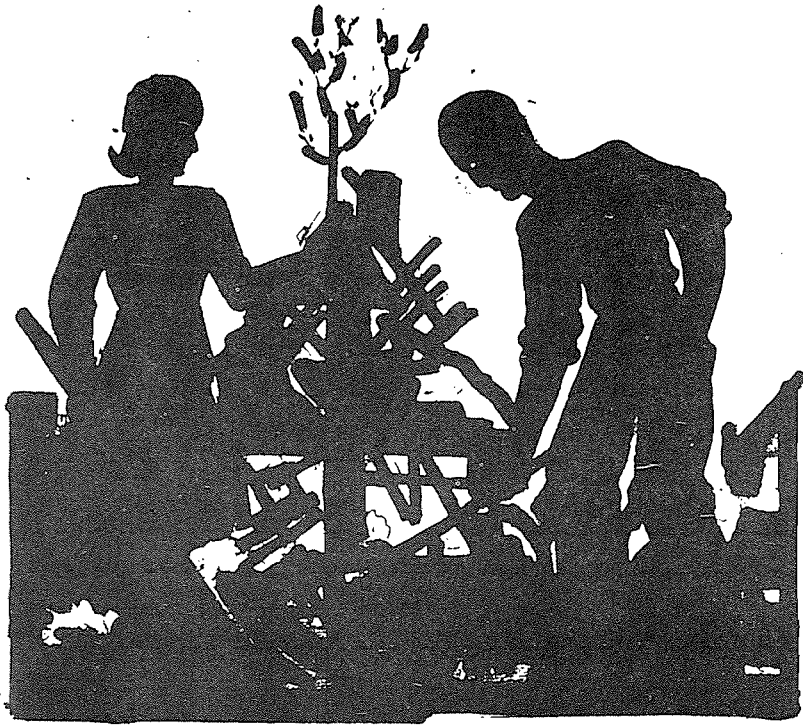
- لغو همه سرمایه‌گذاری‌های جدید در زمینه صنایع هسته‌ئی بمدت سه سال و آزاد کردن مبالغ لازم برای بانجام رسانیدن مقدمات تهیه انرژی‌های جدید.  
- تقویت تدابیر ایمنی در این زمینه، در دست گرفتن مقدرات در تنظیم و اجرای سیاست انرژی از طرف خدمات عمومی و متنوع ساختن منابع انرژی.

## ۶ - حق اطلاع داشتن و پرورش خود

- ایجاد يك شورای ملی مطبوعات (مرکب از نمایندگان مجلس، نمایندگان سازمان‌های سندیکائی، اهل حرفه، و نمایندگان محیط زیست) بمنظور تضمین حق دسترسی به‌خبر و چندگانگی بیان اندیشه‌ها.  
- اجراء قانون ممنوعیت انحصار سهم اصلی چند نشریه یومیه در آن واحد از طرف يك شخص  
- محفوظ بودن حق استفاده از پرورش دائمی در تمام طول مدت زندگی فعال برای همه جوانان و کارکنان

## ۷ - حقوق کارکنان و سازمانهای سندیکائی آنها

- تخصیص يك درصد از ساعات کار به‌بحث در محل کار و در موقع کار  
- توسعه حقوق و آزادی‌های سندیکائی؛ باید در مؤسساتی که دارای کمتر از پنجاه مزدبگیر هستند يك نماینده سندیکائی با برخورداری از اعتبار ساعتی کار وجود داشته باشد، موجودیت شاخه سندیکائی در بخش عمومی برسمیت شناخته شود، فعالان سندیکائی از اعتبار ساعتی کار برخوردار باشند و حق بازگشت به‌کار خود (یا کاری هم‌تراز آن) پس از پایان مأموریت برایشان محفوظ باشد.  
- قائل شدن ساعات مخصوص برای شاخه سندیکاهای و حق جمع‌آوری پول و کمک‌های دیگر در محل و موقع کار  
- ممیزی واقعی کمیته مؤسسه بر شیوه مدیریت کارفرمایان.  
(پلانفورم «ث. اف. د. ت.» جاری فصل مخصوصی مشتمل بر اقتدارات و حقوق کارگران در مؤسسات ملی نیز هست که در شماره ۹ از آن بحث شد)



# زنان کارگر و مبارزه برای نظارت شورائی کارگری

اودری وایز A.Wise

این مقاله که از انگلیسی به فارسی درآمده چند سال پیش توسط خانم آدری وایز Audrey Wise - از فعالین جنبش سندیکائی مترقی انگلستان - نوشته شده و از طرف «مؤسسه نظارت کارگری» آن کشور انتشار یافته است.

درباره نویسنده همین اندازه کافی است گفته شود که از طرفداران جدی سوسیالیسم شورائی است و از سوی يك ناحیه کارگری به نمایندگی مجلس عوام انگلستان انتخاب شده بود. انترناسیونالیست متعهد و فعالی است و طی سال‌هائی

که مبارزان ایرانی در خارج کشور بر علیه رژیم منحط پهلوی فعالیت می‌کردند هرگز از بذل کمک‌های مؤثر خود بدانان دریغ نکرد و علاوه بر آن، خود بارها و بارها بر علیه جنایات رژیم پهلوی بانگ اعتراض برداشت. خانم، ایز رسماً در کمیته‌های مختلف دفاع از حقوق دموکراتیک مردم ایران، و به‌خصوص «کمیته دفاع از حقوق دموکراتیک کارگران در ایران» عضویت داشته است.

در این مقاله، نویسنده بر حساس‌ترین مسائل زنان در جنبش کارگری انگلستان انگشت گذاشته است. اهمیت مقاله حاضر تنها در این نیست که می‌تواند برای مطالعه مسائل مشابه در زمینه مسائل زنان کارگر ایران مورد استفاده جنبش کارگری ما قرار گیرد، بلکه نیز از آن رو مهم است که خانم وایز، فارغ از مجاملات فمینیستی، تجاوزاتی را که به حقوق زنان کارگر می‌شود مطرح می‌کند و برای خاتمه دادن بدین تجاوزات راه‌حلهای مشخص ارائه می‌کند. آن تجاوزات و این راه‌حل‌ها در غالب موارد بر مسائل زنان کارگر ایرانی قابل انطباق است. مشکلات و مصائب ناشی از نظام بهره‌کشی سرمایه‌داری در جوهر یکی است هر چند که در پاره‌توجه موارد، تظاهرات فرهنگی آن متفاوت جلوه کند. از این روی، تعمق در شیوه طرح مسائل و نحوه راه‌چونی‌های خانم وایز می‌تواند برای پژوهندگان در جامعه‌شناسی کارگران و کوشندگان جنبش کارگری ایران بسیار آموزنده باشد. موشکافی‌های خانم وایز، نوشته او را از آنچه در میان جنبش‌های بورژوازی زنان متداول است سخت متمایز می‌کند و به‌خصوص جهت سوسیالیستی مقاله، جامعیتی اندیشیده و عقلانی بدان می‌بخشد.

خسرو شاکری

---

## زنان در مرکز مبارزات کارگری

---

زنان کمی بیش از نصف جمعیت کشور انگلستان، و ۳۸٪ کل نیروی کار شاغل، و صد درصد نیروی کار خانگی را تشکیل می‌دهند. مسؤلیت عمده تربیت کودکان به عهده آنهاست و در فرآیند مصرفی جامعه نقش کلیدی ایفا می‌کنند. نقش زنان نقشی مرکزی است، نه جنبی.

از نظر طبقه حاکم، ثروت و قدرت به نحوی گسست‌ناپذیر به هم پیوسته‌اند. مالکیت و در اختیار داشتن وسائل تولید همان چیزی است که هم ثروت را به وجود می‌آورد هم قدرت را؛ و قدرت، برای افزایش هر دو به کار گرفته می‌شود. این نوع قدرت، در همین سطح، عمدتاً در اختیار مردان است. مثلاً آرنولد و این شتوک و جان بنتلی و کل تجارتخانه‌های CEA را که به دست مردان اداره می‌شود در نظر بگیرید. تنها سه درصد اعضای هیأت مدیره این‌ها

از زنانند. قدرت سرمایه‌داری در دست مردان است. اما در میان محرومانی که حال و روز نابسامان مشترکی دارند و از نظارت بر اقتصاد کشور و اداره جامعه محرومند نیز يك جور «سلسله مراتب قدرت» وجود دارد که به نابرابری در میزان درآمد، مقام، فرصت‌های تصمیم‌گیری منجر می‌شود. این نابرابری، در همه سطوح به‌زیان زنان و به سود مردان است.

کافی نیست که جامعه خود را به‌عنوان جامعه‌نی سرمایه‌داری مورد تحلیل قرار دهیم و به این نکته نپردازیم که سلطه مردان در این جامعه، سلطه‌نی است ریشه‌دار.

### پیشینه

از میان ۲۲ میلیون افراد شاغلی که در ژوئن ۱۹۷۱ در انگلستان وجود داشت حدود هشت و نیم میلیون تن، یعنی ۳۸ درصدش را، زنان تشکیل می‌دادند. این رقم نشان می‌دهد که زنان بخش مهمی از ارتش کارند و در عین حال «استثمار شده‌ترین» بخش آن. به‌طور کلی می‌توان گفت که ناچیزترین دستمزدها در کم درآمدترین صنایع به‌زن‌ها تعلق می‌گیرد، و این امر روز به‌روز هم تشدید می‌شود. در سال‌های میان ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۶، تعداد زنان شاغل - در تمام سنین - ۱۳/۹ درصد افزایش پیدا کرد، اما افزایش عددی آن‌ها در چهل حرفه که مهارت کم‌تری لازم داشت ۲۳/۱ درصد بود، و نکته جالب‌تر این که اشتغال مردان در این بخش‌ها به‌مقدار ۹ درصد کاهش یافت.

دو سوم از مشاغل زنان را در ردیف «کارهای غیریدی» طبقه‌بندی کرده‌اند، و این‌ها اموری چون منشی‌گری و ماشین‌نویسی و دستیاری فروشگاه‌ها و جز این‌ها است. از هر بیست نفر زن تنها يك تن در مقام «مدیریت» به‌کار اشتغال دارد و تدریس، تنها حرفه‌نی است که تعداد کثیری از زنان متعهد آتند.

در آوریل ۱۹۷۱، مردان کارگر به‌طور میانگین ۴۶ ساعت در هفته کار کردند. زنانی که به‌کار تمام وقت مشغول بودند چهل ساعت در هفته کار می‌کردند. اما درآمدشان تنها به ۵۵ درصد درآمد هفتگی مردان می‌رسید.

در سال ۱۹۶۸، بیش از ۲۹ درصد از کارمندان صنایع دست‌ساز (مانوفاکتور) را زنان تشکیل می‌دادند؛ اما بیش‌تر اینان متصدی شغل‌هایی بودند که مهارت کم‌تری لازم داشت. این زنان ۹۱ درصد کارگران غذاخوری‌ها، ۶۲ درصد کارمندان دفتری، ۴۵ درصد کارگران تولیدی و تنها ۵ درصد کارگران متخصص و یک درصد کارگران ماهر تعمیراتی و چهار درصد مدیران و مریبان را تشکیل می‌دادند.

روشن است که تنها اگر يك تكان واقعی به‌دستمزد وارد آید و آن را بالا ببرد چه لطمه بزرگی به‌سود خواهد خورد. استثمار زنان برای نظام سرمایه‌داری اهمیت فوق‌العاده‌ئی دارد. این استثمار، همچون دوران اولیه انقلاب صنعتی، درحفظ نظام موجود نقشی کلیدی ایفا می‌کند؛ دزست مانند استثمار آن‌ها در اقتصاد خانوار، در بیش‌تر خانواده‌ها. خانواده‌های «دو درآمدی» (که در آن‌ها زن و مرد هر دو کار می‌کنند) یکی از مسخصات «جامعه مرفه» است. خانواده‌هایی که مثلاً به‌دلیل وجود کودکان خردسال از يك جنس موقعیتی محرومند گرفتار مضایق سختی می‌شوند.

این واقعیات ثابت می‌کنند که آنچه بر سر زنان کارگر می‌آید و آنچه زنان کارگر انجام می‌دهند نیز در سرنوشت نظام سرمایه‌داری و تعالی جنبش سوسیالیستی نقش اساسی دارد.

با این همه، صدای زنان آن قدرها در سندیکا‌های کارگری و جنبش‌های سوسیالیستی به‌گوش نمی‌آید. در کنفرانس‌ها و حتی کنفرانس‌های مربوط به‌شوراهای نظارت کارگری، تعداد اندکی از زنان شرکت می‌جویند. در تصمیم‌گیری این جنبش‌ها، زنان شرکت چندان فعالی ندارند اما در اعتصابات از خود مبارزه‌جویی و پایداری بسیار نشان داده‌اند هرچند که بیش‌تر نقش «حامی» را ایفا کرده‌اند.

جواب معمولی به‌این مسأله در جنبش اتحادیه‌های کارگری بدین قرار است که: «سازماندهی زنان امر دشواری است. زنان به‌اتحادیه‌ها نمی‌پیوندند!» - این گفته صحت ندارد. جوابی از این گونه، در اتحادیه‌هایی چون اتحادیه‌های کارگران و کارمندان توزیع - که مبارزه‌جویی زیادی نشان نداده‌اند و رهبری دیوانسالارانش به «گوسفند قربانی» مناسبی احتیاج دارد -

افسانه‌ئی رایج است. این پاسخ برای سندیکالیست‌های معمولی که نمی‌خواهند زنان و دختران‌شان به استقلال اقتصادی دست یابند و در تصمیمات مهم شرکت جویند نیز افسانه رایجی است. در واقع در سال ۱۹۷۰ تعداد زنانی که به عضویت اتحادیه‌های کارگری در آمدند به ۲/۷۰۰/۰۰۰ نفر بالغ شد. این بدان معنی است که ۳۲ درصد از مجموع زنان کارگر به اتحادیه پیوسته‌اند، و در مقابل، تعداد مردان کارگری که سازمان داده شده‌اند. ۵۴٪ کل کارگران است. البته ۳۲ درصد رقمی است کم‌تر از ۵۴ درصد، اما به مراتب از تصویری که معمولاً ترسیم می‌شود بیش‌تر است. دو میلیون و هفتصد هزار نفر رقم بسیار بزرگی است. این رقم ۲۷ درصد کل کارگران سازمان داده شده را تشکیل می‌دهد، یعنی این که بیش از یک نفر از هر چهار عضو سندیکاهای کارگری زن است. آیا در کنفرانس نظارت شورائی هم از هر چهار نفر شرکت‌کننده یکی زن خواهد بود؟ بقیه زنان کجا هستند؟ بسیاری از آنان دست اندرکار خانه‌داری بچه‌داریند. مرد و زن هر دو در ایجاد خانه و کاشانه سهم دارند، اما کار اصلی خانه به‌عهده زنان گذاشته می‌شود.

این ارقام را مقایسه کنیم:

- ۲۷ درصد از اعضای سندیکاها را زنان تشکیل می‌دهند؛  
 - کم‌تر از دو درصد مسئولان حقوق‌بگیر «کنگره اتحادیه‌های کارگری» از زنان هستند (۲۵ نفر از مجموع ۱۴۰۰ نفر)؛  
 - ۵ درصد نمایندگان اعزامی به کنگره سالیانه (در سال ۱۹۷۰) از زنان بودند.

هر سطحی را که در نظر بگیریم - در کمیته‌های محلی، در رهبری کشوری، در هیأت‌های نمایندگی - مشاهده می‌کنیم که در آن، زنان تعداد بسیار اندکی از مسئولان و فعالین را تشکیل می‌دهند.

### چرا؟

دلایل این امر پیچیده است و همه مسئولیت‌ها متوجه جنبش اتحادیه‌های کارگری نیست. اما یافتن همه راه‌حل‌ها بر عهده سوسیالیست‌هاست، خواه زن باشند خواه مرد، زیرا نیمی از بشریت نمی‌تواند

۱- سازمان ملی کارگران انگلستان.

به‌سویالیسم دست نابد بدون آن که نیم دیگر در این امر شرکت جوید.  
کل سازمان و هنگ جامعه ما در پی آن است که زنان را مطیع و  
خدمتکار نگهدارد؛ و جنبش سندیکائی، هم بدین امر کمک می‌کند، هم از آن  
صدمه می‌بیند.

من خواهم کوشید مواردی از این فرآیند را در جامعه و در جنبش نشان  
بدهم.

### اثرات دستمزد کم

در اقتصاد حاکم بر زندگی ما، پول، تعیین‌کننده سطح زندگی، قدرت  
مسلط بر مردم، و تا حدود زیادی معیار ارزش‌های فردی است.  
دستمزدها نه براساس سودمندی کوشش انسان‌ها، که براساس  
سودآوری کار برای صنعت و درجهٔ پیکارجویی کارگرانی که موفق می‌شوند  
سهم بیش‌تری از حاصل نیروی کار خود را از سرمایه‌دار بگیرند، تعیین  
می‌شود از آنجا که زنان از آموزش لازم برخوردار نیستند و به‌علت دوران  
حاملگی و بچه‌داری، کارشان نمی‌تواند تداوم داشته باشد در بازار کار موقعیت  
جالبی ندارند. با این که درآمد زنان سهم به‌راستی مهمی را در تعیین سطح  
زندگی خانواده ایفا می‌کند، مردان آنان را به‌مثابه نان‌آور خانواده به‌حساب  
نمی‌آورند، گو این که خود آنان نیز تا این اواخر چنین عقیده‌ئی داشتند. زنان  
مجرد یا مطلقه معمولاً در بازار کار در ردیف شکست‌خوردگان به‌حساب  
می‌آورند. زنانی که ازدواج کنند از آموزش حرفه‌ئی محروم می‌شوند و این  
امر، در قلمرو کار، به‌طور دائم برای آن‌ها «مقامی موقت» ایجاد می‌کند. به‌بیوه  
زنان نیز معمولاً اظهار لطف مختصری می‌شود و کمک مالی ناچیزی هم در  
حق‌شان صورت می‌گیرد؛ منتها این همه برای آن انجام می‌شود که صدای  
حضرات در نیاید.

در این جا يك جور «دور باطل» وجود دارد: در اقتصاد پولی ما، زن‌ها  
نقدینه چشمگیری ندارند که از آن خودشان باشد. نیروی کارشان را هم  
به‌بهای ناچیزی به‌فروش می‌گذارند که این خود سبب می‌شود در دیگر زمینه‌ها  
نیز برای آنان چندان ارجی قائل نشوند. هنگامی که انسان نیروی کارش را

می‌فروشد، در حقیقت به‌زندگی و از آن‌جا به‌مقام خود در زندگی اجتماعی خویش نیز چوب حراج می‌زند. و اگر در برابر آن وجهی ناچیز حاصل کند بدان معنی است که به‌کل حیات بشری دو قاز ارزش قائل شده است. این را همه کس می‌داند که چون کاری را «کار زنانه» بخوانند اصطلاحی به‌کار برده‌اند که اشارهٔ مستقیمش به‌ناچیز بودن دستمزد آن است؛ یعنی کاری است سخت و ملال‌آور که مردان به‌قبولش رغبتی ندارند.

از آنجا که کار زنان را در جامعه ارجحی نمی‌گذارند در محیط خانه نیز برای کارشان ارزش چندانی قائل نمی‌شوند. در تئوری به‌نقش مادر ارزش بسیار می‌نهند. اما منحصرأ در تئوری. - در عمل به‌تمام طرق ممکن این نقش را خوار و دشوار می‌کنند.

بنابراین، مزد اندک برای زنان، تنها به‌معنی کمبود دینار و درهم نیست - هر چند که این نیز خود کمبودی پر اهمیت است - بل به‌معنی کمبود احترام به‌نفس و کمبود اعتماد به‌نفس نیز هست؛ که این البته پر اهمیت‌تر از کمبود دیناری است. این امر، زنان را در برابر کارفرمایان مطیع و سرافکنده می‌کند؛ پس ندگی مرد، خود سبب ابدگی مرد می‌شود. این امر البته عموماً در مورد تمامی کارگران کم مزد صادق است. - دستمزد بیش‌تر که محصول مستقیم پیکارجویی کارگری است، بی‌گمان احترام به‌نفس و اعتماد به‌خویش و پیکارجویی هر چه بیش‌تری را موجب می‌شود که نتیجهٔ آن، خود تحصیل دستمزد بیش‌تر است. فاصلهٔ میان دستمزدهای بالا و دستمزدهای پائین در حال افزایش مداوم است. آری، آن که بر خاک می‌افتد لگدکوب نیز می‌شود.

### اثرات دو شغلی

معمولاً زنان به‌افراد دو شغله معروفند. «مسئولیت‌های خانوادگی» زن امری عادی است. حتی زنانی که به‌طور تمام وقت کار می‌کنند و نان‌آور مشترک خانواده‌اند، حسب‌المعمول در کارهای خانواده دست تنها هستند. اگر زنی شاغل کاری هست از او انتظار می‌رود که هم با سختی‌های شغلی خود بسازد و هم - در هر حال - به‌همسر و کودکان خود نیز «برسد». - اما چه کسی به‌خود او می‌رسد؟



مردان به‌طور سنتی در بیرون خانه زندگی می‌کنند، خواه «با رفقا» باشند خواه در جلسهٔ اتحادیه و غیره... اما انتظاری که از زنان می‌رود این است که به‌یخت و پز و رُفت و روب و دوخت و دوز و شست‌وشوی و بگذارو بردار خانه بپردازند، و اگر فرصتی برایشان یا داد برای رفع ملال برابر تلویزیون بنشینند. به‌عبارت‌دیگر: زندگی زنان منحصرأ «زندگی اندرونی» است. اگر زنان در خارج خانه کار کنند، تمام وقت و توان‌شان در این دو شغل به‌مصرف می‌رسد و لاجرم دیگر از آنان انتظار نمی‌رود که در جلسات اتحادیه کارگری نیز فعالیت کنند. حتی زنان کارگری که در کارخانه خود مسؤلیت کارگاهی دارند نیز در این زمینه دچار دشواری هستند. برخی از زنان کارگر که به‌عضویت کمیته‌های کارگری در آمده‌اند ناگزیرند با رفقای خود ترتیبی بدهند که تنها یک هفته در میان در جلسه حاضر شوند، زیرا شوهران به‌آنان اجازه نمی‌دهند که همه هفته در جلسهٔ کمیته حضور یابند.

بنابراین، علل عادی پیش پا افتاده‌ئی که موجب بی‌علاقگی و غیبت مردان کارگر از جلسات می‌شود (از قبیل مغزشوئی مداوم روزنامهٔ دیلی می‌روز، احساس این که «فایده‌اش چه کجا رو صاحب میشیم»، «با این حرفا به‌جائی نمی‌رسیم که!»)، «هر تصمیمی که لازم بوده گرفته‌ن دیگه»، و جز این‌ها) کاملاً در مورد زنان کارگر هم صادق است، مضافاً بر این که دلایل اقتصادی هم این علل و موجبات را تشدید می‌کند.

### اثرات فضای «باشگاه مردانه» و فشارهای فرهنگی

فرض کنید زنان آن قدر پیش می‌روند که در اتحادیه‌های کارگری شرکت می‌جویند. - تازه زنان در این اتحادیه‌ها چه خواهند یافت؟ - محیطی مردانه می‌یابند و بسیاری از مسائل در آنان ایجاد احساس غربت خواهد کرد. درك این مطلب مهم است که اگر چه زنان به‌اندازه مردان در امر افزایش دستمزد پیکار جو نبوده‌اند، در هر حال نسبت به‌اوضاع و احوال بسیار علاقمند هستند. در این‌جا نیز باز ما به‌یک دور باطل برمی‌خوریم. سندی‌کاهای کارگری که زیر سلطهٔ مردان قرار دارند نسبت به «خواست‌های زنان» چندان علاقه‌ئی نشان نداده‌اند و با مسأله دستمزد آنان برخوردی تردیدآمیز داشته‌اند.

۲. Daily Mirror روزنامهٔ دست‌راستی و بازاری انگلیسی که بیش‌تر به‌بخش اخبار جنائی و جنجالی می‌پردازد.

اینان در فضائی میان ناخوش داشتن دستمزد ناچیز زنان و ناخوش داشتن این امر که زنان نیز می‌باید دستمزدی معادل مردان داشته باشند معلق مانده‌اند. سندیکاهای کارگری که تحت سلطهٔ مردان قرار دارند بیش‌تر به این مسأله گرایش داشته‌اند که پول بیش‌تری طلب کنند، و توجه چندانی به موضوع شرایط انسانی کار در کارخانه‌ها نشان نداده‌اند. این گونه سندیکاها به‌شرایطی که در آن از تحمل اضافه‌کاری بیش از حد، سرعت کار بیش از معمول، محیط کار نامطلوب و غیره ناگزیرند گردن نهاده‌اند: زنان کارگر عضو سندیکا، با تجربه‌ئی که در کارخانه‌ها داشته‌اند این امر را تأیید کرده‌اند که زنان نسبت به مسألهٔ محیط و شرایط کار حساسیت بیش‌تری نشان می‌دهند، مشروط به این که از سوی اتحادیهٔ کارگری به آنان توجه بیش‌تری بشود.

این نکته که زنان، در پاره‌ئی اوقات از ترس آن که دستمزد بیش‌تر به‌معنی تشدید شرایط نامطلوب کار و شبکاری اجباری باشد نسبت به مسألهٔ دستمزد برابر بی‌تفاوتی و حتی خصومت نشان داده‌اند، کاملاً صحت دارد. زنی که می‌گوید «من دستمزد برابر نمی‌خواهم» موجودی بسیار عقب‌مانده به‌نظر می‌آید؛ اما غالباً منظورش این است که «من نمی‌خواهم شرایط کارم از این که هست بدتر بشود، حتی اگر دستمزدم بالا برود!» - و این به‌هیچ وجه موضعی عقب‌مانده نیست. اما البته اکنون زنان به آن مرحله‌ئی رسیده‌اند که هم بتوانند طالب شرایط بهتر کار باشند هم خواهان دستمزد بیش‌تر.

خواست‌های زنان کارگر، «همیشه» و «عملاً» در محیط‌های سندیکائی مردانه با اهمیت کم‌تری تلقی می‌شود. اگر جز این بود، از ۱۸۸۸ تاکنون که سیاست «کنگرهٔ اتحادیه‌های کارگری»، در ثوری، حصول دستمزد برابر برای زن و مرد بوده است می‌توانست بدان دست یابد و برای اجرای صحیح «قانون برابری دستمزد» (مصوب ۱۹۷۰) که بدون شك می‌توانست کمک مؤثری به زنان باشد اقدام مؤثری به‌عمل آورد. اما اشکال کار در این است که اتحادیه‌های کارگری چنان رفتار می‌کنند که پنداری تمامی اعضا آن‌ها مردند. از صدر تا ذیل و از پائین تا بالا، هر که دهان باز می‌کند می‌گوید: «اعضای اتحادیه‌های کارگری و همسران و کودکان آنان»... خوب، این،

نکته ظریفی است: طبقه‌بندی زنانی که خودشان کار می‌کنند به‌عنوان فردی وابسته به‌مرد و شناسائی آنها تنها از طریق شوهران‌شان، کلک ظریفی است برای تحقیر آنان. کلکی است ظریف و مرسوم!<sup>۳</sup>  
يك ضرب‌المثل روسی می‌گوید: «خیال کردم دو نفرند، اما بعد معلوم شد که نه، فقط يك مرد بود با زنش!»<sup>۴</sup>

رسم مذاول چنین است که زیر نامه دعوت اعضاء سندیکاها به‌شرکت در جلسه، می‌نویسند: «این دعوت‌نامه برای شما و بانوی‌تان است!» و خطاب بالای نامه هم غالباً «آقای عزیز» یا «برادر عزیز» است، و خیلی خیلی به‌ندرت «برادر و خواهر عزیز»! - وقتی هم می‌خواهند از فرد مسؤلی که به‌افتخار بازنشستگی نائل شده یا از نماینده کنگره‌ئی که کارش را به‌پایان رسانده تشکر کنند، «از خانم نیز به‌خاطر حمایتی که در نهایت لطف از شوهر خود به‌عمل آورده‌اند بدین وسیله قدردانی می‌شود»! - به‌ندرت در میان اعضاء کمیته‌های کارگری می‌توان به‌زن شوهرداری برخورد؛ اما وقتی لازم آید از چنین بانوی نادری به‌خاطر خدماتش اظهار تشکر و قدردانی بشود محال است پای آقای او را به‌میان کشند و «از شوهر ایشان به‌خاطر فلان و بهمان قدردانی» به‌عمل آید!

اخیراً ارگان یکی از سندیکاها که طبق معمول اکثریت اعضایش را کارگران مرد تشکیل می‌دهد برای افزودن به «آب و رنگ» نشریه اقدام به‌چاپ عکس از چند بانوی زیبای نیمه‌عریان کرده بود. - این هم از دخالت زنان در امور سندیکائی!

اما ظریف‌تر از آن... ر زن کارگری است با سابقه عضویت سی ساله، که به‌همسر رئیس افتخاری، ضیافت شامی در سندیکا دسته‌گلی تقدیم می‌کند! این دیگر محشر است: تقدیم دسته گل توسط زنی که حضورش به‌سبب سی سال فعالیت سندیکائی خود اوست، به‌حضور سرکار خانمی که صدقه سر شوهرش آن بالا نشسته! - این‌ها فقط موارد منحصر به‌سندیکاهای کارگری

۳. مترجم يك ضرب‌المثل دیگر روسی را به‌خاطر آورد که می‌گوید: «مرغ‌ها پرندند نیستند و زن‌ها انسان!» البته ضرب‌المثل درباره خروس سکوت می‌کند!

نیست در فعالیتهای سیاسی ایالات متحده نیز نقش زنان چیزی از همین قماش است. در آنجا به عقاید همسر مردی که نامزد انتخاباتی است بیش از عقاید زنی که کاندیدای انتخابات است ارج گذاشته می‌شود! حتی اگر تعداد هر چه بیش‌تری از زنان به سندی‌کاها پیوندند، باز هم فشارهای فرهنگی و دشواری‌های عملی زندگی دست به دست هم می‌دهند و نمی‌گذارند زنان در زندگی و فعالیت سندی‌کائی نقش تمام‌عیاری برعهده گیرند.

خواست‌های دوازده گانه‌ئی که برای وصول بدان‌ها مبارزه باید کرد.  
خواست‌هائی هست که رسیدن به آن‌ها جز از طریق مبارزه‌ئی خستگی‌ناپذیر میسر نیست. این خواست‌ها، در مجموع، شرائط کار و زندگی زنان را تغییر خواهد داد و در نبرد عام برای پیروزی بر نظام سرمایه‌داری مؤثر خواهد افتاد. حصول این خواست‌ها به یک سان منافع زنان و مردان کارگر را تأمین می‌کند.

تبعیض مثبت به سود زنان باید هم در شاخه‌های اتحادیه‌ها و هم در خانه‌های سندی‌کائی به‌مورد اجرا نهاده شود تا در عمل به «شکلی از برابری» دست یابیم. همه کمیته‌های کارگری - در محل‌های کار و در اتحادیه‌ها - می‌باید به نسبت تعداد زنان شاغل عضو داشته باشند. وصول به این امر مستلزم آن است که تعداد کثیری از زنان کارگر بی‌درنگ به عضویت کمیته‌ها در آیند. کاملاً محتمل است که بسیاری از این زنان به‌عللی که اشاره شد برای عضویت در کمیته‌ها پا پیش نگذارند؛ اما این موضوع نباید بهانه آن شود که کارگران مرد جای خالی زن‌ها را پر کنند. کافی است کوشش و پیگیری لازم به عمل آید و بخصوص زنان بالمعاینه ببینند که در آن‌ها به چشم «فضول‌باشی امور مردان» نگاه نمی‌کنند و با روی گشاده مورد حسن اقبال قرار می‌گیرند، تا به عضویت در کمیته‌ها راغب شوند.

ممکن است یکی معترض باشد که: «خیر! مقام و مسئولیت، در کمیته‌ها، باید به کسانی سپرده شود که عملاً شایستگی‌شان را اثبات کرده باشند.» - حرف زیبایی است اما دو تا اشتباه در آن هست که جوازش با من: اولاً انسان فقط وقتی می‌تواند شایستگی و لیاقت خودش را بروز بدهد که فرصت

بروز دادن آن را به‌اش داده باشند، گذاشته باشند تجربه پیدا کند، و دیده باشد که به‌اش اعتماد دارند. بی‌این امکانات، شایستگی بی‌شایستگی! - این یکیش. دومیش این که این جا کارساز اصلی شایستگی نیست بلکه قدرت است. و در این مورد هم باید به‌خاطر داشته باشیم که زن‌ها به‌داشتن قدرت عادت ندارند؛ بلد نیستند قدرت را به‌کار ببرند. - نتیجه این که اگر شایستگی معیار موفقیت باشد، بی‌تعارف باید در «مقامات، بالا» کلی تغییرات و تبدیلات صورت بگیرد!

زن‌ها را باید در اتحادیه‌ها به‌کار گرفت. باید تعداد هر چه بیش‌تری از آن‌ها را برای عضویت بسیج کرد، باید از منافع‌شان دفاع کرد، و حتی اگر لازم باشد باید چه در داخل اتحادیه و چه در خارج آن جلو مردان خام فکرو عقب‌مانده‌ئی که حاضر نیستند با زنان همکارشان احساس همبستگی کنند تمام قد ایستاد.

یکی از خواست‌های عمومی جنبش کارگری شورائی این است که خود کارگرها صاحب اختیار سازمان‌های شان باشند، و این طبعاً شامل زنان کارگر هم که يك چهارم اعضای اتحادیه‌ها را تشکیل می‌دهند. در حال حاضر انگار اصلاً وجود خارجی نیز ندارند می‌شود.

دستمزد برابر: در جنبش اتحادیه‌های کارگری معمول بوده است در مورد لزوم برابری دستمزد زن و مرد چنین استدلال کنند که «کم‌تر بودن دستمزد زنان به‌میزان دستمزد مردها صدمه می‌زند». - این نحوه استدلال، از موضوع «برابری دستمزد» چیزی می‌سازد که انگار حکمت بالغه و علت وجودیش «دفاع از دستمزد مردان» است. می‌بینم که در این مورد هم اگرچه دفاع از حقوق، زنان «موضوع اصلی» است خود آن‌ها همچنان «نقش دست دوم» را پیدا می‌کنند. پس موضوع را باید به‌این شکل مطرح کرد که: زنان به‌طور قطع باید از دستمزد برابر برخوردار شوند تا بهره‌کشی از آنان، علی‌رغم تأثیری که بر دستمزد مردان می‌گذارد، کاهش یابد!

شک نیست که دستمزد پائین، دستمزدها را در همه سطوح به‌محطه می‌اندازد، اما از این مقدمه درست به‌این نتیجه نادرست نمی‌توان رسید که: دستمزد برابر در یکایک صنایع، به‌سود مردانی که در آن رشته‌ها کار می‌کنند

تمام خواهد شد. ارتقاء میزان دستمزد زنان در مشاغل مشخص، در مقایسه با کل رشته اشتغال، فقط موجب خواهد شد که زنان شاغل در آن رشته از «دستمزد بهتری» برخوردار شوند. چنین امری باز هم کارفرمایان را قادر خواهد کرد که از این زنان به عنوان کارگر ارزان قیمت برای رفع کمبود نیروی کار خود بهره گیرند؛ زیرا بر اثر «دستمزد بهتر» تعداد بیش تری از زنان به سوی مشاغلی که پیش از آن جالب شان نمی کرد روی می آورند. به طور مثال می توانیم مورد رانندگان اتوبوس ها را در نظر بگیریم: دستمزد برابر، در این زمینه، مطلقاً اثری بر دستمزد مردان نگذاشته است.

از آنچه در این باب گفته شد به هیچ وجه نباید چنین نتیجه گرفته شود که فی المثل «موضوع برابری دستمزد، موضوعی فاقد اهمیت است.» بل منظور این است که نظریه «دستمزد زنان» را باید یکجا بوسید و به تاقچه گذاشت! - چنانچه دستمزد برابر در کل طیف اشتغال وجود می داشت، آنگاه نظریه «مزد بهتر برای زنان» معنی خود را از دست می داد و ما می توانستیم مدعی بشویم که زنان، دیگر «نیروی ارزان کار» را تشکیل نمی دهند.



تعریف دستمزد برابر به مثابه «وضعی که در آن، متوسط دستمزد زنان، در تمام مشاغل، با متوسط دستمزد مردان برابر است.» - هر تعریف دیگری جز این، ناقص است.

«نرخ شغل» و «دستمزد برابر، در ازای کار برابر»، پیشرفت به حساب می آید، اما آن دسته از مشاغلی را که خاص زنان است در بر نمی گیرد، چرا که در چنان مشاغلی کارگر مردی وجود ندارد که دستمزدش با زنان مساوی باشد یا نباشد.

«دستمزد برابر در ازای کاری با ارزش برابر» نیز که تعریفی رایج است به محل مسأله کمکی نمی کند زیرا که خود، مسأله «ارزشیابی مشاغل» را به میان می آورد. مگر می شود ارزش برابر را تعیین کرد؟ - اصولاً باید به برنامه های «ارزشیابی کار» با تردید بسیار نگاه کرد. برمی دارند عوامل گوناگونی را که در يك کار معین وجود دارد شماره می کنند: درجه مهارت

را، طول مدت آموزش فنی را، مسؤلیت واگذار شده را، تلاش جسمانی را، و چه و چه و چه را... آن وقت همه این‌ها را می‌سنجند، یعنی به‌هر کدام‌شان درجه مختلفی از اهمیت تعلق می‌گیرد. تازه، خود این که هر عاملی به‌چه شکل سنجیده می‌شود هم در قضاوت نهائی اثر تعیین‌کننده‌ئی به‌جا می‌گذارد (خوب، مثلاً می‌شود برای سنگینی شخص امتیاز بیش‌تری قائل شد تا برای سبک وزنی و چابکی او، یا درست به‌عکس). کارفرما می‌تواند به‌راحتی تمام «کارشناسی» بیاورد که «با شیوه‌های علمی» و «با حساب دو دو تا چهارتا» ثابت می‌کند ارزش کار زن‌ها نصف ارزش کار مردهاست!



تمام اقدامات مربوط به ارزشیابی مشاغل باید زیر نظارت کمیته‌های کارگری (مرکب از خود کارگران، و نه مسؤولان سندیکاها) انجام گردد که دست کم پنجاه درصد اعضایش را زنان تشکیل داده باشند. - دقت شود که می‌گوئیم «۵۰٪ اعضای کمیته» و نمی‌گوئیم «به‌نسبت تعداد کارگران»، زیرا قصد ما این است که وسیله تضمین شناسائی و زنده زدن زنان میسر شود.

در حال حاضر، از موضوع ارزشیابی کار و روس درجه‌بندی کارگران، به‌مثابه وسیله‌ئی برای نفاق‌افکنی میان آنان استفاده می‌شود. ما این پیشنهاد سوم را برای بهبود وضع عنوان می‌کنیم به‌ویژه در مورد زنان؛ اما کل مسأله تفاوت‌ها در دست‌مزد، باید از سوی جنبش سندیکائی مورد رسیدگی کامل قرار بگیرد.

از این گذشته ما باید این نکته را دریابیم و به‌طور مداوم بر آن تأکید کنیم که در واقع، تقسیم درآمدها و به‌ویژه ثروت مردم (اگر چیزی داشته باشند) به‌نحو عادلانه و براساس شایستگی آن‌ها میان‌شان صورت نگرفته است. ارزشیابی عادلانه مشاغل نمی‌تواند جانشین توزیع سوسیالیستی منابع باشد. اما با این همه، خواست دایر بر نظارت کارگری بر عملیات ارزشیابی مشاغل، برای جنبش، خواستی طبیعی و بسیار مهم است.

### جلوگیری از تجاوز به «قانون دستمزد» - مصوب ۱۹۷۰

این قانون، هر کارفرمای واحدی را ملزم می‌کند که در ازای انجام يك کار معین یا دو کارمشابه، به‌زنان و مردان کارگر دستمزد برابر بپردازد. مفهوم «کارفرمای واحد» بر «گروه کارفرمایانی که با یکدیگر شریکند» نیز انطباق پیدا می‌کند. استفاده همه جانبه از این قانون، باید از طریق تشکیل کمیته‌های مشترک زنان کارگر تضمین شود.

در حالی که سندیکاهای کارگری برای رفع نواقص و معایب این قانون کم‌ترین کوششی به‌کار نمی‌بندند، سازمان‌های مدافع منافع کارفرمایان، برای سنگ انداختن در راه اجرای مفاد آن از هیچ اقدامی کوتاه نمی‌آیند. فی‌المثل «فدراسیون مهندسان کارفرما» به‌اعضای خود توصیه کرده است در مشاغل معینی تنها زنان یا تنها مردان را به‌کار بگمارند تا موضوع برابری دستمزدها منتفی شود!

«اتحادیه‌های کارگری مهندسان» - و نیز دیگر اتحادیه‌ها - باید بی‌درنگ تضمینات لازم را فراهم آرند تا راه هرگونه اقدامی در جهت امکان «تک‌جنسی شدن مشاغل» مسدود گردد.

به‌کارفرمایان توصیه می‌شود که دستمزدهای نازل مردانه را درحداقل ممکن نگه دارند چرا که گویا قرار است این‌ها پایه و معیار مقایسه دستمزدها قرار گیرند. پاره‌نی از\* کارفرمایان نیز قصد دارند کار مردان را به‌عنوان «کار سنگین» و کار زنان را به‌عنوان «کار سبک» ارزیابی کنند تا بتوان اختلاف دستمزد را ازاین طریق قابل توجیه کرد. - جالب است! اگر قرار باشد حداکثر و حداقل دستمزدها را شاغلان سنگین‌ترین و سبک‌ترین کارها دریافت کنند، آنگاه اثبات این بدبختی آقایان مدیران و عامل اعضای هیأت مدیره کارخانه‌ها و شرکت‌ها، که درآمد ناچیزشان حتی هزینه ایاب و ذهاب آن‌ها را نیز تأمین نخواهد کرد چندان مشکل نخواهد بود و به‌منطق افلاتون و ارسطو نیاز نخواهد داشت!

«فدراسیون سازندگان جعبه مقواتی» در بریتانیا، چهار عامل را شماره کرده است که می‌تواند در جهت تبعیض دستمزدها به‌کار گرفته شود: نشان



سابقه خدمت طولانی، نشان لیاقت، جایزه فقدان غیبت، تصدیق علاقه به اضافه کاری:

نشان سابقه خدمت طولانی وسیله‌ئی است برای تضمین «وفاداری» کارگر نسبت به شرکت یا کارخانه، و طریق دیگری برای نفاق افکنی میان کارگران. نشان لیاقت، راه اعمال تبعیض به سود «پسران آبی چشم» را می‌گشاید و ضمناً به کارگران ثابت می‌کند که خاصه خرجی فردی زودتر از همبستگی طبقاتی میوه می‌دهد. جایزه فقدان غیبت چمانی است که راست بز فرق کارگران اعتصابی فرود می‌آید، اما در مو رد زنان کاربرد شمربخش‌تری دارد: برای زنان غالباً پیش می‌آید که برای پرستاری از فرزند و یا همسر بیمار خود نیازی به مرخصی یا غیبت از کار پیش آید. برابری زمانی برقرار می‌شود که پدران نیز درست برای همین موارد ناچار به گرفتن مرخصی یا غیبت شوند. جایزه فقدان غیبت، کارگر را به برده‌ئی تبدیل می‌کند. مورد آخر، یعنی «اضافه کاری» را جداگانه بررسی خواهیم کرد اما در این جا نکته قابل توجه این است که «علاقه» به اضافه کاری را عنوان کرده‌اند نه خود آن را. یعنی به این ترتیب کارگر مرد چك سفید امضائی به کارفرما تقدیم می‌کند تا او بهر شکل که خواست از آن استفاده کند!

پی بردن به این امر که اگر کارگران مرد به ۳۰ مدی به حقوق زنان کارگر امتیازاتی به‌چنگ آرند در واقع تیشه را به ریشه خود زده‌اند به هوش فوق‌العاده‌ئی نیاز ندارد. هر که بدین امر گردن نهد خود را به‌عامل ارباب بدل کرده است و لایق آن است که با او همچون اعتصاب شکنان رفتار شود.



### حمایت از کار نیمه وقت.

کارگرانی که به‌طور نیمه وقت کار می‌کنند معمولاً یا زنانند یا سالخوردگان. کلیه قراردادهائی که سندیکاها امضا می‌کنند باید موادی داشته باشند که این گونه کارگران را مورد حمایت قرار بدهد و مزایای معمول (از قبیل حق مرخصی سالیانه - به‌طور نسبی البته - و حقوق دوران بیماری و غیره) را برای آنان نیز تضمین کند.

مشاغل نیمه وقت باید در میان مردان هم توسعه یابد. درعین حال، اتحادیه‌ها باید اعضای خود را از پذیرش مشاغل ثانوی (مثلاً توزیع روزنامه در روزهای شنبه) باز دارد، چرا که این امر نه به سود خود آنهاست نه به سود حرفه‌شان و نه به سود آن مشغله ثانوی.

۶

### ممانعت از اضافه کاری

سوای سوءاستفاده از اضافه کاری در جهت اعمال تبعیض، عموماً از آن برای تقلیل دستمزدها نیز بهره برداری می‌کنند.

اضافه کاری به شدت برای زندگی خانوادگی خسران بار است. این فکر را در مردان به وجود می‌آورد که گویا آن‌ها «خزانه متحرک» هستند و زن‌ها نیز غالباً نسبت به شوهران خود همین نظر را پیدا می‌کنند، که چنین نظری مسلماً به وجود رابطه‌ی صحیح در زندگی خانوادگی لطمه می‌زند. از این‌ها گذشته، اضافه کاری پدران و فرزندان را از دیدار یکدیگر محروم می‌کند.

خود زنان معمولاً اضافه کاری نمی‌کنند، اما در هر حال از عوارض اضافه کاری شوهر خود رنج می‌برند. - ممنوع شناختن اضافه کاری مرتب و طولانی، يك «خواست حداقل» است که نیاز مردان و افراد خانواده آنان را به يك اندازه برمی‌آورد.

۷

### هفته کار کوتاه‌تر:

در پی آنچه گفته شد، ضروری است که بی‌درنگ به لزوم کوشش‌های جدی در زمینه کاهش ساعات کار در هفته اشاره شود. این امر نه فقط به تقلیل بیکاری کمک خواهد رساند، به امکان مشارکت هر چه بیشتر زنان و مردان در انجام تعهدات خانوادگی نیز یاری خواهد کرد.

گزینه‌ی که امروزه زنان با آن روبه‌رو هستند - یعنی اینکه یا برای خود شغلی برگزینند و یا در خانه بمانند - «گزینه‌ی به‌اختیار» نیست، بلکه بیش‌تر «حیران‌ماندن بر سر يك دوراهی» است. زنان، هم به کار کردن تشویق می‌شوند،

هم به ماندن در خانه. هنگامی که یکی از این دو را بپذیرند به شدت پایش را می‌خورند، و اگر به قبول این هر دو تن در دادند با دشواری‌های واقعاً نالازمی مواجه می‌شوند.

اگر ساعات کار زنان و مردان در هفته به مقدار قابل ملاحظه‌نی کاهش یابد، هر دو همسر می‌توانند مشترکاً هم نان‌آور خانواده باشند هم اداره‌کننده امور خانه، و در عین حال برای تفریح و فعالیت‌های اجتماعی نیز فرصت کافی پیدا کنند.



### حمایت از «حق اولاد» و ازدیاد آن:

در حال حاضر، حق اولاد به‌مادران پرداخت می‌شود. دولت پیشنهاد کرده است که این حق را از طریق اعتباری که از مالیات کم می‌شود به‌مرد خانواده بپردازد. همه سندیکالیست‌ها باید با این طرح مخالف کنند، زیرا که حق اولاد یکی از مزایای نادری است که مستقیماً و «بدن آزمایش امکانات» به‌مادران تادیه می‌شود.

مردان خانواده‌های خوشبخت، از این که حق اولاد مستقیماً به‌مادر پرداخت می‌شود اظهار دلخوری نمی‌کنند. در خانواده‌هایی که پدر می‌خواهد است یا اصولاً مردی است بی‌مسئولیت، ضروری است که این حق به‌مادر پرداخت شود. در این نیز تردیدی وجود ندارد که رقم حق اولاد باید به مقدار قابل ملاحظه‌نی افزایش یابد.

پرداخت حق اولاد از طریق اعتباری که از مالیات بر درآمد کسر می‌شود، نیرنگ دولت است بر علیه اعتصابات کارگری. علاوه بر این، کسانی هم که در نظام مالیاتی نباشند (مثلاً دانشجویان) نخواهند توانست از این حق استفاده کنند. حق اولاد باید به‌طور مستقیم پرداخت شود، آن هم به‌مادران.



### مهدكودك و گروه‌بازی:

مقررات آموزشی در مهدكودك و نگهداری از کودکان باید برای همه

کودکان فراهم گردد، یعنی برای هر کودکی که اولیانش مایل باشند. مدت آن هم باید نامحدود باشد.

مهد کودک باید نزدیک به منازل کارگران و تحت نظارت خود آنان باشد. مثلاً در محله‌هایی که آپارتمان‌های کارگری وجود دارد باید بخشی از زمین به محوطه سبز و محل بازی کودکان اختصاص یابد. و برنامه‌های خانه‌سازی آینده که این مورد در آنها پیش‌بینی نشده است نباید به‌تصویب برسد. برخی از زنان کارگر ترجیح می‌دهند که مهد کودک در نزدیکی محل کار یا در خود آن باشد. چرا فقط مادر؟ پدران کارگر نباید نسبت به کودک خود مسؤولیتی احساس کند؟؟



#### مقررات بچه‌داری:

بارداری، زائیدن و شیر دادن نوزادان طبیعتاً از ظرفیت مردان خارج است. این، امتیازی است که طبیعت به زنان اعطا کرده است. با این همه، برخورد‌های فرهنگی و ترتیبات عملی موجود به نحوی است که این امر به باری سنگین بدل شده است.

راه حل‌های قاطع عبارت است از مسکن بهتر، مقررات پزشکی بهتر، و غیره. اما سندیکاهای کارگری باید خواستار مرخصی بارداری با حفظ شغل و بدون وارد آمدن لطمه به پیشینه خدمت، و پرداخت کامل حقوق برای زنان باردار باشند.



#### عدم تبعیض نسبت به زنان در امر آموزش عمومی و حرفه‌ئی:

در حال حاضر ۲۲٪ مردان نوعی آموزش عالی می‌گیرند. این رقم برای زنان ۸ درصد است؛ کارآموزان پسر ۴۲٪، و کارآموزان دختر تنها ۷٪ اند. به ۳۷٪ مردان برای کارآموزی مرخصی تعلق می‌گیرد؛ اما تنها ۹٪ زنان مشمول این مرخصی می‌شوند. دانشکده‌های پزشکی برای پذیرش زنان تعرفه می‌گذارند تا تعداد زنان پزشک را محدود کنند. این مدارس، از زنان داوطلب آموزش پزشکی نمرات بالاتری مطالبه می‌کنند!

عدم تبعیض نسبت به زنان در اعطای کار

وضع کنونی زنان در انگلستان به نحو توصیف‌ناپذیری «بد» است. در نتیجه آموزش تبعیض‌آمیزی که فوقاً تشریح شد، بسیاری از زنان البته مهارت لازم را برای بسیاری از مشاغل کسب نمی‌کنند. اما حتی هنگامی که مهارت لازم را نیز دارا هستند خواه آشکارا و خواه زیرچلکی مورد تبعیض قرار می‌گیرند.

این تبعیض تنها به رشته‌های فنی و علمی محدود نمی‌شود؛ مثلاً از ۳۳۲۵ تن استاد دانشگاه تنها ۴۴ تن زن هستند، تجارت خانه‌هایی چون CEA که کالای عمده شان لباس زنانه است زنان فارغ‌التحصیل دانشگاه را استخدام نمی‌کنند!

این اوضاع رو به‌بهبود نیز نمی‌رود، حتی در مشاغل جدیدی می‌گویند نه؟ - بسیار خوب، به‌عنوان مثال می‌توانید لغت Cameraman را در نظر بگیرید که لغتی بسیار جدید است.

در پاره‌ئی موارد استثنائی هم که زنان از تبعیضی مثبت بهره‌مندند «مانند با چنگ و دندان در حفظ آن بکوشند». ما باید برای این که این امتیازات به مردان نیز تعلق گیرد مبارزه کنیم؛ مثلاً امکان بازنشستگی در سن ۶۰ سالگی و محدودیت شبکاری.

نمی‌توان از زنان انتظار داشت از حمایتی که در مقابل شبکاری از آنان می‌شود درگذرند؛ چنین انتظاری به‌معنی آن است که از زنان بخواهیم آن‌ها نیز شرائط بدی را که کارفرمایان به مردان کارگر تحمیل کرده‌اند بپذیرند. هیچ گروهی از کارگران حق ندارند از دیگر کارگران بخواهند که وضع کار خود را نامطوَّب‌تر کنند.

در پاره‌ئی موارد، شبکاری در خدمت مردم است. مانند پرستاران گشیک شب، که به‌هر حال کاری است که زنان انجام می‌دهند. آنجا که شبکاری ضرورت دارد - مانند همین مورد پرستاری - یا در موارد فرآیندهای لاینقطع تولیدی، خواست سندی‌کاها نباید فقط به پرداخت حقوق خوبی

۴. مرکب از کامه‌را (وسیله فیلمبرداری یا دوربین تلویزیون) و من (به‌معنی مرد). این لغت مرکب، مؤنث ندارد. گوئی این شغل فقط برای مردان ساخته شده است!

محدود باشد، بلکه نیز باید برای جبران آن از طریق مرخصی‌های  
طویل‌المدت به‌کوشش برخاست.

اما غالب شیکاری‌ها به‌سود سرمایه‌داران انجام می‌پذیرد تا ایشان  
بتوانند حداکثر بازده را از سرمایه به‌دست آرند. زنان در این زمینه تاحدی  
مصون از فشارند. ما باید برداشت آن‌خانم کارگر را که گفت «اگر اقتصاد به‌من  
احتیاج دارد که شب‌ها برایش کار کنم، من هم به‌اقتصادی از یک نوع  
دیگر احتیاج دارم» تبلیغ کنیم.

برابری، یک اصل تجریدی نیست. برابری باید همیشه «برابری به‌سوی  
بالا» باشد.

این دوازده خواست، به‌نیازهای مبرم زنان کارگر مربوط است. این  
خواست‌ها، به‌تنهایی، نه موجب رهایی زنان خواهند شد، نه‌اسباب استقرار  
سوسیالیسم؛ اما از طریق مبارزه برای تحقق این خواست‌ها ما می‌توانیم  
تلاش‌های طبقه سرمایه، و دولت ساخته و پرداخته او را که می‌خواهد از زنان  
علیه کل طبقه کارگر استفاده کند بلااثر کنیم.

حزب محافظه‌کار انگلستان می‌کوشد زنان را وادارد که نسبت  
به‌اتحادیه‌های کارگری خصومت ورزند و آن‌ها را مسؤول افزایش قیمت‌ها  
معرفی کنند تا از این طریق، زنان به‌مثابه مصرف‌کنندگان، نسبت به‌طبقه خود  
بیگانه شوند. با این همه و در عین حال، زنان کارگر حتی بیش‌از مردان مورد  
استثمار قرار می‌گیرند. در این فرآیند، طبقه حاکم از طریق سیاست انحصاراً  
مردگرای اتحادیه‌های کارگری مورد حمایت نیز واقع می‌شوند. بنابراین زنان  
در آن واحد هم استثمارشده‌ترین بخش طبقه کارگرند، هم بیگانه شده‌ترین  
بخش آن.

مورد «منجمد کردن دستمزدها» مورد بسیار جالبی است. چنین سیاستی  
هدفش این است که «منجمد کردن قیمت‌ها» را به‌نمایش بگذارد تا به‌ویژه  
زنان را بفریبد. اما این سیاست، در منجمد کردن قیمت‌ها کلاً بی‌اثر است. در  
واقع نتیجه این سیاست فقط «ثابت نگهداشتن دستمزدها» است و زنان،  
به‌طور مشخص، به‌وسیله آن مورد حمله کامل قرار می‌گیرند.

## نظارت کارگری

وضع زنان برای «جنبش نظارت کارگری» اهمیت فراوانی دارد. نخست به خاطر این که «نظارت کارگری» به معنی شناسائی حق کامل همه کارگران و از جمله زنان کارگر است. و اگر زنان به این هدف نرسند، خود «جنبش نظارت کارگری» به يك تله مبدل خواهد گردید، یعنی به شکل دیگری وسیله سلطه مردان بر زنان قرار خواهد شد.

دوم به خاطر ماهیت خواست «جنبش نظارت کارگری» که از نظر سیاست و برنامه با قسمت اعظم جنبش طبقه کارگر متفاوت است، و خود، هم‌آوردی است در مقابل اصل جوهر سرمایه‌داری.

سیاست سندیکائی معمولی جنبش کارگری در انگلستان عبارت از کوشش برای دستمزد بیش‌تر است؛ برنامه سیاسی معمولی آن نیز این است که بکوشد دولتی مستقر کند که از منفی‌ترین جوانب نظام سرمایه‌داری هر چه بیش‌تر بکاهد. این سیاست‌ها به‌طور مداوم ما را به همان جای نخست باز می‌گرداند، زیرا قدرت واقعی همواره در دست مالکان و کنترل‌کنندگان وسائل تولید باقی می‌ماند که می‌توانند درباره استفاده از نیروی کار و منابع طبیعی تصمیم بگیرند.

رابطه بین کارگر و تولید سرمایه‌داری را يك کارگر سابق صنایع اتوموبیل‌سازی به‌نحو جالب زیر تشریح کرده است: کارگر درست مثل يك چرخ دنده ماشین به‌میله‌ئی بسته شده و بدن و مغز او به‌آهنگ کارخانه کار می‌کند... از کارگرانی که روی نوار تولید کار می‌کنند - خواه نوار شکلات باشد خواه خط مونتاژ اتوموبیل - انتظار نمی‌رود که به‌محصول نهائی کوچک‌ترین علاقه‌ئی داشته باشد.

زنان به‌لحاظ کار مقطع‌شان در زندگی و رابطه مستقیم‌شان با مردم، و نه با کار در مجموع، همچون چرخ‌دهنده به‌روند تولید متصل نشده‌اند. در زنان همواره این احساس قوی‌تر است که بدانند آیا فرزندشان سرخک گرفته یا نه. و این احساس همواره موجب پیدایش این اتهام شده است که زنان، کارگران «قابل اعتمادی» نیستند؛ زنان در سر کار نه احساس «مسئولیت» می‌کنند و نه «بلندپرواز» اند و غیره... راستش اینکه زنان، حتی در بدترین مشاغل، بسیار سخت‌کوشند اما همواره این احساس را دارند که اولویت‌های دیگری

وجود دارد؛ چیزهای مهم‌تری وجود دارد.

این، بیگانگی عمیقی نسبت به نظام سرمایه‌داری است، اما سوسیالیست‌ها عملاً به این نکته بذل توجه نکرده‌اند. زنان در واقع نسبت به بسیاری از کاربست‌های تکنولوژی عمیقاً بیگانه‌اند. زنان می‌گویند: «به‌ما چه که عده‌ئی می‌خواهند به‌کرهٔ ماه سفر کنند! چرا خانه‌های بیش‌تری نمی‌سازند و دنبال راهی برای علاج سرطان نمی‌گردند؟» - زنان ذخیرهٔ نیروی رادیکال بسیار عظیمی هستند که تقریباً اصلاً از آن بهره‌برداری نشده است. ذخیرهٔ نیروئی که اهمیت بسیار خواهد یافت اگر، و هنگامی که، ما واقعاً نه تنها با مالکیت، بلکه نیز با «هدف تولید» هم‌آوردی کنیم. سوسیالیسم، کنترل کارگری بر محصول نهائی کار را در برمی‌گیرد، و زنان نسبت به این پیکار حساسیت بیش‌تری دارند تا نسبت به شعارهای سنتی «چپ». تا این لحظه تنها کارزاری که زنان در آن شرکت کامل داشته‌اند مبارزه برای صلح بوده است، و همان احساسی که آنان را به‌کارزار برای صلح کشانده است برای شرکت آنان در کارزار برای «نظارت کارگری» نیز می‌تواند انگیزهٔ نیرومندی باشد به‌نحوی که بتوان منابع را به‌سود مردم به‌کار گرفت، نه تخریب و به‌هدر دادن منابع طبیعی به‌خاطر سود شخصی سرمایه‌داران!

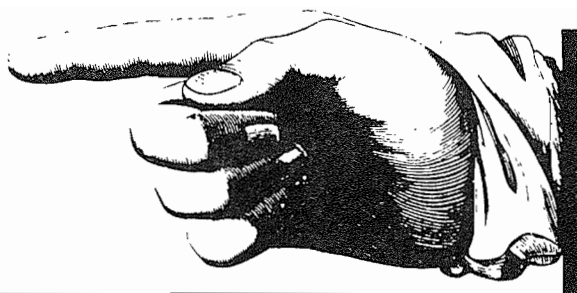
تمام موانع عملی و پیشداوری‌هایی که بر سر راه پیشرفت زنان قرار دارد باید از میان برداشته شود. مادام که کل بشریت در فرآیند تصمیم‌گیری شرکت نجسته است ما نخواهیم توانست حتی معنی واقعی سوسیالیسم را بدانیم که چیست.

انسان مذکر «نمونهٔ کامل» نیست. نه! زن‌ها «یک جور مرد» نیستند که «تصادفاً معیوب به‌دنیا آمده‌اند». - اگر زن‌ها بچه‌دار می‌شوند تنها به‌همت خودشان یا فقط به‌خاطر خودشان تنها نیست. زنان انسانند. انسان‌های ارزشمندی که از وجودشان چشم نمی‌توان پوشید. زنان یک «اضافهٔ اختیاری» در جنبشی سوسیالیستی نیستند، بل بخش تفکیک‌ناپذیری از آنند. سوسیالیسم تنها «برادری مردان» نیست، اتحادخواهانهٔ زنان و رفاقت همهٔ مردم است. خدا و شیطان ممکن است مرد بنمایند، اما انسان‌ها از دو جنسیتند!

ترجمهٔ ك. دیلمانی

(خ. شاکری)





---

## حدود و امکانات عمل اتحادیه صنفی

---

پری اندرسُن

نقش اتحادیه‌های صنفی در يك جنبش سوسیالیستی چیست؟ توان آن‌ها برای عمل انقلابی چیست؟ چه روابطی باید میان طبقه، اتحادیه و حزب سیاسی برقرار باشد؟ این پرسش‌ها همواره در کانون تئوری سوسیالیستی بوده است. امروزه این‌گونه پرسش‌ها در بریتانیا مسکوت مانده است؛ حمله سیستماتیک حکومت حزب کارگر ظاهراً آن‌ها را به‌هفته گمان‌پردازی رانده است. بدیهی است که وظیفه تک‌تک سوسیالیست‌ها در حال حاضر عبارتست از دفاع قاطع و صریح از این آزادی ابتدائی که اتحادیه‌های صنفی همچون نهادهای مستقل حق وجود داشته باشند. این بدان معنی نیست که سوسیالیست‌ها بحث اساسی پیرامون رابطه درازمدت میان اتحادیه‌گرایی (تریونیسم) و سوسیالیسم را به‌زمان نامعلومی موکول کنند. درست برعکس، نیروهای چپ تنها به‌کمک بینش روشن و آگاهانه از جایگاه ویژه اتحادیه‌ها در جنبش سوسیالیستی است که امکان بیشتری خواهند داشت در برابر کوشش‌های کنونی برای از میان بردن اتحادیه‌های صنفی بریتانیا مقاومت کنند.

### محدودیت‌ها و انتقادات

از زمان لنین به‌بعد، آغازگاه همه تئوری‌های شکفته سوسیالیستی تأکید بر

محدودیت‌های گریزناپذیر عمل اتحادیه صنفی در جامعه سرمایه‌داری بوده است. این تأکید نتیجه مبارزه با اشکال گوناگون سندیکالیسم و جنبش‌های خودانگیخته‌نی است که ویژه نهضت کارگری اروپا در سال‌های نخست این قرن بود. اعتقاد به اتحادیه‌های صنفی بعنوان ابزار برگزیده تحقق سوسیالیسم، مهم‌ترین اصل سندیکالیسم بود - که تعبیری انقلابی از اتکاء صرف به اتحادیه‌های صنفی به‌شمار می‌رفت. از دیدگاه این سنت، که نمایندگان برجسته آن دولئون (DeLeon)، سورل (Sorel) و مان (Mann) بودند، سلاح از میان برداشتن جامعه سرمایه‌داری اعتصاب عمومی بود. نوع رفرمیستی [اتکاء محض به اتحادیه صنفی] صرفاً این بود که بدون لزوم کوچک‌ترین تغییری در ساخت اجتماعی قدرت، خواست‌های دستمزدی اتحادیه‌ها می‌تواند عاقبت به‌دگرگونی شرایط طبقه کارگر بینجامد. هر دو گرایش از سوی گرایش اصلی سوسیالیسم اروپای آن زمان رد شد. مارکس، لنین، گرامشی هر سه همواره تأکید می‌کردند که اتحادیه‌های صنفی نمی‌توانند به‌تنهایی بردارهای پیشرفت به‌سوی سوسیالیسم باشند. [بنظر آن‌ها] اتحادیه‌گرایی، به‌هر شکلش، یک نوع ناقص و تغییر شکل یافته آگاهی طبقاتی است، که باید به‌هر قیمت که شده به‌آگاهی سیاسی، که در یک حزب آفریده و حفظ می‌شود ارتقاء یابد. پس پیش از بحث درباره نقش کنونی و توان واقعی عمل صنفی، بجاست که انتقادهای بنیادی نسبت به محدودیت‌های اتحادیه‌ها را خلاصه کنیم. این محدودیت‌ها را می‌توان در چند سطح مختلف بیان کرد. همه آن‌ها ناظر به چیزی است که می‌توان آن را پایگاه بنیادی جامعه‌شناختی اتحادیه‌ها در جامعه سرمایه‌داری نامید. محدودیت‌های اتحادیه‌ها، محدودیت‌های ساختی است، محدودیت‌هایی است که در طبیعت اتحادیه نهفته است.

۱. اتحادیه‌های صنفی جزء ذاتی جامعه سرمایه‌داری است، زیرا تجلی فرق میان سرمایه و کار است، فرقی که جامعه [سرمایه‌داری] را مشخص می‌کند. به‌نوشته گرامشی، اتحادیه‌ها «نوعی سازمان پرولتری‌اند که مختص زمانی است که سرمایه فرمانروای تاریخ است.... بخشی جدانشدنی از جامعه سرمایه‌داری که کارکردش در ذات نظام مالکیت خصوصی نهفته است.»

بدین معنی، اتحادیه صنفی به‌گونه دیالکتیکی هم متضاد سرمایه‌داری است و هم جزء مکمل آن. زیرا از یک‌سو، با خواست‌های دستمزدی خود در برابر توزیع نابرابر موجود درآمدها در جامعه مقاومت می‌کند، از سوی دیگر،

به‌صرف و جود خویش بر اصل توزیع نابرابر صحه می‌گذارد که این بنوبه خود مستلزم تأیید اصل مدیریت به‌عنوان ضد‌مکمل است. قوت و دوام مفهوم «دووجهی بودن صنعت» همچون چارچوب تغییرناپذیر عمل صنفی درست در همین جاست. موردی که به‌کومک آن ایدئولوژی وضع موجود (status-quo) حالت عادی بودن خود را تثبیت کرده است ناشی از این واقعیت است که اتحادیه‌ها هیچ‌گونه دورنمای سوسیالیستی در خود ندارند. مارکس سوسیالیسم را چنین می‌دید: از میان برداشتن جامعه طبقاتی بدست پرولتاریا، و از این راه از میان برداشتن وی به‌دست خویش. این بعد نابودی خود به‌دست خویش در اتحادیه صنفی وجود ندارد. اتحادیه صنفی به‌عنوان نهاد با وجود جامعه استوار بر تقسیم طبقاتی سرستیز ندارد بلکه بیشتر بیانگر آنست. از این‌رو اتحادیه‌های صنفی هرگز به‌خودی‌خود نمی‌توانند به‌عنوان بردارهای پیشرفت به‌سوی سوسیالیسم، مطلوب باشند؛ آن‌ها بنا بر ماهیتشان با سرمایه‌داری جوش خورده‌اند. می‌توانند درون جامعه دادوستد کنند، ولی نمی‌توانند جامعه را دگرگون سازند.

۲. اتحادیه صنفی اساساً عبارتست از نمایندگی عملی طبقه کارگر در محل کارش. از لحاظ صوری اتحادیه‌های صنفی انجمن‌های داوطلبانه‌اند، ولی در عمل بیشتر به‌انعکاس‌هائی نهادی از محیط‌شان شبیه‌اند. عضو شدن اجباری در اتحادیه که امروز کارفرمایان نیز غالباً مدافع آنند، به‌چیزی رسمیت بخشیده که به‌هر صورت گرایش خودجوش اتحادیه‌گرایی بود. اگر سازمان اتحادیه صنفی از مرزبندی‌های طبیعی صنعت نوین پیروی نمی‌کند نه از آن‌روست که به‌دلیلی استراتژیکی تصمیم آگاهانه‌ئی برای فراتر رفتن از آن مرزبندی‌ها گرفته باشد، بلکه این وضع بازمانده الگوی «طبیعی» پیشینی است که همچون يك لایه زمین‌شناسی به‌دوره صنعتی نوین انتقال یافته است. نیروی بازدارنده در سازمان اتحادیه صنفی تا به‌این حد است. صنایع انگلستان با آن اتحادیه‌های کوچک پیشه‌وری بیشمارش و اتحادیه‌های پیوندی سرتاسری‌اش، پر از چنین نابهنگامی‌هاست. این نابهنگامی‌ها نه نشانه آماجگیری به‌سوی آینده، که ویژگی هر جنبش انقلابی است، بل همانا نشانه فرمانروائی ایستای گذشته براکنون است. بدین ترتیب اتحادیه صنفی رنگ طبیعی محیط زیر نفوذ سرمایه و محدوده کارخانه را به‌خود می‌گیرد. اتحادیه‌ها بازتاب منفعل سازمان نیروی کارند. در عوض، حزب سیاسی

گسست از محیط طبیعی جامعه مدنی است، اجتماع قراردادی داوطلبانه‌نی است که در مرزبندی‌های جامعه تغییر ساختی ایجاد می‌کند در حالی که - ۲ - رابطه‌نی يك به يك، به این مرزبندی‌ها می‌گردد. همچنان که لنین و گرامسکی همواره تأکید کرده‌اند حزب انقلابی بیش از طبقه کارگر را در برمی‌گیرد؛ حزب انقلابی دربرگیرنده عناصر طبقه میانین و روشنفکر است که هیچ پیوند ناگزیری با جنبش سوسیالیستی ندارند. پیوند آن‌ها، برخلاف جهت ساخت اجتماعی، با فعالیت خود حزب انقلابی آفریده می‌شود. پس، تنها حزب سیاسی است که می‌تواند مظهر مجسم نفی حقیقی جامعه موجود و برنامه سرنگون ساختن آن باشد. در تاریخ تنها این نیروی نفی‌کننده است.<sup>۲</sup>

۳. وابستگی درونی اتحادیه صنفی به متن نظام اجتماعی، نتیجه عملی مهمی دارد. کاری‌ترین سلاح علیه سیستم غیبت ساده یعنی اعتصاب است که کناره‌گیری از کار می‌باشد. کارگر گشتن این شکل عمل، فی‌نفسه بسیار محدود است.

این نوع عمل می‌تواند به‌دست‌مزد بیشتر، بهبود شرایط کار، و در موارد نادری به‌اخذ برخی حقوق قانونی بینجامد. ولی هیچ‌گاه نمی‌تواند يك رژیم اجتماعی را سرنگون سازد. اعتصاب به‌عنوان سلاح سیاسی تقریباً همیشه بسیار بی‌اثر است. تاکنون هیچ اعتصاب عمومی پیروزمند نبوده است. دلیلش این است که [برای ساختن] سوسیالیسم نیاز به‌تسخیر قدرت دارد که عبارتست از حداکثر مایه‌گذاری در عمل، نوعی مشارکت فوق‌عادی تهاجمی در سیستم که سیستم را از میان برمی‌دارد و نظم اجتماعی نوینی می‌آفریند. و حال آن‌که اعتصاب عمومی خودداری از عمل است نه یورش به‌سرمایه‌داری. اعتصاب عمومی حتی در برخی موارد طبقه کارگر را در يك بحران سیاسی از حرکت بازمی‌دارد و این در حالی است که درست بسیج سریع طبقه علیه حمله احتمالی ارتجاع ضرورت دارد؛ برای نمونه، در يك شهر بزرگ هرگونه فلج وسائل نقلیه عمومی تظاهرات توده‌ای سریع را غیرممکن می‌سازد - در حالی که هیچ اثری بر درجه تحرك عمل سرکوبگرانه ارتش ندارد.<sup>۲</sup> به‌عبارت دیگر اعتصاب عمومی می‌تواند ضد - کارآمدی باشد. اعتصاب اساساً يك سلاح اقتصادی‌ست که چنانچه در زمینه‌نی به‌کار گرفته شود که برای آن ساخته نشده دودش به‌آسانی در چشم کسانی می‌رود که از آن استفاده می‌کنند. از آنجا که ماهیت اقتصاد همچون يك سیستم، در نهایت مسأله‌نی

سیاسی است می‌توان گفت که اعتصابات، حتی در پیکارهای اقتصادی، فقط يك کارآئی نسبی دارند و نه مطلق. این نیز یادآوری دیگری است که اتحادیه‌های صنفی [هیچ‌گاه] نمی‌توانند موجودیت سرمایه‌داری را به‌عنوان يك سیستم اجتماعی به‌خطر اندازند.

۴. اتحادیه صنفی به‌خودی خود فقط آگاهی رسته‌ای یا صنفی ایجاد می‌کند. گفته لنین درباره این محدودیت در کتاب «چه باید کرد» به‌اندازه‌ای روشن و دقیق است که تاکنون هیچ کس به‌طور جدی در آن تردید نکرده است. خصلت صنفی آگاهی اتحادیه‌ها نه ناظر به «لغو نظامی اجتماعی است که ندار را مجبور به فروش خود به‌دارا می‌کند» و نه ناشی از ماهیت عمل اتحادیه صنفی یا هدف آن که «به‌دست آوردن مزایای بیشتر برای فروش نیروی کار»<sup>۲۱</sup> است. این آگاهی، پایه سیاسی فرهنگی دارد. اتحادیه‌های صنفی فقط نماینده طبقه کارگر است در حالی که يك جنبش انقلابی - يك حزب - بیش از این نیاز دارد: جنبش انقلابی باید دربرگیرنده روشنفکران و عناصر خرده‌بورژوا یعنی تنها کسانی که می‌توانند تئوری لازم برای سوسیالیسم را ارائه دهند نیز باشند.

تاریخ همه کشورها شاهد آن است که طبقه کارگر با اتکاء صرف به‌خویش تنها قادر به بسط آگاهی سندیکائی، یعنی پی بردن به‌ضرورت هم‌پیوندی در اتحادیه‌ها، پیکار با کارفرما، واداشتن دولت به‌گذراندن این یا آن قانون لازم و غیره است - در حالی که نظریه سوسیالیسم از تئوری‌هائی فلسفی، تاریخی و اقتصادی پدید آمد که به‌دست نمایندگان با فرهنگ طبقات دارا، یعنی روشنفکران، پرداخته شده بود. بنیادگزاران سوسیالیسم علمی، مارکس و انگلس، نیز از لحاظ جایگاه اجتماعی متعلق به روشنفکران بورژوائی بودند. بدین معنی، فرهنگ در جامعه سرمایه‌داری حق ویژه لایه‌ئی ممتاز است: فقط هنگامی که عده‌ای از اعضاء این لایه‌ها به‌آرمان طبقه کارگر بگروند است که جنبش انقلابی می‌تواند زاده شود. زیرا بدون تئوری انقلابی هیچ جنبش انقلابی نمی‌تواند وجود داشته باشد. پایه جامعه‌شناختی اتحادیه‌های صنفی بیش از آن محدود است که جنبش سوسیالیستی بتواند بر آن استوار شود. این اتحادیه‌ها به‌خودی خود ایجادکننده چیزی جز آگاهی صنفی نیستند.<sup>۲۲</sup>

درون‌گرانی موجود در جنبش کنونی اتحادیه‌های صنفی انگلستان، که بسیار شگفت‌انگیز است، نشانه طبیعی صنفی‌گرانی این جنبش می‌باشد. این درست برابر نهاده دیدگاه عام‌گرانی است که آگاهی سوسیالیستی رامشخص می‌کند.

آگاهی طبقه کارگر نمی‌تواند آگاهی به‌راستی سیاسی باشد مگر آن‌که کارگران بیاموزند که در برابر همه و هر گونه نمونه خودکامگی، ستم، زور و سوءاستفاده، صرفنظر از این که چه طبقه‌ئی قربانی آن باشد عکس‌العمل نشان دهند.... آگاهی طبقه کارگر نمی‌تواند آگاهی به‌راستی طبقاتی باشد مگر آن‌که کارگران براساس حقایق سیاسی مشخص و موضعی بیاموزند که هر طبقه دیگر اجتماعی را در همه اشکال زندگی معنوی، اخلاقی و سیاسی‌اش مورد مشاهده قرار دهند.... کسی که توجه، مشاهده و آگاهی طبقه کارگر را تنها و یا به‌طور عمده به‌خود وی متوجه سازد سوسیال دمکرات نیست، زیرا خودشناسی طبقه کارگر به‌نحوی ناگسستنی فقط نه به‌درك تئوریکي روشن - و یا درست‌تر بگوئیم نه به‌درك به‌طور عمده تئوریکي - بلکه هم‌چنین به‌درك عملی مناسبات موجود مابین همه طبقات جامعه نوین مربوط است که خود از تجربه زندگی سیاسی به‌دست می‌آید.

ناگفته پیداست که جهان اتحادیه صنفی چنین ادراکی را به‌دست نمی‌دهد. ۵. توان قدرت اتحادیه‌های صنفی تنها توانی رسته‌ئی است و نه عام. در جامعه سرمایه‌داری هیچ گونه برابری میان قدرت «مدیریت» و «کار» وجود ندارد، زیرا کار عنصر تبدیل‌ناپذیری است که تنها می‌توان از آن کناره گرفت. (یا در بهترین مورد می‌توان از آن، مثلاً برای اشغال کارخانجات استفاده کرد) در حالی که سرمایه پول است - یعنی يك رسانه تبدیل‌پذیر عام قدرت که می‌توان آن را به‌اشکال گوناگون «نقد» کرد. سرمایه می‌تواند به‌آسانی به‌کالدهای گوناگون درآید: کنترل رسانه‌های همگانی [روزنامه، رادیو، تلویزیون...]. منابع لازم برای بستن کارخانه، پشتیبانی عملیات تبلیغاتی، صندوق مالی برای آموزش و پرورش خصوصی، کمک‌های مالی برای حزب سیاسی، بودجه برای تأمین اسلحه در بحران اجتماعی (در آمریکا در دهه سی - ۱۹۳۰ - استفاده از آدمکشان بسیار معمول بود)، و غیره و غیره. البته اتحادیه‌های صنفی نیز مقدار معینی سرمایه جمع می‌کنند؛ اگر چنین نمی‌کردند

هرگز نمی‌توانستند در بیکار اعتصابی دوام بیاورند. هم‌چنین می‌توانند به احزاب سیاسی کومک مالی کنند، چنان که در انگلستان به حزب کارگر کومک می‌کنند. ولی این فرعی است و با منابعی که طبقه دارا در اختیار دارد قابل فیاس نیست. قدرت اساسی اتحادیه‌ها در نظارتی است که بر نیروی کار دارند، و این بخصوص سلاح محدود و انعطاف‌ناپذیری است. یک حزب سیاسی مارکسیستی را می‌توان، در عوض، درست همچون کوششی جهت آفرینش یک توان چندظرفیتی برای عمل انقلابی تصور کرد، توانی که بتواند در چند زمینه مختلف - انتخابات، نظارات، تحریم، تهییج، آموزش سیاسی، قیام، و غیره و غیره - جابجا سریعاً ابراز وجود کند. حزب سیاسی بنا به ماهیتش انعطاف‌پذیر و چندوجهی است در حالی که اتحادیه صنفی پابسته و بیحرکت است.

بررسی تجربه‌های تاریخی که در آن‌ها عمل صنفی فراتر از حدود خواست‌های دستمزدی رفته است این را ثابت می‌کند. جالب توجه است که در این بررسی‌ها، جنبش اتحادیه‌نی، خواه دیدگاهش «رفرمیستی» باشد خواه انقلابی، در عمل روی هم‌رفته با همان محدودیت‌های ساختی روبروست. این محدودیت‌ها اقدامات جسورانه‌ای را که منبع‌الهامشان کاملاً متفاوت بوده غالباً به همان شکست محکوم ساخته است.

## دست‌اندازی به حیطة نظارت

این عبارتست از استراتژی پیشروی گام به‌گام در سطح کارخانه، برای کسب امتیازهای موضعی ویژه از دست مدیریت - در مورد استخدام و اخراج، تقسیم اضافه حقوق، سرعت کار، توزیع مقدار کار، و غیره و غیره - این استراتژی، نسبتاً واقع‌بینانه‌ترین استراتژی «سیاسی» اتحادیه صنفی است که از سوی سوسیالیسم گیلد (Guild) - جنبش رفرمیستی در انگلستان در طول جنگ جهانی اول و سال‌های بلافاصله بعد از جنگ - اتخاذ شده بود. سوسیالیست‌های گیلد هرگز نتوانستند در صنایع مهندسی - جایی که کوشش اصلی خود را متمرکز کردند - برنامه خود را به کارفرمایان تحمیل کنند. در نخستین سال‌های بیست (۱۹۲۰) جنبش آن‌ها از بین رفت بی‌آن که از خود انزوی به‌جای بگذارد. در سال‌های شصت (۱۹۶۰)، جنبش سندیکائی ایتالیا

کوشید که نوع انقلابی همین استراتژی را پیش برد. پیمان‌نامه سال ۱۹۶۲ کارگران فلزسازی احتمالاً معروف‌ترین نمونه این سیاست بود. نتایج آن تاکنون مایوس‌کننده است.

توازن نیرو در هر مؤسسه سرمایه‌داری به اندازه‌ای نابرابر است که - بدون دخالت موازی حزب یا دولت - هیچ اتحادیه‌ئی نمی‌تواند امیدوار باشد که در زمینه مدیریت امتیازهای عمده از کارفرمایان بگیرد. نمونه‌های نادری که در آن‌ها اتحادیه‌ها حقوق نظارتی قابل توجهی دارند دلیل این مدعاست: عملاً در تکتک آن‌ها، این کنترل با پشتیبانی سیاسی دولت به دست آمده است. این کنترل غالباً در صنایع دولتی شده بوده است، مانند راه‌آهن برزیل (تا سال ۱۹۶۴) و معادن قلع بولیوی (تا سال ۱۹۶۵). «دست‌اندازی به حیطه نظارت» افسانه نیست. ولی فقط وقتی ممکن است که اتحادیه از پشتیبانی عامل مافوق - اتحادیه‌ی توانائی برخوردار باشد.

## ■ اشغال کارخانه‌ها

این، ظاهراً تجاوزکارانه‌ترین شکل عمل ممکن در محل کار است که هم به ابتکار اتحادیه رخ داده است و هم بدون آن. اقدام اتحادیه‌های پرونیستی آرژانتین در تابستان ۱۹۶۴، موسوم به طُرح دولوچا (de Lucha) از کوشش‌های رفرمیستی اخیر بود که در آن اشغال کارخانه‌ها همچون سلاحی برای بدست آوردن یکسری خواست‌های اقتصادی و قانونی (دستمزد بیشتر و حق بازنشستگی، لغو محدودیت‌های گوناگون بر فعالیت سیاسی) به کار گرفته شد. این برنامه با آن که بیش از پانصد هزار کارگر به کارخانه‌هاشان یورش بردند، عده‌ای را به گروگان گرفتند، دروازه‌ها را سنگر بندی کردند غیره و غیره به جانی نرسید.

اشغال خودجوش و غیراتحادیه‌ئی کارخانه‌ها در فرانسه در دوره حکومت «جبهه مردمی» (۱۹۳۶ و دوباره در سال ۱۹۳۸) و در ایتالیا پس از جنگ جهانی اول (تورین ۲۹-۱۹۱۹) روی هم رفته دچار همین سرنوشت شد. این‌ها به راستی جنبش‌های انقلابی مقدماتی (proto-revolutionary) بودند، ولی در هر يك از آن‌ها وقتی روشن شد که هیچ افق سیاسی که بتوان از آن سربرآورد وجود ندارد جنبش عزم خود را از دست داد. زیرا اشغال کارخانه



يك عمل كاملاً سمبليك است؛ اشغال كارخانه به هيچ وجه تسخير آن نيست. كارگران در هيچ يك از اشغال‌ها نتوانستند كارخانه را به‌راه اندازند و بدین وسيله كنترل آن را عملاً به‌دست گيرند. چنين كاری در صنعت نوين كه در آن، سرمايه در گردش برای به‌راه انداختن هرگونه تأسیسات صنعتی ضروری است طبيعاً غيرممکن است. اشغال كارخانه‌ها در عمل چیزی نيست جز شكل دراماتيکی از اثبات قدرت كارگران در محل كار؛ حضور توده‌ای كارگران در صحن كارخانه تجلی سمبليك اين امر است كه كارخانه به‌حق متعلق به‌آنان - به‌مولدين می‌باشد. ولی اين مدعا با اشغال كارخانه به‌حقيقت نمی‌پيوندد. فقط قانون بنيادی اتحاديه‌گرایی - قدرت تنها در غياب است - در حقيقت توسط اين استثناء؛ حضور پرخروش ولی بی‌توان - تأکيد می‌شود.

## اعتصاب عمومی

همانند موارد بالا، اين مورد نیز می‌تواند شكل رفرمیستی یا انقلابی به‌خود گيرد. اعتصاب عمومی ۱۹۲۶ در بریتانیا جنبشی دفاعی در برابر تنزل دستمزد بود - يعنی کمترین خواست رفرمیستی قابل تصور. اعتصاب با روحیه‌ی پريشان‌وفوق‌العاده قانونی رهبری شد و به‌سرعت و به‌طور قاطع شکست خورد. (محدودیت‌های سلاح اعتصاب، به‌عنوان فقط دست از كار کشیدن، هيچ گاه به‌این روشنی نشان داده نشده است؛ چند ميليون كارگر سر كار حاضر نمی‌شدند، و تنها توصیه‌ی كه شورای عمومی توانست به‌آنان كند اين بود كه ورزش كنید - اغلب در معیت افراد پلیسی كه مأمور سرکوبی اعتصاب‌شان بود). نقطه‌ی مقابل اين رخداد با وقار گردباد انقلابی سال ۱۹۰۵ بود، يعنی هنگامی كه يك اعتصاب عمومی خودجوش و سازمان‌نیافته در سرتاسر امپراطوری تزاری، از ورشو تا شیتا، گسترش یافت. در اين مورد، شرایط تاریخی به‌طور استثنائی مساعد بود: راديو و اتومبيل هنوز وجود نداشت، ابعاد امپراطوری اهميت ویژه‌ی به‌راه‌آهن می‌بخشید، از اين رو فلج كامل ارتباطات با اعتصاب كارگران چاپخانه و راه‌آهن امکان‌پذير بود. با پیوستن شورانگیز کارمندان دولت به‌جنبش، به‌هم ریختن ماشین دولتی آغاز شد. «نه تنها كارخانه‌ها بلکه مغازه‌ها، مدرسه‌ها، بیمارستان‌ها، دادگاه‌ها و اداره‌های دولتی هم‌پسته بودند... پلیس قدرت دخالت نداشت - درحقيقت

برخی از آن‌ها پنهان شده بودند... در بحبوحه جوش و خروش این شورش توده‌ها، مکانیسم زندگی شهری روسیه کاملاً متوقف شده بود.»

اگر تاکنون اعتصاب عمومی شانس پیروزی انقلابی داشته همین اعتصاب عمومی سال ۱۹۰۵ بود. ولی وقتی گرسنگی و یأس اعتماد به نفس توده‌ها را به تدریج خرد کرد حتی این انفجار یرتوان نیز کم‌کم محو شد، و وقتی در ماه اکتبر روشن شد که این يك بن‌بست استراتژیکی است بازگشت به سر کار آغاز گشت. در آخرین لحظات اعتصاب بلشویك‌ها متوجه شدند که باید با قیام مسلحانه، یعنی ضد دیالکتیکی اعتصاب عمومی، از آن سبقت گیرند. کوشش قهرمانانه‌ئی برای تسخیر مسکو شد، ولی واحدهای نظامی قیام را سرکوب کردند. اما این درس، بلشویك‌ها را قادر ساخت که دوازده سال بعد پیروز شوند.

کوشش‌های بسیار دیگری برای کاربرد اعتصاب عمومی همچون سلاح اقتصادی - سیاسی صورت پذیرفته است. بی‌شك در يك بحران سیاسی اتحادیه‌های صنفی در ترکیب با اشکال عملی مکمل - پیکارهای خیابانی، انتخابات، قیام، و غیره و غیره - می‌توانند نقش مهمی را ایفاء کنند: سرنگونی رژیم نومستعمره یولو (youlou) در کنگو برازاویل (Congo Brazzaville) در سال ۱۹۶۳ نمونه خوبی است. ولی اتکاء صرف به اعتصاب عمومی تقریباً در همه موارد به شکست محکوم شده است. دلیل اساسی اش روشن است: توقف هر اندازه هم ابعادش گسترده باشد با جایگزینی يك نظام اجتماعی توسط نظام دیگر برابر نیست.

## جایگاهی نقش‌ها: احزاب و اتحادیه‌ها

پس، محدودیت‌های اتحادیه‌گرایی بنیادی است. تئوری سوسیالیستی بطور سنتی تأکید کرده است که این محدودیت‌ها باید از طریق پراتیک حزب سیاسی از میان برداشته شوند. در سال ۱۹۰۰ لنین این نظر را قاطعانه بیان کرد:

از نظر سوسیالیست‌ها پیکار اقتصادی همچون پایه‌ئی است برای سازمان دادن کارگران در يك حزب انقلابی، برای تقویت و تکامل پیکار طبقاتی علیه کل سیستم سرمایه‌داری. ولی اگر به پیکار

اقتصادی همچون چیزی خودبسنده نگرسته شود آن گاه هیچ چیز سوسیالیستی ندارد. در تاریخ کلیه کشورهای اروپائی نه تنها اتحادیه صنفی سوسیالیستی بلکه همچنین اتحادیه صنفی ضدسوسیالیستی هم داشته‌ایم. کومک به‌بیکار اقتصادی پرولتاریا کار سیاستمدار بورژواست. کار سوسیالیست عبارتست از تبدیل بیکار اقتصادی در جهت کومک به‌جنش سوسیالیستی و پیروزی حزب سوسیالیستی انقلابی.

سرنگونی سرمایه‌داری تنها به‌دست يك حزب انقلابی انجام‌پذیر است و نه به‌دست اتحادیه صنفی. مع‌الوصف امروزه در انگلستان و تاحدی در سایر کشورهای اروپای غربی تغییر مهمی رخ داده است: رابطه میان اتحادیه‌ها و احزاب، میان بیکار اقتصادی و سیاسی به‌طور تجربی وارونه شده است. بدگفته تام‌نیرن (T. Nairn):

بار دیگر - پس از يك دوره طولانی که در آن حزب سیاسی در مرکز بهنه بیکار بود - اتحادیه‌های صنفی در صف مقدم بیکار طبقه کارگر جای گزیده است: محمل‌های به‌قاعده‌نی که جایگاه‌شان همه چیز دیگر را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد».

این چه‌گونه پیش آمده است؟ دلایل کسوف کنونی حزب سیاسی در زمینه‌های سوسیالیستی، و سر برآوردن اتحادیه‌های صنفی همچون گردباد بیکار طبقاتی چیست؟ روشن است که کوشش کنونی در بریتانیا برای درهم کوبیدن استقلال اتحادیه‌های صنفی توسط وضعیت تاریخی ویژه‌ئی تعیین شده است: بحران معاصر امپریالیسم بریتانیا، کوشش در جهت حل بحران به‌خرج طبقه کارگر، در آمدن «حزب کارگر» در نقش اعتصاب‌شکن آشکار. گویا بریتانیا تنها نمونه‌ئی مفرط از این نوع گرایش‌های عام در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته است. حزب سیاسی انقلابی يك روبروئی غیرطبیعی و قراردادی است - يك سازمان داوطلبانه است که در جهت مخالف گرایش جاری جامعه ایجاد می‌شود. حزب، درست از این رو که در ماهیت سیستم اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری نهاده نیست، می‌تواند آن را قاطعانه از میان بردارد. ساخت آغازین حزب رو به‌آینده دارد: از این‌روست که می‌تواند جامعه را سراپا انقلابی سازد. ولی عکس این نیز درست است. از آن‌جا که حزب بیشتر [از اتحادیه صنفی] «مصنوعی» است و توسط شرایط اجتماعی

تولید و تجدید تولید نمی‌شود می‌تواند درسته در جامعه تحلیل رود تا آن‌جا که اصلاً به‌عنوان يك نیروی انفکاک‌ی وجود نداشته باشد. هر جا که پیکار سیاسی جامعه سرمایه‌داری برای مدتی پهنه پیروزی ناسزاوار بورروائی شده است، همانند بریتانیا و آلمان غربی امروزی - یعنی جاهانی که «وحدت کلمه» یکنواخت (monolithic Consensus)، نفوذ هرگونه گزینه سوسیالیستی را در سطح ملی منتفی می‌سازد - احزاب سنتی جب صرفاً تبدیل به کارگزاران وضع موجود می‌شوند. درجه انحطاط آن‌ها معادل عکس توان‌شان برای دگرگونی اجتماعی است.

در عوض، اتحادیه‌های صنفی هیچ‌گاه نمی‌توانند به‌الائرتین سطح فعالیت يك حزب سیاسی نائل آیند. و باز، درست به‌همان دلیل، اتحادیه‌ها هیچ‌گاه به‌نازل‌ترین سطح فعالیت يك حزب سیاسی - به‌کلی جذب شدن در سیستم - سقوط نمی‌کنند. زیرا کارکرد آن‌ها ریشه در سازمان طبیعی خود سرمایه‌داری دارد - در بازار کار. نتیجه این است که کرخت کردن و از میان برداشتن کامل اتحادیه‌ها دشوارتر است، زیرا این‌ها خودبه‌خود از بطن خود سیستم اقتصادی برمی‌آیند. تا زمانی که طبقات وجود دارند - و دیگر همه می‌پذیرند که امروزه در غرب طبقات به‌همان اندازه گذشته وجود دارند - تعارض طبقاتی هم خواهد بود. هر جا که بازتاب سیاسی این تعارض وجود نداشته باشد، ابتدائی‌ترین شکل آن - پیکار اقتصادی - است که زنده خواهد ماند. این آخرین کانون پیکار طبقاتی، عارضه همیشگی جامعه‌ئی است که خود را وقف افسانه هماهنگی جامعه بی‌طبقه و صلح اجتماعی کرده است. حتی امروزه نیز اعتصابات، رسوائی ایدئولوژیک سیستم است. لکن، اخیراً نیازهای اقتصادی فوری و ضروری لزوم از میان برداشتن عملی اتحادیه‌های صنفی را مطرح ساخته است. نیازهای سرمایه‌داری نوین - لزوم کنترل تورم، برنامه‌ریزی درازمدت، گسترش بازارهای خارجی - به‌حمله سیاسی علیه استقلال اتحادیه‌های صنفی در چند کشور غربی منجر شده است. این حمله در بریتانیا در مقایسه با کشورهای غربی دیگر، بیشتر پیش رفته است و امروز جنبش اتحادیه‌های صنفی بریتانیا با بزرگترین خطر در تاریخش مواجه است.

بسیج منظم کنونی برای درهم شکستن اتحادیه‌های صنفی همچون يك نیروی مستقل به‌گونه کاملاً قاطعانه‌ئی ارزش خلاق و نقش غیرقابل جایگزین‌شان را در يك جنبش سوسیالیستی نشان می‌دهد. حال که حدود

خارجی عمل اتحادیه‌ها را نشان دادیم لازمست که ارزش ویژه و میزان کارآئی‌اش را در زمینه خودش مطرح کنیم. این که چه چیزهایی در بیکار کنونی میان دولت و اتحادیه‌ها در معرض خطر است از این طریق روشن خواهد شد.<sup>۱۳</sup>

۱. امروزه اتحادیه‌های صنفی دیگر قادر نیستند که سهم دستمزدها را در درآمد ملی به اندازه‌ی معتناهی افزایش دهند. همه بررسی‌های سال‌های اخیر نشان داده است که نسبت کل «سود - اجاره - بهره» به کل دستمزد در انگلستان و سایر کشورهای سرمایه‌داری در طول چند دهه گذشته به‌طور متوسط ثابت مانده است. این واقعیت شگفت‌انگیز نیست: این، نتیجه‌ی ضروری ساخت قدرت در يك جامعه سرمایه‌داری است، و فقط وقتی تغییر می‌یابد که يك انقلاب سیاسی خود این ساخت را براندازد. این بدان معنی نیست که عمل اتحادیه‌ی صنفی برابر با کار بی‌سرانجام سیزیف ( و صخره‌اش) باشد. بلکه برعکس، فشار اتحادیه صنفی برای دستمزد بیشتر باعث افزایش باروری می‌شود، از این رو سهم ثابتی از تولید خالص ملی، سطح زندگی بهتری برای طبقه کارگر فراهم می‌سازد.<sup>۱۴</sup> این همان «پایگاه» به‌سختی ساخته شده‌ی است که حاصل مقاومت طبقه کارگر در سیستمی با استثمار دائمی و شدید می‌باشد. درست همین پایگاه امروز در معرض خطر است. کوشش جهت دست‌بند زدن به اتحادیه‌ها کوششی است برای به‌دست آوردن سهمی بیشتر از درآمد ملی برای سود در مقایسه با دستمزد - و تحمیل تنزل نسبی درآمد به طبقه کارگر. در انگلستان، هزینه گزاف سیستم امپراطوری پوسیده - چه از لحاظ نظامی و سیاسی و چه از لحاظ مالی - این را برای طبقه مسلط جالب‌ترین چاره سیاسی کرده است. از این رو اگر سازمان‌های صنفی طبقه کارگر را از چنگش بدر آورند این طبقه با شکست و پس‌روی تاریخی مواجه خواهد بود.

۲. اتحادیه‌های صنفی اسلحه بیکار اقتصادی است، که اساساً برای عمل سیاسی تهاجمی مناسب نیست. این بدان معنی نیست که اتحادیه‌ها هیچ اهمیت سیاسی ندارند. هیچ چیز بیشتر از این نمی‌تواند از واقعیت دور باشد. هویت اجتماعی - سیاسی طبقه کارگر اروپائی نخست در اتحادیه‌های صنفی‌اش متجلی است. فقط از طریق نهادهای دستجمعی‌اش است که طبقه کارگر وجود خود را همچون يك طبقه تجربه می‌کند، و اساسی‌ترین این نهادها

اتحادیه صنفی است. طبقه کارگر در خارج از این نهادهای تاریخی خود هویتی کاملاً بی اثر دارد، غیر قابل نفوذ حتی نسبت به خودش. طبقه کارگر از طریق شغل، آداب و رسوم، و فرهنگش از بقیه جامعه جداست ولی گروه جوش یافته‌نی‌د؛ که قادر به هر عمل اجتماعی باشد نیست. برای آن که قادر به چنین عملی شود باید هم چون يك طبقه، به خود آگاه باشد - و فقط در سازمان‌های معینی است که می‌تواند چنین شود، سازمان‌هایی که علیه خود سیستم اجتماعی می‌آفریند، علیه سیستمی که خود در آن مندرج است. وجود صرف اتحادیه صنفی، صرف‌نظر از این که درجه سازشکاری رهبران اتحادیه چه اندازه باشد، عملاً مبین شکاف پرنشدنی میان سرمایه و کار در يك جامعه مبتنی بر بازار است، اتحادیه تجسم پاسخ منفی طبقه کارگر به ادغام شدنش در سرمایه‌داری بر مبنای اصول آن است. از این رو اتحادیه‌های صنفی همه جا ایجادکننده آگاهی طبقه - کارگر است - یعنی هوشیاری در مورد هویت جداگانه پرولتاریا همچون يك نیروی اجتماعی با منافع صنفی ویژه خود. این با آگاهی سوسیالیستی - یعنی دید و اراده تفوق طلب برای آفرینش سازمان اجتماعی نوین که تنها يك حزب انقلابی می‌تواند آن را بیافریند - برابر نیست. ولی این يك، گامی ضروری به سوی دیگریست. حتی در غیر سیاسی‌ترین اتحادیه‌های صنفی شواهد تجربی روشنی برای این نقش سیاسی «تدارکی» می‌توان یافت. اگر بتوان دلیل وفاداری انتخاباتی دوسوم طبقه کارگر انگلستان به حزب کارگر را به يك عامل تنزل داد، این عامل همانا عضو بودن اتحادیه‌ها در حزب کارگر است. در اینجا اتحادیه‌ها به روشنی واسطه‌نی است که حزب هویتش را از طبقه به دست می‌آورد؛ يك سوم دیگر طبقه که به حزب محافظه‌کار رأی می‌دهد اکثراً عضو اتحادیه نیست - جز این جنبه از هیچ لحاظ اجتماعی قابل ذکری با دوسوم بقیه فرقی ندارد. منطبق این پیوند سنتی امروزه آشکارا خود مسئله‌نی است، واقعیتی که پر از نتایج سیاسی بالقوه است. ولی خود پیوند درستی گفته مارکس را درباره رابطه متقابل میان بیکار سیاسی و صنعتی نشان می‌دهد:

هدف نهائی جنبش سیاسی طبقه کارگر طبیعتاً تسخیر قدرت برای طبقه است؛ برای این منظور يك سازمان قبلی طبقه کارگر طبیعتاً لازم است، سازمانی که به درجه معینی از تکامل رسیده، از درون نیروهای اقتصادی رشد می‌کند... همه جا جنبش سیاسی از درون

جنبش اقتصادی پراکنده کارگران سر برمی آورد، جنبش سیاسی طبقه آن جنبشی است که می‌کوشد هدف‌هایش را در شکل عمومی متحقق سازد، آن شکلی که از لحاظ معنی اجتماعی عام دارای نیروی غیرقابل مقاومت است. هرچند لازمه این جنبش‌ها درجه معینی از رشد سازمانی است اما خود جنبش‌ها نیز به نوبه خود وسیله‌نی برای تکامل سازمان‌یابی است.<sup>۱۶</sup>

بنابراین آنچه با سلب آزادی جنبش اتحادیه‌نی در معرض خطر است هویت و حافظه طبقه کارگر همچون يك نیروی مستقل می‌باشد. خطر انقیاد اتحادیه‌های صنفی توسط دولت در نهایت خطر از بین رفتن آگاهی طبقه - کارگر [به معنای بالا] است. کوشش در جهت سلب آزادی از اتحادیه‌ها در تحلیل نهائی عبارتست از کوششی در جهت آفریدن يك کلیت اجتماعی هندسی و تهی شده - همان تعبیه یکنواخت «جامعه يك بعدی» مارکوزه<sup>۱۷</sup>. اگر قرار است سوسیالیسم آینده‌نی در بریتانیا داشته باشد باید در مقابل این کوشش مقاومت کرد.

## آینده

از هر دیدگاه سوسیالیستی که به جنبش اتحادیه‌نی [انگلستان] بنگریم می‌بینیم که بسیار ناکامل است. ولی روشن است که این جنبش تنها وقتی می‌تواند اصلاح شود که حق ابتدائی آزادی وجود را داشته باشد. اگر این را مفروض گیریم باید برسید: خصلت کنونی اتحادیه‌گرایی انگلیسی نیاز به چه تغییراتی دارد؟

## ۱. پیکارجویی صنعتی

امروزه اکثر اتحادیه‌های صنفی بریتانیا کهنه و دیوانسالارانه (بورکراتیک) است. آن‌ها از اعتماد بی‌چون و چرای اعضاء‌شان برخوردار نیستند. شرکت تعداد کمی از اعضاء در انتخابات اتحادیه - تنها وسیله صوری که اعضاء برای کنترل کارکنان اتحادیه دارند - زبان زد است؛ دست‌راستی بودن و میان‌حال بودن بسیاری از رهبران اتحادیه‌های صنفی هم علت این وضع است

هم معلول آن. مسلماً درست نیست که قانون جبریی به نام «قانون آهنین الیگارش» وجود دارد که به طور اجتناب ناپذیری یک بوروکراسی اتحادیه‌نی آمرانه می‌آفریند که در برابر نیازهای اعضا بی‌تفاوت است. این مفهوم صرفاً همان چیزی است که الوین گولدنر (Alvin Gouldner) «عوارض متافیزیکی بوروکراسی» می‌نامد<sup>۱۸</sup>. هیچ دلیل اساسی وجود ندارد که اتحادیه‌های صنفی، هر اندازه بزرگ، نتوانند از یک دموکراسی با شرکت وسیع اعضا و متکی بر حق پرس‌وجوی آنان برخوردار باشند: این که اتحادیه‌ها چنین دموکراسی را معمولاً به دست نمی‌آورند ناشی از ضرورت‌های کورسازمان‌یابی در مقیاس بزرگ نیست بلکه ناشی از محیط سیاسی است که در آن فعالیت می‌کنند. به عبارت دیگر، فقدان دموکراسی در اتحادیه‌های صنفی را باید به کومک ماهیت سیستمی فهمید که آن‌ها در آن مندرجند: سرمایه‌داری.

زیرا در جامعه سرمایه‌داری قاعده این است که هر نهادی یا رفرمی که برای یا توسط طبقه کارگر ایجاد می‌شود، می‌تواند درست از همان راه تبدیل به سلاحی علیه خود طبقه کارگر شود - و مکمل این قاعده این است که طبقه مسلط همواره فشاری در جهت تحقق این هدف وارد می‌سازد. در اینجا یک بازگشت‌پذیری اجتماعی دائمی موجود است. دلیلش این است که هرگونه کوشش برای پیش بردن آرمان طبقه کارگر یا به دست آوردن کنترل برای آن، مستلزم به دست آوردن کنترل بر آن، در شکل سازمان‌های دستجمعی، چه از نوع شرکت تعاونی اتحادیه‌نی و چه از نوع حزب سیاسی، می‌باشد. شرط صنفی شدن - یا سیاسی شدن - طبقه کارگر آفرینش نهادهائی است که یک جنبه آن‌ها کنترل طبقه است، کنترلی که ضرورت هرگونه عمل انضباط یافته می‌باشد. البته جنبه دیگر این است که آن‌ها به همان اعتبار در حکم رهائی طبقه نیز هستند. طبقه کارگر فقط وقتی به طور مشخص آزاد است که بتواند علیه سیستمی که وی را استثمار می‌کند بیکار کند<sup>۱۹</sup>. و تنها در نهادهای دستجمعی می‌تواند چنین کند: وحدت او قدرتش است، و از این رو آزادیش. ولی درست دقیقاً از آنجا که این وحدت مستلزم سازمان با انضباط است، تسخیر سازمان وی به منظور پایدار ساختن سیستم هدف طبیعی سرمایه‌داری می‌شود. سپس سازمان می‌تواند وسیله مبارزه علیه همان هدف‌هائی شود که برای رسیدن بدان‌ها ایجاد شده بود. درست این ابهام -



تبدیل قدرت برای طبقه به قدرت بر طبقه - است که سازمان‌های کارگری را بهترین سلاح ضدکارگری می‌سازد. از این رو امروزه بسیاری از اتحادیه‌های صنفی انگلستان، درست به خاطر فقدان دموکراسی در آن‌ها، نقش عینی وابسته ساختن طبقه کارگر به سرمایه‌داری را ایفاء می‌کنند. رهبران اتحادیه‌ها که با آن شوالیه‌گری و خان‌بازی مسخره‌شان مظهر مجسم این مکانیسم‌اند به‌حدی معروفند که نیازی به بحث درباره‌شان نیست. این رهبری‌ها صرفاً به‌عنوان تسمه‌های انتقالی سرمایه‌داری در پرولتاریا عمل می‌کنند. ولسی در ضمن به‌خاطر ماهیت تناقض‌دار اتحادیه‌گرایی - هم‌چون مؤلفه‌نی از سرمایه‌داری که نیز بنا به‌ماهیتش متعارض با آن است - حتی بدترین اتحادیه‌ها معمولاً تنها سازمان‌های انطباق به‌وضع موجود نیستند. اگر چنین می‌بودند در درازمدت با بدست نیاروردن بهبودهای اقتصادی، اعضای‌شان را از دست می‌دادند. بنابراین غلط است که اتحادیه‌های صنفی دست‌راستی را، چنان که معروف است، صرفاً به‌عنوان «آشنش‌های انقلاب» تلقی کنیم. این اتحادیه‌ها نقش دوگانه‌ئی دارند، هم اعضای‌شان را به‌سیستم زنجیر می‌کنند و هم برای‌شان بهبودی‌های محدودی در چارچوب سیستم به‌دست می‌آورند. در بریتانیا، تقریباً نصف افزایش‌های دستمزدی واقعی هر سال توسط مذاکرات شورای مرکزی اتحادیه‌ها به‌دست می‌آید.

حال که این را گفتیم باید این را نیز گفت که نصف دیگر افزایش‌های سالانه دستمزد نه توسط دستگاه‌های مرکزی اتحادیه‌های صنفی بلکه توسط پیکارجوئی معتمدین محلی - که معمولاً مرزبندی‌های اتحادیه‌ها را زیرپا می‌گذارند و از دستورهای تشکیلاتی اتحادیه سرپیچی می‌کنند - بدست می‌آید. امروز در انگلستان نود درصد اعتصابات غیررسمی است. نقش روزافزون معتمدین در پیکار طبقاتی امروزی نتیجه اجتناب‌ناپذیر فقدان فراخوان‌پذیری و دموکراسی در اتحادیه‌های اصلی است. زیرا در جامعه سرمایه‌داری پیکار طبقاتی را نمی‌توان کاملاً خفه کرد: پیکار به‌گونه طبیعی از خود عمل‌کرد سیستم برمی‌خیزد. هر وقت که کارکرد اتحادیه صنفی توسط رهبری آن انجام نپذیرد، تعارض میان سرمایه و کار صرفاً پله به‌پله از بالا به‌کارخانه و کف آن جابه‌جا می‌شود و معتمد آن را «به‌چنگ می‌گیرد». اختناق دیوانسالارانه در اتحادیه - که معلول تسخیر آن از بالا توسط محیط سرمایه‌داری است - روی‌هم‌رفته منجر به‌شورش از پائین می‌شود که کارش

باز گرداندن وضعیتی است که باید می‌بود - اوضاع طبیعی برای پیکاری که در سرشت سازمان‌بندی سرمایه‌داری نهفته است. رشد و پیکارجویی معتمدین نشانه این فشار بازداشتنی است. همه سوسیالیست‌ها باید از این رسد استقبال کنند و از آزادی عمل معتمدین دفاع. تفتیش عقاید بسیاری از معتمدین دقیقاً دلیل مؤثر بودن پیکار آن‌ها علیه سیستم سرمایه‌داری و واسطه‌هایش در جنبش اتحادیه‌نی است. ولی اشتباه است که آن‌ها را همچون برابر نهادۀ اتحادیه‌های صنفی بگیریم. چیزی که پدیده معتمدین نشان می‌دهد این است که پیکار برای اتحادیه‌های پیکارجوتر، در درازمدت پیکار برای اتحادیه‌های دموکراتیک‌تر نیز می‌باشد. البته در کوتاه مدت دموکراتیک ساختن اتحادیه‌ها، از آنجا که اعضای اتحادیه‌ها غالباً [درجه آگاهی] «سیاسی» شان کمتر از رهبران‌شان است، ممکن‌ست منجر به از دست رفتن مواضع محلی گروه‌های چپ شود. ولی این سطح پائین آگاهی، خود معلول نوع رهبری رایج امروزی است - رهبری میانحال، سلطه‌جو و نان به‌نرخ روز خور. آزادی بیشتر برای برخوردنظری در جنبش اتحادیه‌نی الزاماً طبقه‌کارگری می‌آفریند که بیشتر متکی به خود است، و از این رو در درازمدت بی‌شک به‌نفع گرایش‌های پیکارجوی چپ خواهد بود. زیرا روشن است که برای به‌دست آوردن افزایش دستمزد از لحاظ صنعتی، پیکارجویی خیلی مؤثرتر از سازش طبقاتی می‌باشد. بنابراین، رقابت عادلانه و آشکار برای مناصب اتحادیه الزاماً به‌نفع گرایش‌های چپ خواهد بود.

پس پیکار اقتصادی که هدف سنتی اتحادیه‌گرایی بوده است امروز باید با پیکار برای برگرداندن اختیار اتحادیه‌ها به‌اعضاءشان گره بخورد. هر يك، شرط آن دیگری است. پیکار برای اتحادیه دموکراتیک و پیکارجو پیکاری است علیه نفوذ و تسلط سرمایه‌داری در جنبش اتحادیه‌نی.

## ۲. منطق سیاسی

---

اتحادیه‌های صنفی از لحاظ تاریخی همواره برای شرایط بهتر فروش نیروی کار چانه زده‌اند؛ آن‌ها قادر نبوده‌اند که وجود خود بازار کار را مورد

سئوال فرار دهند. لکن امروز رابطه میان پیکار «سیاسی» و پیکار «اقتصادی» تغییر یافته است. بیدایش انگیزه‌ئی دولتی جهت تحمیل يك سیاست درآمدی مرکزیت‌یافته یکی از مهمترین ویژگی‌های سرمایه‌داری معاصر است. اثر این سیاست این است که مجموعه‌ای از مسائل و اختلافات محلی را به صورت پیکاری در سطح ملی بر سر توزیع اضافه [ارزش] اقتصادی ممکن می‌سازد. سیاست درآمدی امروزه ماهیت سرمایه‌داری را به عنوان يك سیستم بالقوه شفاف، به گونه‌ای که پیش‌تر از آن هیچ گاه نبود آشکار می‌سازد. بدینسان توزیع خالص اضافه [ارزش] میان کل دستمزد و کل سود می‌تواند به نحوی بسیار روشن‌تر و خطاناپذیرتر نمایان شود. بدین معنی مذاکره درباره دستمزد می‌تواند به خودی خودموردی برای از میان برداشتن «برده‌داری دستمزدی» گردد. از این رو به جای خواست‌های محلی منفرد و پراکنده پیکاری سرتاسری بر سر نحوه توزیع اضافه [ارزش] امکان‌پذیر می‌شود. درستی این نظر در مورد انگلستان، در مقایسه با کشورهای دیگر حتی بیش‌تر است. زیرا کل وضعیت تاریخی ما امروزه تحت‌الشعاع کوشش حکومت حزب کارگر برای درهم کوبیدن خواست‌های اقتصادی اتحادیه‌های صنفی قرار گرفته است که هدف از آن تأمین مخارج يك موضع‌گیری سیاسی در حفظ سیستم نظامی و مالی امپریالیسم انگلستان است: حضور در شرق سونز، صدور سرمایه، حفظ اعتبار پوند. اتحادیه‌های صنفی تنها وقتی می‌توانند به‌طور مؤثر پاسخ این حمله را با حمله متقابل بدهند که برنامه‌های سیاسی دولت را رد کنند، و برای سیاست‌های سوسیالیستی که قطب مخالف سیاست‌های دولت است مبارزه کنند. امروز پیکار اتحادیه‌ئی الزاماً يك پیکار سیاسی است. از این پس، این هر دو نوع پیکار حتی بطور موقتی نیز تفکیک‌ناپذیرند.

آیا این بدان معنی است که اتحادیه‌های صنفی، صرف‌نظر از آنچه در بالا گفته شد، می‌توانند یا باید به‌عنوان عوامل سیاسی عمل کنند؟ نه. اثرگذاری آن‌ها در زمینه دیگریست. عامل جدید این است که امروزه خواست‌های اقتصادی سنتی آن‌ها چه بخواهند و چه نخواهند، يك بعد سیاسی بلاواسطه دارد. این، «منطق» پیکار صنعتی آن‌هاست. ولی این منطق تنها توسط يك حزب سیاسی می‌تواند پیروزمندانه تعقیب شود. پی‌آمدهای این، امروزه بسیار اساسی است. اکثریت بزرگ اعضاء فعال اتحادیه‌های انگلستان به «حزب کارگر» وابسته‌اند - درست همان حزبی که امروزه می‌کوشد از عمل آن‌ها

جلوگیری کند و استقلالشان را درهم کوبد. آیا این تناقض عظیم می‌تواند برای همیشه دوام بیاورد؟ تا کی اتحادیه‌ها می‌توانند به‌پرورار کردن جلاشدان ادامه دهند؟ تنها آینده می‌تواند این را پاسخ گوید. ولی روشن است که اگر حزب کارگر روس کنونی‌اش را به‌جدیت تعقیب کند عاقبت «روز حسابرسی» فرا خواهد رسید. آن‌گاه کل مسألهٔ گروه سیاسی جنبش اتحادیه‌نی از نو طرح خواهد شد. آیا جنبش، شیوهٔ اتحادیه‌گرایی غیرحزبی «تجارتی» را اتخاذ خواهد کرد؟ آیا گروه سیاسی کنونی‌اش را تغییر خواهد داد؟ آیا حامی نهادهای سیاسی نوینی خواهد شد، همان گونه که زمانی حامی «حزب کارگر» گشت؟ این پرسش‌ها، درست بر فراز افق و در پشت هر دعوای صنعتی در انگلستان در انتظار پاسخ است.



۱. L'Ordine nuovo, Turin 1919-20.

۲. رجوع کنید به‌مفالهٔ «ری اندرسن»: 'Origins of the present crisis' در کتاب  
Towards socialism, Fontana, 1965.

۳. نمونهٔ کلاسیک توسل به‌اعتصاب عمومی جهت مقابله با کودنای نظامی که رژیم Goulart را سرنگون ساخت در سال ۱۹۶۴ در ریودوژانیرو Rio de Janeiro اتفاق افتاد. اعتصاب عمومی صرفاً منجر بدین شد که کارگرانی که در منطقه‌های حومه‌نی شهر زندگی می‌کردند نتوانند به‌درون شهر بیایند و علیه توطئه کودتا بسیج شوند.

۴. لنین «چه باید کرد».

۵. همانجا.

۶. رجوع کنید به‌ماخذ ذکر شده در زیرنویس شماره ۲.

۷. لنین «چه باید کرد».

۸. رجوع کنید به‌کتاب John Steuben به‌نام strike strategy - بهترین گزارش دربارهٔ مبارزه علیه آدمکشان و جنگ صنعتی توسط کارفرمایان. این بهترین مأخذی است که برای استفاده اعتصاب‌کنندگان تاکنون نگاشته شده است.

۹. کتاب General strike توسط Julian Symon.

۱۰. کتاب The Twilight of Imperial Russia, تألیف R.D. Charques.

۱۱. رجوع کنید به‌مقالهٔ «ماهیت حزب کارگر» در کتاب Towards Socialism.

۱۲. رجوع کنید به‌مقالهٔ The Withering Away of Class-A contemporary Myth در کتاب  
Towards socialism.

۱۳. البته اتحادیه‌های صنفی باید استقلال خود را در سوسیالیسم نیز حفظ کنند. لنین در دهمین کنگره حزب در سال ۱۹۲۱ در بحث معروف باتروتسکی و بوخارین دربارهٔ این مسأله مؤکداً از حقوق اتحادیه‌های صنفی دفاع می‌کند. وی معتقد بود که اتحادیه‌های صنفی باید در دفاع از کارگران هم مقابل سیاست‌های ویژهٔ دولت، سیاست‌هایی که از سازش‌های سیاسی میان منافع طبقهٔ کارگر و دهقان نتیجه می‌شود، و هم مقابل خودسری دیوانسالاران در تحقق سیاست‌های دولت آزاد

باشد. از دیدگاه نوریک، فرض بر این است که سوسیالیسم نه یک پراتیک یکتاگرایانه بلکه هم از لحاظ نهادی و هم از لحاظ عملی نوعی وحدت در کثرت است. لکن، ماهیت اتحادیه‌های صنفی در یک جامعه سوسیالیستی در مقایسه با جامعه سرمایه‌داری تا اندازه‌ای فرق می‌کند (لنین آن‌ها را همچون «سازمان‌های آموزش و پرورش... مدرسه‌های تعلیم شیوه‌های اداره، مدرسه‌های مدیریت، مدرسه‌های کمونیسم» تریخ کرده است) که در اینجا از بحث پیرامون این پرسش مهم صرف‌نظر شده است. کتاب ایساک دویچر (Isaac Deutscher) به نام *Soviet Trade Unions, London, 1960* شامل توضیحات قابل تحسینی درباره مباحثه اتحادیه صنفی در روسیه سال‌های بیست (۱۹۲۰) است.

۱۴. این نافی آن دوره‌های تاریخی نیست که در آن‌ها کمبود [نیروی] کار و رقابت متقابل سرمایه‌داری می‌تواند همان اثر را داشته باشد حتی زمانی که جنبش اتحادیه‌نی به‌زنجیر کشیده شده است. برای نمونه، اقتصاد آلمان دوران نازی. ولی در دراز مدت، فشار اتحادیه‌های صنفی برای استغال کامل بوده است که از طریق نظارت دائمی بر رشد قدرت تولیدی مانع رکود اقتصادی شده است.

۱۵. برای توضیح درباره مفهوم «گروه جوش‌یافته» رجوع کنید به مقاله A. Gorz در *New Left Review*، شماره ۳۷.

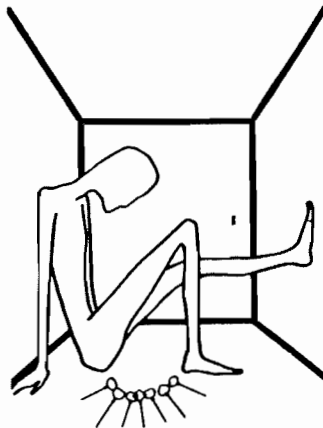
۱۶. نامه به بلته (Bolte)، ۱۸۷۰.

۱۷. «انسان یک بعدی»، لندن، ۱۹۶۴.

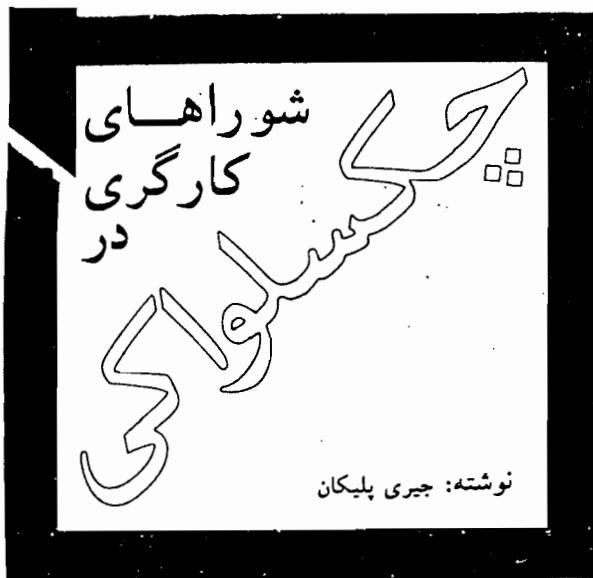
۱۸. رجوع کنید به مقاله: *The Metaphysical pathos of Bureaucracy* نوشته Alvin Gouldner در کتاب: *Complex Organizations, USA, 1964*.

۱۹. برای توضیح این پرسش رجوع کنید به مقاله سارتر (J.P. Sartre) به نام *Les Communistes et la Paix*.

۲۰. این نیز را Robin Blackburn در مقاله‌اش به نام «نوسرمایه‌داری» در کتاب *Towards socialism* طرح کرده است.







جیری پلیکان عضو پیشین کمیته مرکزی حزب کمونیست چکسلواکی، مسئول رادیو تلویزیون آن کشور، پس از تجاوز شوروی به خاک کشورش با آن مخالفت وززید و ناچار از مهاجرت شد. او اکنون در ایتالیا می زید و نماینده پارلمان اروپا از شهر رم بوده است.

یکی از تناقضات در رویارویی ایدئولوژیک میان کشورهای شرق و غرب اروپا آن است که در غرب پیش از شوراهائی که خود را جوامع سوسیالیست می خوانند، بحث و تبادل نظر برسر کنترل کارگری و مشارکت آن ها در مدیریت اقتصاد به چشم می خورد. اما، این مسأله اتفاقی نیست. برای هواداران سوسیالیسم «نوع شوروی» مسأله بسیار ساده است. طبق نظر آن ها، وقتی قدرت به طبقه کارگر تعلق دارد حزب کمونیست نمایندگی آن را می کند، طبقه از طریق این حزب به اعمال قدرت خود می پردازد. به این دلیل، در نظام سوسیالیسم، حزب کمونیست باید قدرت را در انحصار داشته و دولت، سیاست، اقتصاد و ایدئولوژی طبقه را به پیش برد. به این ترتیب حزب دولت را رهبری و درباره «برنامه های اقتصادی»، که دولت با

تقسیم وظائف تولیدی مشخص میان یکایک موسسات به اجرا می گذارد، تصمیم می گیرد. حزب، مجریان و ناظرین - وزرا، معاونین، مدیران کارخانه و پهران اتحادیه ها - برنامه را تعیین می کند. بنابراین، هر عمل انجام شده به دست نمایندگان طبقه کارگر، برای کارگران است. پس مشارکت کارگران و خود - گردانی چرا باید باشد؟ شورای کارگری برای چیست؟ انتخابات دموکراتیک و دیگر اشکال مستقیم دموکراسی برای چه؟ از نظر هواداران سوسیالیسم «نوع شوروی» همه اینها انحرافی، «تجدید نظر طلبی»، «چپ گرایی» و در نهایت «دشمنی با طبقه کارگر» است. بر اساس گفته های این هواداران، منافع حیاتی طبقه کارگر در کار کردن، افزایش تولید و پیشبرد برنامه های اقتصادی، معقولاته طرح ریزی شده از سوی رهبران، نهفته است.

شاید بتوان مسأله را کمی خلاصه کرد؛ چنان که می دانیم کلیه کشورهای اروپای شرقی با پذیرش (یا بهتر بگوئیم تحمیل شده به آنها) سوسیالیسم «نوع شوروی»، تقریباً پیرو نکات مطروحه در فوق بوده اند. نتیجه آن - به جز دیگر جنبه های منفی اش - غیرسیاسی شدن کارگران و بوروکراتیک شدن هر چه پیش تر نظام بوده است. نمونه جدی و خاص آن چکسلواکی است که طبقه کارگرش با برخورداری از سنت های دیرین در مبارزات انقلابی، دموکراتیک، آماده ترین و بالغ ترین جامعه برای ساختمان نظام سوسیالیسم بود.

## شاخص های بحران

به علاوه، چکسلواکی نمونه جالبی است برای مطالعه درباره ساختمان جامعه سوسیالیسم، زیرا ساخت اقتصادی و اجتماعی این کشور صنعتی، به کشورهای اروپای غربی نزدیک تر است.

در حقیقت، هیچ کشوری در اروپا، خواه مرکزی یا شرقی، زمینه ای مناسب تر و آماده تر از چکسلواکی ۱۹۴۵ برای ساختمان سوسیالیسم نداشت. به رغم دیگر کشورهای اروپای شرقی، چکسلواکی از دهه ۱۹۱۸ تا دهه ۱۹۳۸، دارای دموکراسی پارلمانی بورژوازی، آزادی های دموکراتیک، حزب کمونیست قانونی کاملاً نیرومند (cpcz)، دیگر احزاب همکار با حزب کمونیست و دارای نماینده در دولت، اتحادیه های بزرگ صنفی، کارگران برخوردار از سطح علمی بالا و آگاه به مسائل سیاسی، بود.

سال های اشغال چکسلواکی به دست نازی ها، ۱۹۳۹-۴۵، و آزاد شدن کشور به دست ارتش شوروی، توانائی انقلابی توده و حیثیت حزب کمونیست را بالا برد و نیروهای ارتجاعی را بی اعتبار و در عمل نابود کرد. در دهه ۱۹۴۵، چهار حزب سیاسی - تنها احزاب مجاز - دولت ائتلاف ملی را تشکیل داد هدف اصلی این دولت ملی کردن بخش اعظم صنایع و اصلاح کشاورزی شد. بروز اختلاف نظر بر سر مشی های قابل اتخاذ برای تحقق بخشیدن به این هدف، تلاش گروه های معین دست راستی برای ممانعت به عمل آوردن ایزانجام این کار و کارشکنی در اجرای برنامه، تمایل حزب کمونیست نسبت به تصاحب قدرت برای خود و «حزب رهبر» شدن و فشار - حداکثر نه حداقل - شوروی برای کشاندن چکسلواکی به حوزه زیرنفوذ خود، موجب بروز وقایع فوریه ۱۹۴۸ شد. حزب کمونیست برتری مطلق خود را تثبیت کرد و نه فقط نمایندگان جناح راست که نمایندگان سایر احزاب را نیز که آمادگی خود را برای



همکاری با حزب کمونیست در ساختمان سوسیالیسم اعلام کرده بودند ولی زیر بار قدرت انحصاری آن نمی‌رفتند. درهم کوبید. با این حال، طی سال‌های ۱۹۴۸-۴۹، حزب کمونیست چکسلواکی سعی در ساختمان جامعه سوسیالیستی متفاوت با «نوع شوروی» کرد، یعنی ساختمان جامعه‌ئی منطبق بر واقعیت‌ها و سنت‌های چکسلواکی. در آن زمان، رهبران حزب کمونیست چنین تمایلی را در سخنان خود عنوان و بر «راه مشخص ساختمان سوسیالیسم در چکسلواکی» اصرار کردند. مقایسه این [بخش از] بینش‌های رهبران چکسلواکی آن دوران با بیانی‌ها و نظرات رهبران احزاب کمونیست ایتالیا، فرانسه و دیگر کشورهای سرمایه‌داری جالب است، زیرا هر کس مبهوت تشابه نکات مطروحه در سخنان آن‌ها بر سر این موضوع خواهد شد. تردیدی نیست که موضع‌گیری‌های گاتوالد (Gottwald) یا زاپوتسکی (Zapotocky) در ۱۹۴۸-۴۹، بسیار صادقانه بود، اما، هر دو حد گذار اتحاد شوروی از جامعه‌ئی به عنوان پایگاه جنبش‌های انقلابی به قدرت، بزرگ جهانی شدن را ناچیز گرفتند، قدرت جهانی که اکنون سیاست توسعه‌طلبی، تقسیم جهان با دیگر قدرت‌ها برای گه‌بترش حوزه نفوذ خود و تثبیت فتوحات و منافع «ملی» اش را تعقیب می‌کند. به همین دلیل بود که استالین نتوانست «راه مشخص به سوی سوسیالیسم» را تحمل کند، راهی که بدون تردید به‌رشد سوسیالیسم در کشورهای اروپای شرقی و گسترش آن تا غرب مدد می‌رساند، ولی امتیاز منحصر به «دولت پیشگام» را در معرض خطر یا تردید قرار می‌داد. برای خفه کردن همه این تلاش‌ها در نطفه، او [استالین] چکسلواکی را برگزید، کشوری که علیه تصور سلطه‌جویانه شوروی قیام کرد و موقعیت‌اش نیز در حوزه کشورهای تحت نفوذ [شوروی] به‌طور کامل در عهدنامه یالتا مشخص نبود. حسن تفاهم چکسلواکی، با مبارزات همه هوادارن «راه مشخص به سوی سوسیالیسم» در دیگر کشورهای اروپای شرقی علیه کسانی که تمایل به پذیرش سوسیالیسم «نوع شوروی» و مسکو به عنوان مرکز رهبری بلوک سوسیالیست داشتند، همراه شد.

از این دیدگاه، چکسلواکی در نظر استالین و همدستانش، نه چون کشوری با مناسب‌ترین شرائط برای ساختمان سوسیالیسم واقعی، بلکه - چنان‌که نشان‌دادیم - به‌عکس چون کشوری بلند پرواز برای استقلال و عقاید خود و دارای رهبران باتجربه و متفکران اصیل و توانا در بدعت‌گذاری، ظاهر شد. این اصل، تعیین‌کننده موج ترور، سرکوب، محاکمات سیاسی و قربانی‌هایی شد که تعدادشان از دیگر کشورهای اروپای شرقی فراتر رفت - یعنی طرد صدها تن از رهبران حزب کمونیست و اجرای پیش از ۲۰۰۰ حکم اعدام سال‌های ۵۴ - ۱۹۴۹. با نابود کردن کامل قشری از شخصیت‌های سیاسی، اقتصاددانان، روشنفکران، اعضای اتحادیه‌های حرفه‌ئی، دیپلمات‌ها، به‌ویژه هواداران پیشین، مبارزین جنبش مقاومت در اسپانیا و کسانی که سال‌ها در تبعید به‌سر برده و رابطه‌های بین‌المللی در جنبش کارگران داشتند، رهبری شوروی در هم کوبیدن همیشگی هر تلاش برای ابراز استقلال در مقابل مسکو، هر اصالت ایدئولوژیک و هر روح انتقادی و مبتکر را پایه‌گذاری کرد.

طی دورانی طولانی، شوروی در انجام عمل خود موفق نیز شد. از ۱۹۵۰، راه مشخص به سوی سوسیالیسم در چکسلواکی، لهستان و سایر کشورهای مرکزی و شرقی اروپا پرچیده شد. چکسلواکی همه جنبه‌های سوسیالیسم «نوع شوروی» را - درحقیقت با شوق و ذوقی مبالغه‌آمیز و باطل - با همه نتایج آشنای امرزیش به کار آورد؛ یعنی حزب کمونیست به‌بهای از دست دادن حمایت‌اش، به‌ویژه در میان جوانان، و بروز اختلاف هر چه بیش‌تر در میان

رهبری کاملاً وابسته به صوابدید مسکو و از دست دادن کسانی که در صف مخالفین منفعل، بی‌خیال و دل سرد بودند، بر کل حیات اجتماعی مسلط شد.

چنین است علل بحران‌های ادواری سیاسی، اقتصادی و روحی که ۱۵ سال چکسلواکی را به این سوی و آن سوی کشاند و سرانجام با کنگره سالانه حزب کمونیست چکسلواکی، ژانویه ۱۹۶۸، که سرآغاز حرکت «جریان نوین» یا «بهارپراگ» شد، خاتمه یافت. حتی اگر ناظرین خارجی هم از این حرکت در تعجب مانده باشند، واقعیت آن است که طی سال‌ها، ستیزها در حال نطفه بستن و راه حل‌ها، در حال رشد بود و خواست دگرگونی از آسمان نازل نشد. واقعیت دیگر آن است که دیگر کشورهای سوسیالیستی نیز دستخوش تحولاتی مشابه طغیان‌های ۱۹۵۶ مجارستان و لهستان و نیز طغیان مجدد لهستان در ۷۱-۱۹۷۰ - یا بحران‌های کوتاه مدت و بدون راه حل شدند. به همین دلیل است که تجربه ۱۹۶۸ چکسلواکی، در یک لحظه پدیده‌ی مشخص و مقتضی با مشخصه‌های ویژه این کشور شد، و در لحظه‌ی دیگر پدیده‌ی کلی و قابل انطباق بر دیگر کشورهای سوسیالیستی را به‌نمایش گذارد.

### نقش طبقه کارگر

روایت است که «بهارپراگ» با «کودتا در کاخ» به دلیل تغییر دبیر اول حزب کمونیست چکسلواکی و تغییرات جزئی دیگر در مشی‌های رهبری کشور، آغاز شد. بعضی از مخالفین نووتنی (Novotny) نیز خواهان خاتمه کار در همین حد بودند. اما، اغلب دگرگونی‌های کشورهای اروپای شرقی در اصل به دلالتی خاص از جمله، غیرقابل تحمل شدن شرایط، رخ نموده‌اند. پس از برکناری دبیر اول حزب، همه «اشتباهات» و «نواقص» برگرد آورده شد، بدون آن که نظام دستخوش دگرگونی واقعی شود. نهایت دگرگونی که رهبری شوروی توانائی تحمل آن را داشت، همین بود. اما، رهبران جریان نوین چکسلواکی خواهان تحکم بخشیدن به سوسیالیسم از طریق انهدام علل بنیادی «نواقص» و باز گرداندن قدرت به توده بودند. برای بیان خواست توده، آن‌ها به حمایت توده در مقابل مقاومت و تحریک‌ناپذیری دستگاه حاکمه و نیروهای محافظه‌کار و فاقد بینش، کسانی که متوجه به‌خطر افتادن منافع‌شان شده بودند، احتیاج داشتند.

عده‌ی از نویسندگان غرب ماهیت واقعی «بهارپراگ» را با تأکید بیش از حد بر فعالیت روشنفکران و دانشجویان، تحریف کردند. درست است که روشنفکران آماده‌ترین نیروها برای ایجاد دگرگونی، از طریق برخورد با بوروکراسی حزبی، بودند (بارزترین دوران آن نیز چهارمین کنگره نویسندگان، ژوئن ۱۹۶۷، بود) و با توجه به امتیازاتی که در آزادی بیان داشتند، در مبارزه خود پیروز هم شدند. اما، ضروری و صحیح است که یادآور نقش ویژه متفکران چک و اسلواک نیز در حیات اجتماعی کشور باشیم، زیرا آنها همواره احساسات مردم را بیش‌تر درک کرده و مدافع آن‌ها در کار و فعالیت سیاسی بودند. همان‌طور که نشان دادیم با استقرار نظام بوروکراتیک طبقه کارگر غیرسیاسی شد و قبل از حرکت دوباره، برای مدتی بس طولانی تمایلی از خود نشان نداد. علت چنین واکنشی نیرنگ‌های گذشته، عدم اعتماد به رهبران سیاسی سر برآورده از دستگاه دولت و عدم آرامشی

بود که ماهرانه از سوی مخالفین «جریان جدید» و اصلاحات اقتصادی دامن زده می‌شد، اصلاحاتی که از جانب هواداران «برنامه‌ریزی متمرکز» و اقتصاد ارشادی (dirigisme) چون آزمایشی خطرناک تشریح شده و بروز اعتصاب و بالا رفتن قیمت‌ها را نوید می‌داد. پس از گذشت مراحل مختلف، طبقه کارگر در ۱۹۶۸ به حرکت در آمد و حمایت روزافزون خود از «جریان نوین» را نمایان کرد خود بعدها به عمده‌ترین و پویاترین نیروی محرک آن بدل شد:

• مرحله اول، از فوریه تا آوریل، شامل بخش اخبار برای افشای اشتباهات رژیم نوئنی می‌شد؛

• مرحله دوم، از آوریل تا ژوئیه، تمرکز یافتن عمل و جست‌وجوی اشکال نوینی که از طریق آن کارگران بتوانند فعالانه در رهبری سیاسی و اقتصادی جامعه دخالت داشته باشند، و نیز جست‌وجو برای یافتن کادرهای پیشرو؛

• مرحله سوم، از ژوئیه تا اوت ۱۹۶۸، اتحاد کارگران و دهقانان و روشنفکران برای دفاع از جریان نوین در مقابل توطئه استالینیست‌ها و فشارهای اتحاد شوروی. این مرحله در زمان اشغال چکسلواکی به وسیله شوروی، با سازماندهی جبهه مقاومت و تشکیل چهاردهمین کنگره حزب کمونیست چکسلواکی، خاتمه یافت.

• مرحله چهارم، از سپتامبر ۱۹۶۸ تا آوریل ۱۹۶۹، شامل تلاش برای دفاع از دست‌آوردهای حیاتی «جریان نوین»، تحت شرایط اشغال کشور به وسیله شوروی، مقاومت علیه اشغالگران و نوکران بومی‌شان، حمایت از رهبری دو بچک، مستحکم‌تر کردن ارتباط با روشنفکران و جوانان از طریق توان بخشی به اتحادیه‌های مستقل و ایجاد شوراهای کارگری در کارخانه‌ها و ایجاد سنگرهای مقاومت شد.

خوب است در این جا به اهمیت آزادی بیان و لغو سانسور، که یکی از نکات کلیدی برنامه عمل حزب کمونیست چکسلواکی و جریان نوین بود، نیز اشاره‌ای کرده باشیم. آزادی بیان، به طور کلی - چنان که بعضی مدعی‌اند - خواست روشنفکران نبود، به عکس نیاز حیاتی توده برای به دست آوردن امکان شرکت فعال در حیات سیاسی بود. لازم به درک است که کارگران چکسلواکی - چون رفقای روسی، بلغاری، لهستانی، مجاری و آلمانی (شرقی) خود - به خاطر وجود بوروکراسی حزبی از دانستن کلیه اطلاعات مهم محروم بودند: یعنی کارکردهای اقتصادی واحدی را که خود در آن کار می‌کردند و «متعلق» به آن‌ها بود، نمی‌دانستند. آن‌ها اطلاعی از کارکردهای واقعی اقتصاد جامعه و تصمیمات اتخاذی از جانب رهبران «به نام خود» نداشتند، تا چه رسد به مسائل نظامی و امنیتی و سیاست‌های بین‌المللی. آن‌ها با موقعیت رفقای خود در دیگر کشورهای سوسیالیستی آشنائی نداشتند، حق مسافرت یا خریدن روزنامه‌های خارجی در کار نبود. لذا، یکی از شروط آزاد شدن فعالیت‌های کارگری و یافتن امکان برای رهبری کل جامعه، شکستن سد سانسور و گشودن همه منابع اطلاعاتی و تجربی به روی خود بود.

در جست‌وجوی نوع تازه‌ئی از دموکراسی مستقیم

مسئله، نکته اصلی در حرکت طبقه کارگر یافتن اشکال دقیقی بود که با استفاده از آن‌ها

بتواند به نقش پیشروی خود در سیاست و اقتصاد تحقق بخشد. اولین گام ایجاد دگرگونی در حزب کمونیست بود، به این صورت که رهبری دولت فقط در انحصار حزب نباشد، بلکه این حزب نیز چون نیروی سیاسی موظف به مبارزه برای کسب اطمینان توده باشد و کل میانی سیاسی و اقتصادی را در اختیار توده بگذارد. دیگر احزاب و سازمان‌ها را نه چون «مخالف کناری» بلکه چون همکاران یکسان با خود به حساب آورد. گام‌های دیگر شامل دادن نقشی نوین به اتحادیه‌های حرفه‌ای، به عنوان مدافعین خواست‌های کارگران، و سازمان‌های دولتی و کمیته‌های ملی (شوراهای محلی) می‌شد، شوراهایی که قرار بود بدل به سازمان‌های حقوقی و اجرائی و سازمان قدرت نظارت توده شود.

اما، مشکل کلیدی گذار از سوسیالیسم بوروکراتیک به سوسیالیسم علمی و دموکراتیک، در سازماندهی و شیوه نوین گردش اقتصاد و دخالت مستقیم کارگران در این روند بود. بنابراین - پس از بحث‌های بالبداهه با مارکسیست‌های جوان در زمینه‌های معین کمونیستی و اتحادیه‌ای، که خود ملهم از تجارب مجارستان، لهستان، یوگسلاوی، و ادبیات «چپ نوین» اروپا بود - نخست ایده «شوراهای کارگری» و «شوراهای کارگران در صنایع» یا «کمیته‌های صنایع» به صورت کلی و پس از انتشار برنامه عمل حزب کمونیست چکسلواکی در آوریل ۱۹۶۸، به صورت دقیق تر تجسم یافت. برنامه از ایده شورای حمایت کرد و با تأکید بر آن، بدان شالوده ایدئولوژیک بخشید:

«اصلاحات اقتصادی، کلیه تعاونی‌های کاری مؤسسات تولید سوسیالیستی را وسیعاً در شرائطی قرار خواهد داد که خود مستقیماً شاهد نتایج خوب یا بد کار مدیران خواهند بود. بنابراین، حزب لازم می‌داند که هر تعاونی کاری حامل نتایج کار، در گردش مؤسسه تولیدی نیز دخیل باشد. به این ترتیب، خواست ایجاد سازمان‌های دموکراتیک و فقط ملبس به قدرت محدود مدیران، برآورده خواهد شد.»

در این برنامه، هرکس به خوبی می‌تواند ببیند که خواست حزب کمونیست ارائه پیشاپیش اشکال و محتوای مدیریت دموکراتیک برای سازمان‌های نوین تولید و مشارکت کارگران در امور از طریق ایجاد زمینه‌های کامل برای تجربه و آزمایش و یا بروز ابتکارات از پائین، نیست. علت این امر فقدان عقاید یا تردید در کار - چنان‌که برخی از منتقدین به «جریان نوین» یادآور آند - نبود، بلکه مسأله مختص به چکسلواکی بود و با موقعیت اقتصادی و بالا گرفتن ستیز سیاسی در کشور و فشار خارجی از سوی اتحاد شوروی و متفقین نزدیکش، بغرنج‌تر شده بود. به علاوه، رهبران چکسلواکی خواهان تقلید و اجرای تجربه یوگسلاوی نبودند، حتی با آن که کل تجربه این کشور را دقیقاً مطالعه کرده بودند. اما، فرجام همگانی برای تحقیق درباره اشکال متناسب با مدیریت سوسیالیستی، به خاطر الهام از قدرت توده و جهت‌گیری در مسیر آن و نه تمرکز انحصارگرانه قدرت، تقریباً نمونه‌واری شد از روش‌های تازه کار در حزب.

از تئوری به عمل

تجربه «شوراهای کارگری» با اتکا بر این پایه ایدئولوژیک آغاز شد: در خلال ماه‌های

آوریل ۱۹۶۸ تا آوریل ۱۹۶۹ (که نمایانگر خاتمه این تجربه شد) شوراها را در اکثر مؤسسات تولید صنعتی کشور تشکیل شد که حداقل ۸۰۰،۰۰۰ کارگر را نمایندگی می‌کرد. از همان آغاز کار، شوراها دو هدف اساسی را تعقیب می‌کردند: ۱) گسترش تولید مؤسسات و بهبود سطح زندگی کارگران؛ ۲) ترفیع انواع تازه‌نی از روابط میان مؤسسات تولیدی و کارگران و نیز مؤسسات و دولت، متکی بر مسؤلیت و قدرت تعاونی. شوراها از حقوق زیر برخوردار بودند:

- انتخاب و عزل مدیریت مؤسسه تولیدی؛
- اظهار نظر درباره مسائل اساسی مرتبط با جنبه‌های رشدی مؤسسات، بدون محدود کردن مسؤلیت مدیران در تصمیم‌گیری نهایی؛
- تصمیم‌گیری درباره مشی اصلی توزیع درآمد سرانه؛
- اظهار نظر درباره مزدهای پرداختی، درباره سرمایه لازم برای سرمایه‌گذاری دوباره در امور تولیدات آزمایشی، درباره سفارش تجهیزات و درباره سرمایه‌گذاری در کارهای تحقیقی و امثال.

موضوعات اصلی همین‌ها بود، اموری کاملاً قابل توجه و لازم برای مجاز کردن کارگران، تا سرحد ممکن، در تصمیم‌گیری و نفوذ در هر امر مستقیماً مؤثر بر زندگی، منافع و آینده‌شان. اما هم زمان با داشتن حقوق مذکور، شوراها در هیچ مورد حق انجام کارهای روزانه مدیران مؤسسات، کارهای در صلاحیت مدیران و کارمندان و متخصصین حرفه‌نی، را نداشتند. بنابراین، مهم‌ترین مسأله تحقق پذیر شدن خود - گردانی دموکراتیک کارگری بود، خود - گردانی که وظیفه‌اش سهم کردن همه کارگران در مهم‌ترین تصمیم‌گیری‌ها با استفاده از جدیدترین و مناسب‌ترین رهنمودهای بنیان شده بر صلاحیت حرفه‌نی مدیران و نیز روش‌های تحلیلی آماده کردن تصمیمات بود.

مسلماً، این چنین دگرگونی نمی‌توانست با آرامش و موافقت همگان توأم باشد. بوروکرات‌ها و تکنوکرات‌های سازمان‌های برتر دولتی، به‌ویژه کمیسیون برنامه‌ریزی دولت و نمایندگان دستگاههای حزبی و اتحادیه‌نی، در پذیرفتن واقعی نظام شورائی خود - گردانی، موانع بسیار بر سر راه تحقق آن به‌وجود آوردند و سعی کردند آن را تا برقراری «ثبات اقتصادی و سیاسی» و انجام بحث‌های عمیق، به‌تعویق بیندازند. آن‌ها به‌ویژه یادآور شدند که شوراها را کارگری نمی‌توانند انتخاب بهترین متخصصین به‌عنوان مدیر را تضمین کنند و صلاحیت نظردهی درباره جنبه‌های مختلف برنامه و سرمایه‌گذاری را ندارند - یعنی به‌طور خلاصه، از نظر آن‌ها، کارگران قادر به فکر کردن درباره کل منافع و آینده مؤسسات تولیدی نبودند.

در پاسخ به این استدلال، استاد اوتاسیک (Otasik) - پدر اصلاحات اقتصادی آغاز شده در دهه ۱۹۶۶ - گفت:

«شاید کارگران بعضی از مؤسسات با انتخاب سخنگویان خوب یا حتی عوام فریب مرتکب اشتباه شوند. شاید کسانی را انتخاب کنند که در روند تولید موجب اتلاف شده یا مدام افزایش دستمزدها را به‌بهای صدمه زدن به سرمایه‌گذاری‌ها و نوسازی تولید، طلب کنند. ولی، دیر یا زود، تجربه نشان خواهد داد و خواهیم آموخت که این کار نمربخش نیست؛ خواهیم آموخت که بدون سرمایه‌گذاری، بدون نوسازی و توسعه فنی مؤسسات تولید، تضمین رشد

مداوم درآمد مؤسسات و نیز دستمزد کارگران ممکن نیست (همهٔ تاکيدها از نويسنده است)... چرا شوراهای مؤسسات نباید بتوانند انتخاب کادرهای واقعی تر و مناسب تر از کادرهای تحت حاکمیت نظام مدیریت اداری بوروکراتیک را تضمین کنند؟ برداشت من آن است که تنها مدیران ضعیف از شوراهای تولیدی ترس دارند، کسانی ترس دارند که موقعیت شان از بالا حمایت می شود، کسانی ترس دارند که توانایی کسب اختیار در میان کارگران با استفاده از تجربه و دانائی خود ندارند. به عکس، مدیرانی که در اوج خرفه خود هستند، کسانی که دستکار ولی سخت گیر و دقیق هستند توانائی راهنمائی و نه رهبری مردان را دارند، کسانی که، همه می دانند، کار خود را فهمیده و اختیارات خود را از آن طریق کسب می کنند، این عده از تشکیل شوراهای کارگری ترس ندارند. با آشنائی به نوع کارهای انجام شده توسط کادرهای پیشین، می توان یقین کرد کسانی که لزوم انتخاب کادر برای مقامات پر مسؤولیت را در کم یا زیاد شدن درآمد خود می بینند، هرگز نخواهند توانست کسانی بهتر از آن عده را انتخاب کنند که اثرات تصمیم های اشتباه آمیز و ذهنی خود را احساس نکردند. به هر حال، شورا جایگزین رهبری مدیران نخواهد شد، و هیچ مدیری امکان واگذاری مسؤولیت خود به شوراها را نخواهد داشت. هرکس بار مسؤولیت تصمیمات کوتاه یا درازمدت خود را به دوش خواهد کشید. شورا حق عزل مدیر را نه براساس تصمیمات اتخاذی او، بلکه طبق نتایج بد و اثبات شده حاصل از مدیریت اش، براساس تحلیل های کامل از فعالیت های او و مسؤولیت اش در قبال عدم پیشرفت موسسه، خواهد داشت. (اوتاسیک در سخنرانی تلویزیونی آوریل ۱۹۶۸، منتشره تحت عنوان «موقعیت اقتصادی چکسلواکی»).

بعدها این پیش بینی با انتخابات شوراهای کارگری و ایجاد شورائی از لحاظ پایگاه متفاوت با یکدیگر ولی دارای یک مشخصه، تأیید شد.

انتخابات شوراهای طبق اصولی کاملاً دموکراتیک انجام شد و همهٔ کارگران از ۱۸ سال به بالا، با رأی مخفی در آن شرکت کردند. شاید تعجب آور و قابل انتقاد باشد که در شوراهای انتخاباتی ماه آوریل تا اکتبر ۱۹۶۸ - اولین انتخابات شورائی - مهندسين و تکنيسين ها بیش از ۶۰٪ آرا را به دست آوردند، در حالی که کارگران، کسانی که اکثریت رأی دهندگان را تشکیل می دادند، با رأی دادن به مهندسين فقط ۲۰ تا ۴۰٪ رفقای کارگر خود را نماینده کردند. بدون تردید این ثمره تفکر گذشته نیست، یعنی زمانی که رژیم بوروکراتیک کارگران را از دخالت در گرداندن مؤسسات تولیدی محروم می کرد و تجربه کافی در این زمینه به آن ها نمی داد، بلکه ترجمان آگاهی سیاسی و حرفه ای کارگران و اعتمادشان نسبت به کاندیداهای کاردان نیز هست. دروغ ها چنین تحمیل می شد که شوراها خود را با خواست های اقتصادی کارگران مشغول خواهند کرد و به همین علت پیشرفت مناسب مؤسسات تولیدی را به خطر خواهند انداخت. در حالی که، به عکس، شوراها نشان دادند - چنان که آمار و مطالعات انجام شده در چکسلواکی آن زمان نیز آن را تأیید کرد - که اکثریت عظیمی از کارگران چکسلواکی حاضر به فدا کردن فوری ترین خواست های خود، چون افزایش دستمزد، به خاطر منافع مؤسسات تولیدی و اقتصاد ملی و توسعه آن در مجموع هستند.

به هر حال، روشن است که با گسترش شوراهای تعداد کارگران در سازمان های مرکزی و کمیسیون کار بیش تر شد و از میان شان رهبرانی صالح برای مؤسسات تولیدی سر بر آورد. خوب است اضافه کنیم که به رغم استدلال استالینیست ها که می گفتند شوراهای کارگری، کمونیست ها را

از مدیریت موسسات کنار خواهند گذارد، شاخص‌های سال‌های ۶۹-۱۹۶۸ نشان داد که اکثر اعضا انتخابی (۵۳٪) عضو حزب بوده و دیگران نیز با آن‌ها همبستگی سیاسی داشتند.

به احتمال زیاد خوانندگان خارجی متون فوق متعجب خواهند شد اگر بدانند که شوراهای کارگری به موجودیت و حتی رشد خود پس از ۲۱ اوت ۱۹۶۸، یعنی پس از اشغال کشور به وسیله ارتش شوروی، ادامه دادند. حتی می‌توان گفت، دقیقاً پس از تهاجم ارتش سرخ، جنبش شورائی چه در سطح سازمانی (بسیاری از شوراهای پس از اشغال کشور تشکیل شد و ارتباط میان آن‌ها هم رشد کرد) و چه در سطح ایدئولوژیک (ساخت استادانه پایگاه‌های اجتماعی، بحث درباره خود-گردانی در روزنامه‌ها، کارهای تحقیقاتی علمی و غیره) وسعت و عمق بیشتری یافت. این پدیده را می‌توان با جذابیت خود-گردانی برای کارگران و تکنیسین‌ها، رشد آگاهی سیاسی آن‌ها و به دست آوردن اولین تجربیات عینی تشریح کرد، ولی این پدیده بیش از هر چیز با این حقیقت قابل توصیف است که وجود شوراهای کارگری در موسسات تولیدی را کارگران و مردم چون بهترین جبهه دفاعی در مقابل ظهور دوباره استالینیسم می‌دانستند، خطری که با تهاجم نظامی شوروی و فعال شدن استالینیست-نویین و گروه‌های خشک اندیش بروز کرد، ولی به نحوی دموکراتیک با استفاده از روش‌های سیاسی در بهار و ضمن تدارک چهاردهمین کنگره شوراهای درم شکست. در حقیقت، زمانی که حزب کمونیست اوامر دیکته شده مسکو را پذیرفت و در اجرای آن مصمم شد، شوراهای کارگری کارخانه‌ها به اتفاق اتحادیه‌ها و سازمان‌های جوانان و دانشجویان بدل به باروی دفاع از افکار جریان نویین و حمله به سوسیالیسم «نوع شوروی» شد. یا حفظ اعتماد خود نسبت به رهبری دو بچک، ولی آگاه به ضعف‌های او و لزوم راندن نیروهای محافظه کار از حزب و دولت، سازمان‌ها از شوراهای حمایت تقادانه کردند ولی از مقاومت در مقابل موازین تحمیلی حکومت نیز، که چون گامی به عقب برآورد می‌شد، ابائی نداشتند.

تنها راه درک خواست‌های کارگران به طور اعم و خواست کارگران فلزکار و اتحادیه دانشجویان «بوم» و «موراوی» به طور اخص، دانستن عمیق موارد زیر است: آن‌ها خواستند به گروهی از نمایندگان کارگران واحدهای تولیدی و تکنیسین‌های چکسلواکی امکان داده شود تا گونه‌های مختلف برنامه اقتصادی برای کشور را طرح‌ریزی کنند (دسامبر ۱۹۶۸)؛ همکاری با دانشجویان و به ویژه با کمیته‌های هم‌آهنگ‌کننده فعالیت اتحادیه‌های خلاق (چون نویسندگان، موسیقی‌دانان، هنرمندان، فیلمسازان، نقاشان، کارکنان تلویزیون و غیره)؛ فعالیت و تظاهرات علیه غزل رئیس پارلمان، ژوزف اسمرکوفسکی (Josef Smrkovsky) در ژانویه ۱۹۶۹، و در همبستگی با اعتصاب دانشجویان در ۱۹۶۸ و اعتراض ژان پالوخ (Jan Paluch)، زاجیک (Zajic) و دانشجویان دیگری که در ژانویه ۱۹۶۹ خود را آتش زدند.

به هر حال، تحت فشار رهبری شوروی و همکاران بومی‌اش، دولت مجبور به جلوگیری از فعالیت شوراهای شد (با تصویب لایحه ۲۴ اکتبر ۱۹۶۸ که می‌گوید پی‌گیری این «تجربه محدود» بی‌ثمر است. هدف واقعی این لایحه ممانعت از تشکیل شوراهای کارگری جدید بود). اما کارگران در پی‌گیری خود مصمم ماندند و حتی در ژانویه ۱۹۶۹ موفق به سازماندهی کنفرانسی مرکب از نمایندگان شوراهای در پیلزن (Pilsen) شدند و در آن به بحث درباره پیشنهاد استقرار سازمانی هم‌آهنگ‌کننده در سطح ملی، پرداختند. همین چشم‌انداز و ترسی که رهبران

شوروی از آن داشتند - چنان که سرکوب وحشیانه شورای مرکزی کارگران مجارستان در ۱۹۵۶ نیز نشان داد - میزان سرکوب شوراها را افزایش داد. البته قبل از این سرکوب، پرزیدنت سوبودا (Svoboda) در هفتمین کنگره اتحادیه‌ها در مارس ۱۹۶۹، جایی که بحث‌ها بر سر مدبریت سوسیالیستی متمرکز شده بود، به نام رهبری حزب اعلام کرد که «تشکیلات شورائی کارگران مجاز نیست، زیرا این گونه تشکیلات قدرت سیاسی تازه‌نی را پی‌ریزی می‌کند».

بوروکراسی، آماده انحصاری کردن دوباره قدرت و فرو ریختن آثار بهارپراگ، پاکودتائی حمایت شده از جانب مارشال‌های شوروی، بود. زمانی که وزیر دفاع وقت شوروی، گرچکو (Grechko)، به پراگ آمد، اولتیماتوم داد: یا-دو بچک را از رهبری حزب برکنار کنید یا ارتش شوروی کنترل سیاسی کشور را به دست خواهد گرفت. به همین دلیل بود که کنگره حزب کمونیست چکسلواکی، آوریل ۱۹۶۹، دو بچک را برکنار و گوستاو هوساک (Gustav Husek) را، کسی که به نظر رهبری شوروی «گومولکای چکسلواکی» بود و توانائی استقرار سوسیالیسم «نوع شوروی»، سوسیالیسم بدون دموکراسی و خود - گردانی، را داشت، به جای او نشانند. هوساک تأمل را جایز ندانست. به محض انتخاب شدن به سمت دبیر اول حزب کمونیست چکسلواکی، سانسور لغو شده در بهار ۱۹۶۸ را برقرار کرد، روزنامه نویسندگان، دانشجویان و روشنفکران مارکسیست را ممنوع و انحلال شوراها را کارگری را اعلام کرد. دولت در بیانیه ۳۱ مه ۱۹۶۹، شوراها را «گروه‌های فشار ضد - سوسیالیست(۱)» نامید و هم زمان با آن پیش‌نویس قانون موسسات تولید سوسیالیستی را لغو کرد. در نتیجه، از مه ۱۹۶۹ تا پائیز ۱۹۷۰، کلیه شوراها را کارگری منحل شد. نمایندگان انتخابی آن‌ها از حزب و حتی اتحادیه‌ها اخراج و از کار محروم شدند و مدیران انتصابی شوراها، از کار برکنار شدند. سرنوشتی مشابه گریبان‌گیر اعضای اتحادیه‌های حرفه‌نی شد، یعنی کسانی که از تجربه خود - گردانی و نظرات نظریه پردازان مارکسیست که سهمی به سزا در - استقرار و تحقیق درباره اشکال مشخص و چشم‌اندازهای شورائی و خودگردانی داشتند، حمایت کرده بودند. بسیاری از آن‌ها با وجود سال‌ها عضویت در حزب کمونیست، در خلال تصفیه‌های دهه ۱۹۷۰ اخراج شدند. این تصفیه‌ها بالغ بر ۵۰۰,۰۰۰ قربانی کمونیست، کارگر، روشنفکر، مرتبی، روزنامه‌نگار، نویسنده، جوانان و به‌ویژه بهترین عناصر حزب کمونیست، را در بر گرفت.

### چند نتیجه‌گیری

چنین بود پایان تجربه شوراها را کارگری حداقل برای دورانی کوتاه - در چکسلواکی. تجربه‌نی که کمی بیش‌تر از یک سال، آوریل ۱۹۶۸ تا مه ۱۹۶۹، دوام کرد. یا در نظر داشتن دوران کوتاه حیات شوراها، ماهیت استثنائی موقعیت سیاسی، مداخله نظامی شوروی و سردرگمی ایدئولوژیک، نتیجه‌گیری قطعی دشوار است. اما، می‌توان نتایج مشخصی را به دست داد:

۱) تشکیل شوراها را کارگری و تجارب و فعالیت‌های شان تأیید روشن آن است که «جریان نوین چکسلواکی» یا «بهار پراگ» ۱۹۶۸ جنبشی بود به حق سوسیالیستی و انقلابی



باهداف تحکم بخشیدن به سوسیالیسم و باز گرداندن نقش اصلی بدان: یعنی قدرت برای توده و اعمال آن به وسیله توده. مسأله این جنبش، آزادمشنی (لیبرالیسم) متمایل به ترمیم شیوه کار و به جای گذاردن نظام متمرکز بوروکراتیک نبود، بلکه هدف آن دموکراتیک کردن واقعی مشارکت کارگران در رهبری جامعه سوسیالیستی و تضمین آن بود.

۲۰) رشد کامل بحران چکسلواکی، که در اوائل ۱۹۶۸ نمایان شد، و اشتیاق ممتد طبقه کارگر به شورائی شدن موسسات و فکر خود - گردانی، تأیید کرد که برای ساختمان جامعه سوسیالیست، اجتماعی کردن و مصادره ابزار تولید، معرفی نظام متمرکز برنامه ریزی و انتصاب رهبری کشور از سوی حزب کمونیست، کافی نیست. در حقیقت، هیچ سیاستی نمی تواند به صورت واقعی به کار آید و منطبق بر منافع طبقه کارگر باشد، اگر این سیاست خود رامستقیماً در دستگاه های سیاسی و اقتصادی و دولتی جامعه سوسیالیست تبیین نباشد. با چنین برداشتی، هواداران «جریان نوین» در چکسلواکی اصرار داشتند که اجتماعی کردن ابزار تولید و برنامه ریزی متمرکز اقتصادی، به خودی خود، پایان کار نیست، بلکه روزنه خروج لازمی است که از طریق آن می توان روند دائمی رهائی انسان از همه اشکال بیگانگی و روابط نوین میان انسان ها و نیز میان انسان و جامعه را مستقر کرد. بدون آن، جامعه در حال گذار به سوسیالیسم بدل به جامعه منی بوروکراتیک خواهد شد که در آن توده محکوم علیه سیاست است و نه حامل آن - چنان که بنیان گزاران سوسیالیسم علمی نیز پیش بینی کردند.

۳) اگر در اقتصاد با برنامه سوسیالیستی، بازار چون تنظیم کننده عادی برنامه عمل نکند، در حوزه سیاسی نیز تعادلی میان قدرت متمرکز و ترجمان دموکراتیک افکار عمومی و نظارت مردم بر قدرت مرکزی، برقرار نخواهد شد: یعنی هیچ اصلاح اقتصادی نمی تواند مستقل از اصلاح سیاسی واقعیت بیابد. با کنار گذاردن انواع اصلاحات در ساخت های سیاسی و اقتصادی، به نظر می رسد که معتبرترین راه نظام خود - گردانی باشد، که این خود شرط عمده اضمحلال نظام بوروکراتیک متمرکز است: این نظام (خود - گردانی) به کارگران واحدهای تولیدی اجازه می دهد که در «درون و فراتراز روند تولید» در جامعه دخالت داشته باشند - گفتیم درون و فراتراز - به دیگر سخن، یعنی گرفتن همه چیز در دست خود. لنین در گذشته مسأله خود - گردانی را به عنوان قدرت توده دید و به همین خاطر بود که نوشت: «در رژیم سوسیالیست، قدرت دولت بدل به خود - گردانی و خود - گردانی بدل به قدرت دولت خواهد شد».

اما، جای تأسف است که می بینیم نماینده حزب بزرگی چون حزب کمونیست فرانسه، ژرژ مارشه، می گوید: «خود - گردانی به معنای فرو ریختن نظام تولید، هرج و مرج در بازار، ائتلاف و اغلب اعتصاب خواهد شد. ارضای نیازها فقط می تواند در سطح کل جامعه ممکن باشد» (لوموند، دوازدهم نوامبر ۱۹۷۱). ضمناً مارشه در این مورد نیز حق دارد وقتی در همان سخن رانی می گوید: «گپ زدن درباره خود - گردانی بدون ملی کردن صنایع در سطوح گسترده، فریبی بیش نیست». اما این ادعا که ملی کردن راه حل همه مشکلات است، چنان که خودش تأکید دارد، نیز فریبی بیش نیست. برنامه دومین سازمان اتحادیه صنفی فرانسه (CFDT) در تأکید خود بر این مسأله کاملاً به حق بود که: «تجربه کشورهای اروپای شرقی نشان داد که مالکیت جمعی بر ابزار تولید توانست تمرکز یا بی قدرت سیاسی و اقتصادی در دست معدودی را ممکن کند و موقعیت مشخص کارگران این کشورها را اساساً دگرگون نکند».

۴. مداخله نظامی مستقیم اتحاد شوروی در چکسلواکی، و به ویژه سوی گیری اش علیه دموکراتیک شدن جامعه سوسیالیستی، شوراها ی کارگری، اتحادیه های کارگری مستقل، آزادی بیان و اجتماعات و راه مشخص به سوی ساختمان سوسیالیسم، به خاطر تضمین قدرت انحصاری حزب کمونیست، متمرکز کردن اقتصاد و «جلوه دادن سوسیالیسم نوع شوروی، به عنوان تنها نوع سوسیالیسم معتبر» بود. رهبران شوروی بار دیگر نشان دادند که حاضر نیستند هیچ گونه تحقیق یا فعالیت در جهت نظام سوسیالیستی دیگر، به جز نظام خودشان، پذیرا باشند. دخالت نیروهای نظامی شوروی در چکسلواکی از آن جهت نبود که سوسیالیسم در معرض خطر است و «جریان نوین» بازگشت نظام سرمایه داری را نمایندگی می کند، بلکه فقط بدان خاطر بود که «جریان نوین» بسیار سوسیالیست تر و دموکراتیک تر از نظام استالینیستی قبلی بود و خطر سرایت سیاسی آن به دیگر کارگران کشورهای اروپای شرقی، از جمله شوروی، را در برداشت. این بدان معناست که برای رشد و جست و جوی راه های نوین و مشخص ساختمان سوسیالیسم، از جمله خود - گردانی، لازم است که مخالفت گروه های بوروکرات نشسته بر مسند قدرت در شوروی و حتی مداخله های وحشیانه نظامی شان در دیگر کشورها را، به حساب آوریم. اگر کشورهای سرمایه داری در آن زمان سکوت را به اعتراض در مقابل مداخله نظامی شوروی در چکسلواکی ترجیح دادند و حتی از آن تمجید هم کردند، علت آن بود که رهبران این کشورها نیز خواهان پیروزی تجربه شورائی و خود - گردانی نبودند، زیرا، در صورت پیروزی کارگران چکسلواکی، کارگران اروپای غربی نیز شیفته سوسیالیسم می شدند. بنابراین، بوروکراسی شوروی «جریان نوین» چکسلواکی و شوراها ی کارگری را، با سکوت به نشان توافق رهبران کشورهای سرمایه داری، در نطفه خفه کرد.

اما، حقیقت پای برجا آن است که شکست شوراها ی کارگری و آغاز خود - گردانی در چکسلواکی به خاطر ضعف، اشتباه یا فقدان حمایت و کارگری توده ای نبود به عکس، این شوراها به جنب حمایت فعال و مشتاقانه طبقه کارگری چکسلواکی، روشنفکران مترقی و نسل جوان موفق شد و در آگاهی آنها ریشه کرد. نیرومندی و پایه توده ای داشتن شوراها بود که مداخله نظامی وحشیانه نیروی خارجی برای سرکوب را موجب شد. بنابراین، شوراها نمرده اند، بلکه برای مدتی در اسارتند. برای طبقه کارگر چکسلواکی و مردم، شوراها هم چون تجربه ای دقیق و فراموش ناشدنی و امید آینده، باقی است.

اگر امروز کارگران کشورهای سرمایه داری به مطالعه این تجارب مشغولند و توانائی استفاده از آن را به عنوان شالوده ای برای واکنش و بحث درباره چشم اندازهای سوسیالیسم دارند، این بدان معناست که وقت آن ها به بطالت نمی گذرد. ■

ترجمه فرهاد آشوری

# سازماندهی مشارکت شورائی کارگران شیلی

---



ضوابط اساسی مشارکت مردم زحمتکش در بخش‌های اجتماعی و مختلط<sup>(۱)</sup>.  
متن رسمی موافقت‌نامه دولت آینده و مرکز واحد کارگران<sup>(۲)</sup> (م.و.ک.)

۱. شرکت‌هائی<sup>(۳)</sup>، که این ضوابط مشمول‌شان می‌شود عبارتند از:

- شرکت‌های بخش اجتماعی، یعنی، آن دسته از مؤسساتی که در مالکیت انحصاری کل جامعه است، و قرار است که مشترکاً به‌مدیریت نمایندگان دولت و کارگران اداره شود.

- شرکت‌هائی که در بخش مختلط تحت نظارت دولت قرار دارند. یعنی آن شرکت‌هائی که بخشی از سرمایه آن‌ها به‌دولت و بخش دیگر به‌شرکت‌های خصوصی تعلق دارد.

از جهت مشارکت، دو نوع شرکت - رادر بخش اجتماعی و مختلط - باید از یکدیگر تمیز داد.

الف) شرکت‌های متمرکز، یعنی، آن‌هائی که فرایند تولیدشان فقط در یک کارخانه انجام می‌گیرد.

ب) مؤسسات نامتمرکز، یعنی آن‌هائی که فرایند تولیدشان در بیش از یک کارخانه انجام می‌گیرد.

۲. ارگان‌های مشارکت کارگران در مؤسسات متمرکز

الف) مجمع کارگران آن مؤسسه.

ب) مجمع واحد تولیدی (بخش، قسمت، یا مشابهاً این‌ها).

ج) کمیته‌های تولید هر واحد تولیدی (بخش، قسمت، یا مشابهاً این‌ها).

د) کمیته هماهنگی کارگران آن شرکت؛

---

۱. مراد از «مختلط»، در اینجا، شرکتی است که با سرمایه خصوصی و دولتی مشترکاً می‌گردد، و اصطلاحاً به آن «بخش نیمه دولتی» هم می‌گویند.م.

2. Central unico de Trabajadores (CUT).

۳. مراد از شرکت (enterprise)، در اینجا، در معنای وسیع این کلمه است نه معنای محدود آن. نگفته‌اند که «مؤسسه» هم برای establishment به‌کار برده شده است. م.

هـ. شورای اداری.

### ۳. مجمع کارگران شرکت

مجمع کارگران هر شرکت عالی‌ترین ارگان و مایه مشارکت کارگران است. این مجمع کل کارگران شرکت را در برمی‌گیرد، و توسط رهبران سندیکای واحد تشکیل برگزار می‌شود.

آنجا که این سندیکای واحد وجود ندارد، مجمع توسط کمیسیونی از نمایندگان اتحادیه‌های مختلف موجود در مؤسسه تشکیل و برگزار می‌شود.

### ۴. وظایف مجمع کارگران در شرکت

الف) بحث درباره برنامه تولید و سیاست‌های شرکت در چارچوب خط‌مشی کلی‌ئی که توسط ارگان‌های کشوری و بخش برنامه‌ریزی مربوط به آن بخش از تولید ترسیم شده است.

ب) انتخاب نمایندگان کارگران برای عضویت در شورای اداری.

ج) حلّ و فصل اختلافاتی که ممکن است در کمیته هماهنگی درباره شیوه اعمال سیاست تعیین شده از جانب مجمع کارگری در شرکت پیدا شود.

د) تعیین سیاست نمایندگان کارگری در شورای اداری.

هـ) رأی‌گیری پیرامون اقدامات پیشنهادی‌ئی که نمایندگان کارگری باید به شورای اداری عرضه کنند.

### ۵. مجمع واحد تولیدی

هر بخش عمل‌کننده شرکت به‌منابه يك واحد تولیدی تعریف می‌شود. مجمع واحد تولیدی شامل کل کارگران هر بخش، قسمت یا مشابهاات این‌هاست.

### ۶. وظایف مجمع واحد تولیدی

الف) تداوم در کسب اطلاع و بحث درباره برنامه‌ها و سیاست‌های شرکت که در بخش‌های مربوطه اعمال می‌شود.

ب) انتخاب نمایندگان کمیته تولید مربوط به واحد تولید.

ج) تعیین سیاست نمایندگان آن در زمینه کمیته تولیدی مربوطه.

د) رأی‌گیری درباره اقدامات پیشنهادی به‌نماینده کمیته تولید مربوطه.

## ۷. کمیته تولید واحد تولید

برای رئیس واحد تولید کمیته‌های تولید واحد تولید (بخش، قسمت، یا مشابهاً این‌ها) ارگان‌های مشورتی هستند و درعین حال ناظر به اجرای برنامه‌ها و سیاست‌های شرکت. کمیته‌های تولید هر بخش یا قسمت (بسته به اندازه مجمعی که انتخاب‌شان می‌کند) متشکل از ۳ تا ۷ کارگر است.

## ۸. وظایف کمیته تولید واحد تولید

الف) این کمیته به‌عنوان مشاور رئیس واحد تولید انجام وظیفه می‌کند، البته براساس پیشنهاد‌های مورد بحث و تصویب شده کمیته تولید به‌منظور بهتر اداره کردن واحد تولید مورد نظر.

ب) مطالعه و پیشنهاد بهترین طرق اجرای برنامه‌ها و سیاست‌های شرکت به‌رئیس واحد تولیدی مربوطه.

ج) تضمین اِعمال شرایط ایمنی و بهداشتی، پیشنهاد آنچه می‌تواند به‌بهبود شرایط بهداشتی و ایمنی واحد تولیدی کمک کند به‌رئیس واحد تولید، بهبود بخشیدن به‌اوضاع و احوال کار به‌طور کلی.

د) نظارت برمراقبت و نگهداری دستگاه‌ها و ماشین‌آلات و تشخیص به‌موقع این که کدام قطعات یدکی موردنیاز است کدام قطعاتی را باید تعمیر کرد؛ تا از رکود در تولید جلوگیری شود. همین امر درمورد ذخایر و مصرف موادخام نیز صادق است.

ه) پراکندن آگاهی اهمیت مالکیت اجتماعی وسایل تولید.

و) عرضه پیشنهاد در مورد شیوه‌های نوین کار که بازده بیش‌تری به‌دست

می‌دهد.

- ز) مطالعه و بحث پیرامون مصرف تمام وسایل موجود در واحد تولید به‌منظور بهبود بخشیدن و تشدید جریان امور در واحد و کاهش مخارج تولید.
- ح) طرح مسائل غیرقابل حل واحد پائین در کمیته تولیدی بخش.
- ط) تشویق آموزش عمومی کارگران در واحد تولید، به‌ویژه آموزش فنی؛
- ی) حفظ تماس دائم با کارگران در واحد تولید و تضمین مشارکت مسئول و مؤثر همه مردم زحمتکش.
- ق) احساس مسئولیت در مطالعه نمودهای مشوق و ضوابط رقابتی برای تمام کارگران در بخش‌ها، قسمت‌ها و غیره.
- د) بحث و چاره‌جویی مسائل مربوط به غیبت کارگران و مناسبات انسانی.

## ۹. کمیته هماهنگی مؤسسه

- وظایف کمیته هماهنگی شرکت به شرح زیر است:
- الف) تعلیم نمایندگان کارگران در شورای اداری، مطابق آن چه در مجمع شرکت به تصویب رسیده است.
- ب) ارائه پیشنهاد برای مسائل طرح شده از جانب نمایندگان کمیته‌های بخش و قسمت و غیره.
- ج) آموزش دادن نظریه دفاع از همگان به نمایندگان کارگران به‌منظور کارکرد بهتر تک‌تک کمیته‌های تولید. کمیته هماهنگی کارگران شرکت به ریاست رئیس اتحادیه واحد یا کمیسیونی مرکب از نمایندگان اتحادیه‌های مختلف شرکت خواهد بود.

## ۱۰. ترکیب اعضای کمیته هماهنگی شرکت چنین است:

- الف) ۵ نماینده شورای اداری با حق سخن گفتن و حق رأی.
- ب) رهبری اتحاد واحد یا کمیسیون نمایندگان اتحادیه‌های مختلف موجود در شرکت با حق رأی و صحبت.
- ج) نماینده‌ئی از هر يك از بخش‌ها و قسمت‌های واحد تولید با حق صحبت و رأی.

## ۱۱. شورای اداری

شورای اداری تنها ارگان شرکت کارگران است که حق تصویب قطعنامه دارد. این قطعنامه‌ها که مربوط به گردش جریان امور است، برای همه کارگران شرکت لازم‌الاجرا هستند. شورای اداری آن ارگانی است که سیاست‌های





شرکت را مطابق با برنامه‌ریزی اقتصاد کشور در آن بخش ویژه تولیدات کالا و خدمات مُعین می‌کند.

## ۱۲. ترکیب عضویت شورای اداری

الف) پنج نماینده دولت که از سوی ریاست جمهوری یا مقامی مشابه با آن منصوب می‌شوند.

ب) پنج نماینده از کارگران منتخب مجمع کارگران شرکت.

ج) يك نماینده ریاست جمهوری یا مقامی مشابه آن که بر جلسات شورا ریاست خواهد کرد.

تمام اعضای شورای اداری دارای حق صحبت و رأی هستند. نمایندگان کارگران در شورای اداری برای مدت دو سال انتخاب می‌شوند، و می‌توانند برای بیش از یکبار نیز برگزیده شوند. يك نماینده نمی‌تواند هم در شورای اداری عضویت داشته باشد و هم در رهبری اتحادیه کارگری.

## ۱۳. ارگان شرکت کارگران در شرکت‌های نامتمرکز

الف) مجمع کارگران شرکت.

ب) مجمع واحد تولید (بخش، قسمت...)

ج) کمیته‌های تولید برای واحد تولید (بخش، قسمت...)

د) کمیته هماهنگی کارگران.

هـ) کمیته‌های تولید شرکت.

و) کمیته هماهنگی کل شرکت.

ز) شورای اداری.

## ۱۴. مجمع کارگران شرکت

مجمع کارگران در شرکت همان ارگانی است که در شرکت‌های تک مؤسسه‌نی وجود دارد، اما در شرکت‌هایی که چند مؤسسه دارند از کل کارگران تمام مؤسسات آن شرکت تشکیل می‌شود.

## ۱۵. مجمع کارگران هر مؤسسه

مجمع کارگران يك مؤسسه ارگان شرکت کارگران در پایه هر مؤسسه است. این مجامع کل کارگران هر مؤسسه را در برمی گیرد و از طرف رهبری اتحادیه واحد یا کمیسیونی از نمایندگان اتحادیه‌های مختلف موجود در مؤسسه تشکیل و اداره می‌شود.

## ۱۶. وظایف مجمع کارگری هر مؤسسه

الف) بحث پیرامون برنامه و سیاست‌های شرکت مطابق خطوط عمومی طرح شده از جانب ارگان‌های برنامه‌ریزی کشوری و بخشی برای هر يك از قلمروهای تولید.

ب) شرکت در انتخاب پنج نماینده از میان کارگران برای شورای اداری، با مجامع کارگری دیگر مؤسسات.

ج) حلّ و فصل منازعاتی که ممکن است در کمیته هم‌آهنگی کارگری بر سر شیوه اجرای سیاست تعیین شده از جانب مجمع در آن شرکت پیش آید.

د) شرکت در تعیین سیاست نمایندگان کارگری در شورای اداری، همگام با دیگر مجامع کارگری مؤسسات همان شرکت.

هـ) رأی‌گیری درباره پیشنهاداتی که نمایندگان کارگری به شورای اداری می‌برند.

و) انتخاب پنج نماینده به کمیته تولید آن مؤسسه.

ز) تعیین سیاست نمایندگان در کمیته تولید مؤسسه.

ح) حلّ و فصل منازعات احتمالی در کمیته هم‌آهنگی شرکت بر سر سیاست‌های تعیین شده از سوی مجمع کارگری شرکت پیش آید.

ط) رأی‌گیری در باره اقدامات نمایندگان در کمیته تولید در شرکت.

## ۱۷. مجامع و کمیته‌های واحد تولید (بخش، قسمت...)

(همانند آن‌هائی است که درباره شرکت‌های متمرکز گفته شد)

## ۱۸. کمیته هماهنگی کارگری هر شرکت

کمیته هماهنگی کارگران مؤسسه آن ارگانی است که نمایندگان کارگران در کمیته تولید شرکت را مطابق با آن چه در مجمع کارگری شرکت به تصویب رسیده است راهنمایی می‌کند. این کمیته هماهنگی برای مسائلی که از سوی نمایندگان کمیته‌های تولید عرضه می‌شود راه‌حل می‌یابد، و به نمایندگان خود در کلیات نظر می‌دهد.

## ۱۹. ترکیب اعضای کمیته هماهنگی مؤسسه

الف) پنج نماینده کارگران در کمیته تولید مؤسسه، با حق سخن گفتن و حق رأی.

ب) رهبری سندیکای واحد یا کمیسیون مرکب از نمایندگان سندیکاهای مختلف موجود در شرکت با حق سخن گفتن و حق رأی.

ج) نماینده‌ای از هر يك کمیته‌های تولید (بخش - قسمت) فقط با حق سخن گفتن.

## ۲۰. کمیته تولید مؤسسه

کمیته تولید مؤسسه عالی‌ترین ارگان شرکت است که مدیران را در اجرای سیاست‌های تعیین شده از سوی شورای اداری راهنمایی می‌کند. این کمیته تولید مؤسسه مرکب است از پنج نماینده کارگران که از سوی مجمع کارگران مؤسسه برگزیده شده‌اند.

۲۱. کمیته هماهنگی کارگران شرکت نامتمرکز همان است که در مؤسسات متمرکز است.

۲۲. وظایف کمیته هماهنگی کارگران هر شرکت.

الف) راهنمایی نمایندگان کارگران در شورای اداری مطابق آن چه مجمع کارگری هر مؤسسه تعیین کرده است.  
ب) مطالعه و پیشنهاد راه حل مسائل که از سوی نمایندگان کمیته تولید و مؤسسه طرح می شود.  
ج) راهنمایی نمایندگان کمیته تولید هر مؤسسه .

## ۲۳. ترکیب اعضای کمیته هماهنگی شرکت

الف) پنج تن از نمایندگان منتخب مجمع کارگران برای شرکت شورای اداری با حق سخن گفتن حق رأی.  
ب) رهبری سندیکای واحد یا کمیسیونی مرکب از نمایندگان سندیکاهاى مختلف موجود در شرکت. با حق سخن گفتن و حق رأی.  
ج) نماینده‌ئی از کمیته هماهنگی کارگران در هر مؤسسه با حق سخن گفتن و حق رأی.

۲۴. شورای اداری همان است که در شرکت متمرکز گفته شد.

## ۲۵. شرایط انتخاب شدن در ارگان‌های مشارکت کارگران

الف) شرایط همان است که در موردانتخاب شدن به ارگان‌های رهبری سندیکا باید رعایت شود.  
ب) حضور در شرکت‌ها شعبه مربوطه به مدت دست کم ۲ سال، مگر در مواردی که شرکت جدیدالتأسیس باشد یا مواردی که از سوی مجمع کارگران کارخانه مشخص شده باشد.

## ۲۶. نسبت نمایندگی پنج کارگر شورای اداری

۳ نماینده از بخش تولید.  
۱ نماینده از بخش اداری.

۱ نماینده از بخش فنی.

## ۲۷. روش انتخاب نمایندگان کارگران در شورای اداری.

نمایندگان کارگران در شورای اداری با رأی مستقیم و مخفی انتخاب می‌شوند. روش انتخاب وسیله مقررات داخلی هر شرکت تعیین می‌شود. مسئولیت سازماندهی و انتخاب به‌عهده سندیکای واحد یا کمیسیونی مرکب از نمایندگان سندیکاهای موجود در هر شرکت است. نمایندگان کارگران به‌مدت دو سال انتخاب می‌شوند و می‌توانند برای بیش از یک بار انتخاب شوند.

## ۲۸. عزل یا سانسور نمایندگان کارگران در شورای اداری

تقاضا برای عزل و سانسور یک یا چندتن از نمایندگان کارگران در شورای اداری باید به‌مجمع کارگری شرکت تقدیم شود که بنا بر رأی اکثریت کارگران در شرکت آن را تأیید یا رد می‌کند.

این عزل فقط می‌تواند به‌نحو زیر انجام گیرد:

الف) رأی اکثریت کمیته هماهنگی کارگران شرکت.

ب) یک سوم کارگران عضو اتحادیه‌های شرکت.

آنجا که یک یا چند تن از نمایندگان در شورای اداری عزل می‌شوند

جانشین‌های‌شان به‌همان روش پیشین انتخاب می‌شوند.

## ۲۹. مشارکت در شرکت‌های بخش مختلط

نظام مشارکت در شرکت‌ها در بخش مختلط همان است که در بخش اجتماعی شده اجرا می‌شود؛ مگر در مورد سطوح عالی‌تر اداره شرکت‌ها دولتی که مشترکاً با اتحادیه‌های کارگری اشکال مشارکت را تعیین می‌کند.

۳۰. نقشی که سندیکاهای کارگری در فرایند مشارکت کارگران ایفا می‌کنند.

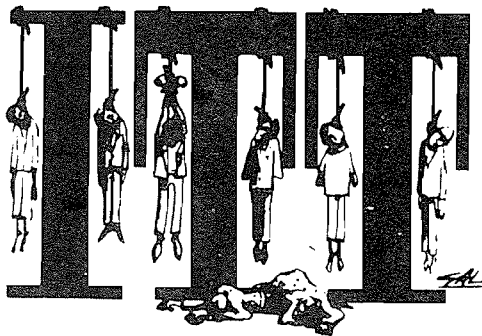
سازمان سندیکائی شرکت مسئول رهبری و سمت دادن به شرکت مؤثر، خلّاق و متشکل همه‌مردم زحمتکش شرکت است که خود شرط اساسی دگرسانی است که راه رشد به‌سوی سوسیالیسم در شیلی را خواهد گشود.

۳۱. کمیته برابری برای تدوین مقررات داخلی مشارکت کارگران

به‌منظور شروع مشارکت کارگران در شرکت، کمیته برابری‌نی مرکب از نمایندگان مدیران جاری شرکت و نماینده سندیکای واحد (یا کمیسیون) مرکب از نمایندگان سندیکاهای موجود در شرکت) تشکیل می‌شود تا ساخت شرکت را که در حال عمل کردن است مطالعه کرده، مقررات داخلی مشارکت کارگران را از طریق انطباق ضوابط به‌اوضاع و احوال ویژه هر شرکت تعیین کند.

مقررات داخلی زمانی به‌مورد اجرا گذاشته خواهد شد که از جانب کمیته اجرائی مرکز واحد کارگری (م.و.ک.) و دولت در مورد مشارکت به‌تصویب برسد (۴).

خ کیانوش



۴. از کتاب انقلاب و ضدانقلاب در شیلی از مایکل رابیتس فصل «اسناد رسمی درباره مشارکت و خودگردانی».



آرژانتین،

سرزمین جنگ طبقاتی بلا انقطاع

---

«برای استقرار نظم نو هر چند نفر که لازم باشد خواهیم گشت!»  
 آرژانتین تنها کشور آمریکای جنوبی است که می‌تواند زنرال ویدلا با  
 سلطه برزیل در جنوب قاره رویاروی کند. آرژانتین کشوری که در جمع  
 ۵ کشور قاره قیف شکل آمریکای جنوبی (آرژانتین، شیلی، اروگوئه،  
 بولیوی، پاراگوئه) هشتاد درصد کل تولید ناخالص ملی این گروه را تأمین  
 می‌کند. آرژانتین تنها کشور منطقه است که امکان انکشاف (توسعه) اقتصادی  
 مستقل دارد. بدون یک رژیم مترقی در آرژانتین دیگر کشورهای این گروه  
 نمی‌توانند آزادی خود بدست آورند. ازین رو مبارزه انقلابی در آرژانتین نه تنها  
 برای نیروهای انقلابی قاره جنوبی آمریکا هائز اهمیت اساسی است، بلکه ادامه  
 حیات امپریالیسم آمریکا نیز به این کشور مربوط می‌شود.  
 برای دریافت مسئله کنونی آرژانتین، بهتر است به تحول و انکشاف تاریخ  
 معاصر و نیروهای اجتماعی نظری بینفکنیم.

تا سال‌های ۱۹۳۰، قدرت زمین‌داران در آرژانتین تقریباً دست نخورده باقی  
 مانده بود. تمام منابع ملی کشور در خدمت صادرات کشاورزی بود. سیاست  
 عمومی اقتصادی رژیم آرژانتین این بود که بجای تولید محصولات صنعتی در  
 داخل کشور آن را از خارج وارد کند. انکشاف صنعتی کشور که سیاستی  
 «نامطلوب» شناخته شده بود، در قبال رقابت بین‌المللی کم‌ترین امکانی نمی‌یافت.  
 تنها صنایعی قادر به ادامه حیات بودند، که در خدمت صادرات کشاورزی قرار  
 می‌گرفتند - مانند بسته‌بندی گوشت، آردسازی، ایجاد بنادر و راه‌آهن‌ها که همه  
 این صنایع نیز متعلق به سرمایه‌های انگلیسی بود. در پس این سیاست لیبرال‌نما و  
 رونق اقتصاد کشاورزی، تسلط کامل بریتانیا بر اقتصاد آرژانتین نهان بود.  
 بریتانیا بازار اصلی گوشت و گندم آرژانتین بود؛ متقابلاً بریتانیا بطور تقریب  
 تنها تأمین‌کننده سرمایه‌های مالی و تولیدات صنعتی آرژانتینی بود و این کشور  
 را بالقوه مستعمره خود می‌دانست. پس از بحران ۱۹۳۰، بریتانیا یک معاهده  
 بازرگانی به آرژانتین تحمیل کرد که آن کشور را بیش از پیش اسیر سرمایه‌های  
 امپریالیستی ساخت. اینک زمین‌داران آرژانتینی حاضر بودند، تمام بخش‌های  
 دیگر اقتصاد کشور را قربانی رونق مدام بخش زیر نفوذ خود و سلطه سیاسی‌شان  
 کنند. اما با این همه، جنگ جهانی اول و نفس بحران دهه ۱۹۳۰ بر فعالیت



صنعتی را در آن کشور افزود. در این دهه اختلال در تجارت بین‌المللی موجب انکشاف صنایع سبک شد، صناعی که برای بازار داخلی تولید می‌کردند. در آغاز جنگ جهانی دوم آرژانتین پا به عرصه صنعتی شدن گذاشته بود. اما علیرغم این تغییرات قدرت سیاسی همچنان در چنگ زمین‌داران باقی ماند. در این زمان اوضاع و احوال مساعد بود که بین صاحبان جدید صنایع و طبقه جدید کارگر صنعتی ائتلافی بوجود آید، ائتلافی که قادر به مقابله با قدرت صاحبان منافع ارضی و وابستگان به امپریالیسم باشد، ائتلافی که اقتصاد کشور را در جهت تأمین منافع این دو طبقه جدید سوق دهد. و همین بود صعود ژنرال خوان پرون (Juan Peron) به قدرت به عنوان نماینده منافع ائتلاف. شعارهای جنبش پرونیستی، یعنی «استقلال اقتصادی، حاکمیت سیاسی، و عدالت اجتماعی» هم‌آوردی صریح با قدرت طبقه نخبگان ارضی و هوادار امپریالیست به شمار می‌رفت.

---

### پرونیسم

---

پرون موفق شد اتحادیه‌های کارگری را در جهت حمایت از یک برنامه توسعه صنعتی بسیج کند؛ این برنامه براساس گسترش بازار داخلی، به کمک سرمایه‌های بومی که توسط دولت از بخش کشاورزی به صنعت هدایت می‌شد، شکل گرفته بود. پرون در سال ۱۹۴۶ با ایجاد انحصار دولتی بر صادرات محصولات کشاورزی کنترل دولت را بر منابع عظیمی میسر ساخت. این امر ضربه مهلکی بر منافع زمین‌داران بود؛ و اینان پرون را هیچگاه ازین بابت نبخشیدند، و با تمام قوا به جنگش برخاستند. پرون موفق شد که طی دورانی ده ساله هم سود سرمایه‌داران را تأمین کند و هم به مطالبات کارگری در زمینه‌های مختلف صنفی جواب دهد. او این کار را به لطف خرید ارزان محصولات کشاورزی و فروش گران آن در بازار پر رونق جهانی میسر ساخت. مازاد این معامله فعالیت‌های صنعتی، افزایش حقوق و ایجاد جامعه رفاهی هدایت شد. جنبش کارگری در دوران پرون پیشرفت‌های زیادی کرد. اگرچه اتحادیه‌های کارگری از پیش، در قرن نوزدهم پدید آمده، رشد یافته بودند، اما این اتحادیه در این مبارزه بین گرایش‌های مختلف کارگری (نظیر سوسیالیست‌ها، آنارشویست‌ها و کمونیست‌ها) و نیز در پی فشار شدید حکومت‌های ضد کارگری تضعیف شده بودند. کنفدراسیون عمومی کارگران (CGT) چون اتحادیه مرکزی کارگران آرژانتین در سال ۱۹۳۰ بوجود آمد، اما وضع سال‌های ۱۹۴۰ که مورد تشویق پرون بود به مرکزیت نیرومندی تبدیل نشد. عضویت این مرکزیت از یک میلیون و نیم در سال ۱۹۴۷ به ۳ میلیون در سال ۱۹۵۱ رسید. دیگر اتحادیه‌های کارگری که تحت

نفوذ سوسیالیست‌ها، کمونیست‌ها و آنارشیست‌ها قرار داشتند در بسیاری از اوقات عملاً مجبور بودند رهبری پرونیستی در جنبش طبقه کارگر را بپذیرند. در این دوران، سندیکاهای کارگری برای نخستین بار رسمیت قانونی یافتند. سهم دستمزد کارگران که در سال ۱۹۴۵ تنها ۴۶٪ از درآمد ملی را تشکیل می‌داد، در سال ۱۹۵۲ به ۶۱٪ بالغ شد. پیشرفت‌های ملموسی و چشمگیر طبقه کارگر بین سال‌های ۵۵ - ۱۹۴۵ علت اصلی وفاداری جنبش کارگری آن کشور به شخص پرون حتی پس از سقوط حکومت اوست.

زمینداران برای مبارزه با این وضع دست به کاهش تولید زدند. آن‌گاه با کم رونق شدن بازار کالاهای صادراتی پس از جنگ درآمدهای صادراتی و به همراه آن امکانات دولت در اعطای امتیازات به کارگران و نیز به صاحبان صنایع کاستی گرفت. مبارزه طبقاتی در پهنه اجتماع سر برآورد، و اتحاد نیروهای پرونیست تضعیف و سرانجام منهدم شد. زمین‌داران با این که تضعیف شده بودند، بر اتحاد پرونیست فاتح آمدند. آنان توانستند قدرت خود را در بخش مهمی از ارتش و به ویژه نیروی دریایی حفظ کنند و بالاخره رژیم پرون را در سال ۱۹۵۵ برافکنند.

ازین سال تا ۱۹۷۳ آرژانتین بین دو گونه حکومت در نوسان بود: نخست حکومت‌های نظامی که مُجدّانه می‌کوشیدند آثار و بقایای رژیم پرون را محو کنند. دوم حکومت‌های غیرنظامی ضعیف که از هیچ گونه حمایت توده‌نی برخوردار نبودند.

### نظامیان در مقابل مردم

در اواخر دهه ۱۹۵۰ و در طی دهه ۱۹۶۰ اقتصاد آرژانتین از نو در معرض هجوم سرمایه‌های بین‌المللی قرار گرفت. این بار نه سرمایه‌های انگلیسی، بل سرمایه‌های آمریکائی رخنه می‌کردند، نه فقط در تجارت و خدمات، بل که در صنایع سنگین نیز. صنعت بین‌المللی بزودی بر کشور مسلط شد. در سال ۱۹۶۶ رژیم ژنرال اونخانیا کوشید حکومت مقتدر و پابرجائی تأسیس کند که حامی منافع سرمایه‌های بین‌المللی، و سرکوب‌کننده سرمایه‌های بومی، طبقه کارگر و به‌طور عموم نیروهای ضدامپریالیستی باشد. این برنامه تنها در رویارویی با بسیج توده‌نی جنبش کارگری که به سال ۱۹۶۹ در کوردابازو (شهر کوردوبا، بزرگ‌ترین مرکز صنعتی آرژانتین) به اوج خود رسید، ناکام شد. ارتش سه روز چنگید تا بتواند از نو کنترل شهر را در دست بگیرد. اما شورش در شهرهای دیگر بی‌آمد این قیام بود.

این آغاز پایان رژیم اونخانیا بود. او یک سال بعد سقوط کرد، و دو ژنرالی که



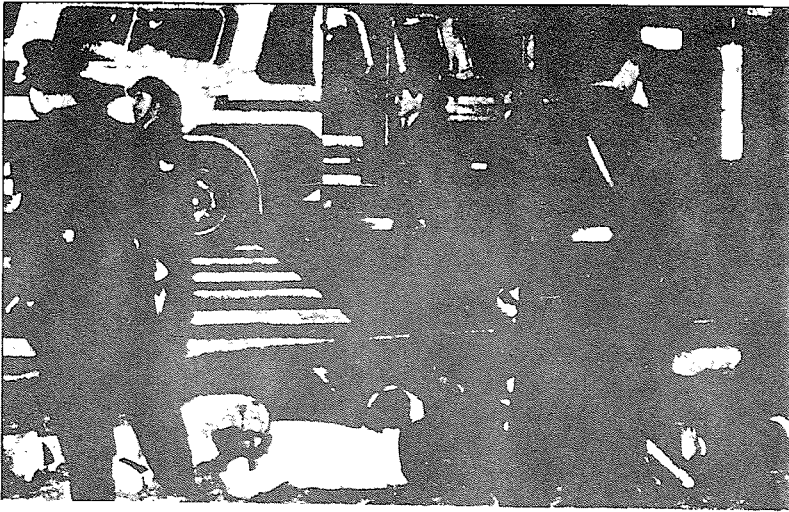
در پی او آمدند، تنها زمینه را برای بازگشت حکومت غیرنظامی آماده کردند. این‌ها امیدوار بودند که ائتلافی بین نیروهای نظامی و غیرنظامی پدید آورند. اما انتخاب نامزد انتخاباتی پرونیست، یعنی دکتر هکتور کامپور، در نخستین انتخابات آزادی که پس از بیست سال برگزار شد، امیدهای آنان را نقش بر آب کرد. کامپور با ارائه یک برنامه ضدامپریالیستی مترقی پنجاه درصد از آراء را به‌دست آورد. اما پیروزی او انتظاراتی را در مردم پدید آورد که کامپور قادر به اقناع آن نبود. او بزودی مجبور به استعفا شد، و جای خود را به پرون داد که پس از ۱۸ سال تبعید اجازه بازگشت به آرژانتین را گرفته بود.

---

## دومین دولت خلقی

---

دومین دولت پرونیستی که نخست شخص پرون و سپس همسر او (ایزابل) در رأس آن قرار داشتند، از سال ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۶ دوام کرد. این رژیم باز براساس وعده‌هایی سرکار آمده بود که دولت پرون قابلیت اجرایش را نداشت. پرون امیدوار بود که بر همان اساس گذشته، اما بدون منابع پیشین، حکومت ائتلافی را رهبری کند. پس اجازه داده شد که بعد از سال‌ها اعمال فشار به طبقه کارگر دستمزدها افزایش یابد. طبیعتاً مصرف بالا رفت؛ صادرات کاهش یافت و توازن پرداخت‌های ارزی در هم ریخت. کوشش برای تثبیت قیمت‌ها با مقاومت سرمایه‌داران روبرو شد. آنان در تولید خرابکاری کردند و بازار سیاه پدید آوردند، و سرانجام سرمایه‌گذاری را متوقف ساختند. تلاش برای تحمیل سیاست انجماد



دستمزدها با مقاومت شدید طبقه کارگر روبرو شد. اما این دولت که خود بر اتحادیه‌های کارگری تکیه داشت نمی‌توانست کارگران را سرکوب کند. و سرانجام زمان کودتا فرا رسید - مارس ۱۹۷۶. کودتا اسباب تعجب کسی نشد. این تنها پاسخی بود که طبقه حاکم و حامیان بین‌المللی‌اش می‌توانستند به‌خطر بسیج فزاینده طبقه کارگر بدهند.

### جنبش کارگری در آرژانتین

کنفدراسیون عمومی کارگران آرژانتین (CGT) در حدود چهار میلیون از مجموع شش میلیون کارگر آن کشور را دربرمی‌گیرد. نزدیک به دو میلیون اینان کارگران صنعتی هستند. بیش از دوسوم اینان اعضای دو اتحادیه کارگران فنی UInion Obrera metalurgica (UOM) و سندیکای مکانیک‌های حمل و نقل موتوری (SMATA) هستند. دیگر سندیکاهای مهم عبارتند از اتحادیه صنایع ملی، نساجی، نیرو و کارگران بسته‌بندی گوشت.

اتحادیه‌های کلیدی غیرصنعتی عبارتند از:

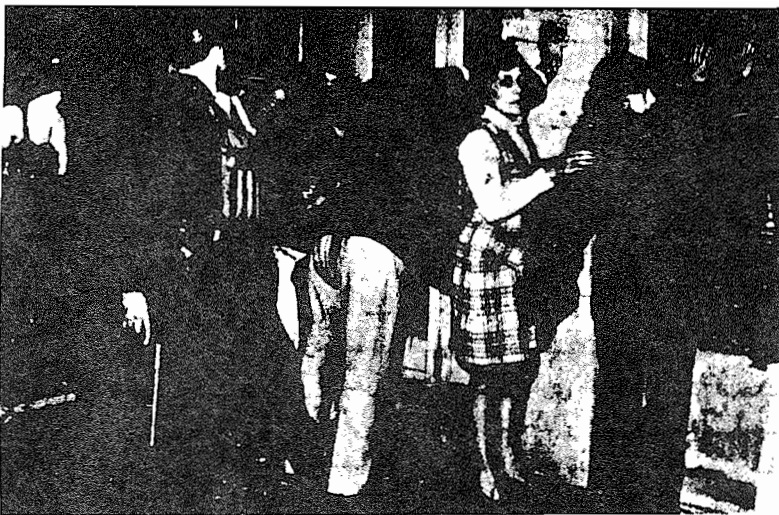
کارگران بخش خرده‌فروشی، ۶۴۲ هزار؛

کارگران ساختمانی، ۵۰۰ هزار؛

کارگران راه آهن و حمل و نقل، ۲۵۰ هزار؛

کارمندان بانک‌ها، ۳۸۶ هزار؛

و آموزگاران، ۲۵۰ هزار.



از سپتامبر ۱۹۷۶ به بعد اعتصابات و توقف در کار به ویژه در صنعت اتومبیل بطور سازمان یافته شکل گرفت؛ در اکتبر همان سال کارگران بارانداز که باید محصول گندم را که به بالاترین حد در سال های اخیر رسیده بود، بار کنند، شروع به کم کاری کردند. در همان ماه، کارگران نیرو نیز به «کار باغم» (یعنی آهسته کاری) روی آوردند، و بالاخره تا ماه مارس سال بعد کار را به طور نوبتی متوقف می کردند. آن ها در فرجام موفق شدند، کشیک (شیفت) شش ساعتی را به جای هشت ساعتی به مدیریت کارخانه به قبولانند. اما در طی این مبارزه اوسکارسمیت، دبیر اول سندیکا ر بوده شد و تاکنون هم خبری از او بدست نیامده است. نتیجه نیرومندی و قاطعیت کارگران این بود که کارفرمایانی که در قبال اعتراضات جدی کارگران ترجیح داده اند علیرغم مقررات انجماد دستمزدها از طرف دولت به کارگران پنهانی اضافه دستمزد بدهند. اما کارگرانی که در صنایع دولتی شده اشتغال دارند به ویژه قربانی سیاست انجماد دستمزدها شده اند و دستمزد واقعی آنان تا ۵۰ درصد تنزل یافته است. در حدود ۶۵ درصد از کارگران دستمزد را کمتر از ۲۲ پوند (استرلینگ) در هفته دریافت می کنند، و تنها ۱۰ درصد از آنان دستمزدی بیش از ۳۳ پوند در هفته می گیرند.

مبارزه در بخش دولتی نیز در اکتبر ۱۹۷۷ در راه آهن و در منطقه بونوس آیرس (Buenos Aires) تجدید شد، ولی در همان شروع کار پلیس رهبر اعتصاب را به ضرب گلوله از پای درآورد. به دنبال این حادثه، برخی دیگر از رهبران اعتصاب توسط پلیس و نظامیان ر بوده شدند. تقاضای کارگران ۱۰۰٪ افزایش دستمزد بود. دولت اعلام کرده بود که تا سال ۱۹۷۸ هیچ افزایش دستمزدی داده نخواهد شد. اما

همچنین باید از بخش‌های دیگری که اسماً سازمان یافته‌اند، اما در عمل ناتوان و کم‌اثرند نام برد، یعنی کارمندان دفتری، شهرداری‌ها و ادارات دولت فدرال (۵۰۰ هزار نفر) و کارگران خانگی (۵۰۰ هزار نفر). ۷۵۰ هزار تن کارگران کشاورزی فاقد اتحادیه هستند.

---

## اتحادیه‌های کارگری پس از کودتا

---

قانون‌های ضدکارگری که پس از کودتا تحمیل شده‌اند عواقب زیر را برای جنبش کارگری دربرداشته است:

در (ك.ع.ك) و ۳۶ اتحادیه دیگر بجای رهبران منتخب کارگران دست‌نشانده‌های نظامیان منصوب شده‌اند:

• تمام فعالیت‌های عادی اتحادیه‌ها (چون نشست شعبه‌ها، انتخابات و مذاکرات دستجمعی) ممنوع شده است.

• شرکت‌کنندگان در اعتصابات با ده سال زندان کیفر می‌بینند.

• قوانین ناظر بر اخراج غیرعادلانه تغییر یافته است و به‌جای آن‌ها قوانینی که اخراج را با انگیزه سیاسی مجاز می‌شمارد، تدوین شده است.

• برخی از کارخانه‌ها «مناطق نظامی» اعلام شده است و هرگونه شکایت دربارهٔ وضع بد کار باید به‌دادگاه‌های نظامی تسلیم شود.

افراد ارتش به کارخانه‌ها اعزام شده‌اند تا بر بازده و چرخش کار نظارت کنند.

• حداقل دستمزد دیگر با هزینهٔ زندگی انطباق داده نمی‌شود.

---

## مقاومت کارگران

---

تقریباً بلافاصله پس از انجام کودتا، یعنی پس از اعمال قوانین ضدکارگری و ظاهر شدن آثار آن‌ها، جنبش کارگری آغاز به‌مقابله کرد، برای حقوق خود و بهبود وضع کارگران به‌دفاع برخاست؛ بسیاری از رهبران کارگری دستگیر و زندانی شدند. بسیاری ناپدید شدند. اما اعتراض پایان نیافت.

---

## «ادامهٔ کار با عم و خشم»

---

یکی از تاکتیک‌های کارگران عبارت بود از اختلال در تولید (یعنی کار کردن با «خشم»). در کارخانه ایکارنو (IKA — Renault) در شهر سانتا‌ایزابل در تاهستان ۷۶ تولید از ۴۰ واحد به ۱۴ واحد در روز تقلیل یافت. مدیر دولتی اعلام داشت که این افت در تولید «مسلماً ناشی از خرابکاری صنعتی» است.

در اثر مقاومت کارگران مجبور به قبول ۴۰٪ افزایش شد. گرچه این افزایش از نظر اقتصادی پیروزی بزرگی نبود، اما از نظر سیاسی دست‌آورد عظیمی بود که با يك عقب‌نشینی بجای دولت تکمیل شد. این پیروزی سیاسی نشان داد که جنبش کارگری قادر است حتی چنان دولتی را هم به قبول خواست‌هایش وادارد.

---

## رکود صنعتی

---

از کاهش جدی سطح زندگی نه تنها کارگران بل طبقات میانی نیز ضرر دیدند. مصرف داخلی به شدت افت کرده است. بسیاری از کارخانه‌های مولد مواد غذایی و نساجی با ۵۰٪ ظرفیت اصلی مشغول به کارند. بسیاری از مؤسسات صنعتی کوچک و میانه حال به ورشکستگی سوق داده شده‌اند و تولید ناخالص ملی به‌عوض رشد، کاهش هم یافته است. سرمایه‌گذاری‌های دولتی در صنعت قطع شده است، و صنایع کشاورزی صادراتی دیگر مشوقی برای سرمایه‌گذاری ندارند. هیچ سرمایه‌گذاری خارجی انجام نگرفته است، و شرکت‌های بین‌المللی به شدت از رکود صنعتی زیان دیده‌اند. کمپانی ژنرال موتورز آمریکا که یکی ازین شرکت‌هاست قصد خروج از بازار محدود شده آرژانتین را دارد. یکی از آرزوهای دیرین حکومت تقلیل تورم پول بوده، اما بین ژانویه و آوریل ۱۹۷۸ نرخ رشد تورم معادل ۴۶٪ و از آوریل تا آخر سال بالغ بر ۱۸٪ بود. خلاصه کنیم، جنبش کارگری اصلی‌ترین سد راه موفقیت برنامه‌های ارتجاعی حکومت نظامیان است.

---

## نقش نظامیان در سیاست

---

برخلاف آنچه که به نادرست در مورد نظامیان کشور همسایه، گفته شد دخالت در امور سیاسی، سنت دیرینه نظامیان آرژانتینی است.

در آرژانتین ارتجاع و طبقه حاکم هرگز نتوانسته‌اند حزب دست راستی مستحکمی به وجود آورند، و همواره برای دفاع از منافع خود به نظامیان چشم دوخته‌اند. از سوی دیگر، نظامیان پیوسته برای دفاع جناح‌های مختلف اقتصادی طبقه حاکم خود دسته‌بندی‌های گوناگون داشته‌اند. يك دسته مدافع منافع زمین‌داران، دسته دیگر حامی سرمایه‌های بین‌المللی، و سومی پشتیبان کارفرمایان صنعتی بوده است. این تضادها با رقابت‌هایی که میان نیروهای سه‌گانه دریائی، زمینی و هوائی وجود دارد تعدید می‌شود. نیروی دریائی از تسلط ارتش زمینی در خونتای حاکم سخت بیزار است؛ و جناح‌های مختلف ارتشی را تحریک می‌کند که علیه ژنرال ویدلا (videla) و قدرت حکومتی او سر بلند کنند.

گروه دیگری در ارتش سال گذشته کوشید یک الگوی حکومتی نئوفاشیستی را عرضه کند. پیاده شدن چنین الگویی، یعنی متلاشی کردن کامل سازمان‌هایی از قبیل احزاب سیاسی و برخی سندیکاها کارگری که هنوز ادامه حیات می‌دهند. یکی از هدف‌های چنین طرحی ایجاد نظم نوینی است که جزئیات تمام ششون زندگی سیاسی را زیر سلطه درآورد. البته هنوز این برنامه موفقیتی کسب نکرده است. اما به‌رحال در یک نکته، اختلاف نظر میان نیروهای نظامی وجود ندارد و آن هم لزوم اعمال سیاست سرکوب و اختناق است. ژنرال ویدلا تلاش می‌کند که خود را به‌مثابه جناح «میانه‌رو»ی نیروهای مسلح جلوه دهد. اما نگاهی به کارنامه خونین و حرف‌های پرتهدیدش هرگونه تردیدی را در این مورد از بین می‌برد.

---

## احزاب سیاسی

---

در آخرین انتخابات آزادی که پس از ۲۰ سال اختناق در آرژانتین برگزار شد، قدرت نیروهای مختلف سیاسی به‌صورت زیر نمودار شد:

- حزب دست راستی یا ائتلاف مرتجعان، ۲۱ درصد؛
- حزب اصلی میانه‌رو، رادیکال، نمایندهٔ اقشار طبقه میانی و زمین‌داران خرده‌پا؛ ۲۰ درصد
- جبههٔ پرونیست‌ها، یعنی عدالتیون، ۵۰ درصد؛
- دیگر گرایش‌ها و احزاب چپ، ۹ درصد.

از زمان کودتا به‌این طرف نه تنها احزاب و گروه‌های سیاسی به‌محاق تعطیل افتاده‌اند، بلکه کنگره (مجلس ملی) نیز منحل شده است. اعضای سازمان‌های سیاسی تحت پیگرد قرار دارند. روزنامه‌های سیاسی نیز توقیف هستند.

---

## جنبش پرونیست

---

دومین دورهٔ دولت پرونیستی (۱۹۷۶-۱۹۷۳) شاهد ازهم پاشیدگی اتحادهای طبقاتی در جنبش پرونیستی بود. بین دو جناح راست و چپ این جنبش جنگی علنی آغاز شد. در ژوئن ۱۹۷۰ جناح راست فرمان قتل‌عام فرودگاه *إرزا EZEIZA* را که هزاران پرونیست برای استقبال از پرون در آن ازدحام کرده بودند صادر کرد. ده‌ها پرونیست چپ به‌دست پرونیست‌های راست کشته شدند.

در سال ۱۹۷۵ جناح چپ پرونیست از حزب عدالتیون انشعاب کرد و حزب پرونیست راستین را تشکیل داد. در سال ۱۹۷۷ در رُم، همین نیروها تشکیل جنبش پرونیست‌های مونتو نیرو (Movimiento Peronista montonero)، را به‌رهبری رهبر مونتوروا، یعنی ماریو فی‌زینی‌ه اعلام داشتند.



## سازمان‌های چریکی

تا سال ۱۹۷۳، ۲ سازمان اصلی چریکی در آرژانتین پا گرفته بود. سازمان‌های کوچک دیگری نیز در جوار اینان فعالیت داشتند. دو سازمان اصلی چریکی آرژانتین عبارتند از: مونتوروه‌های پرونیست، و حزب کارگران انقلابی (مارکسیست - لنینیست) که بازوی مسلح آن، ارتش انقلابی خلق (PRT-ERT) نام دارد. هر دو سازمان در آغاز سال‌های ۱۹۷۰ علیه دیکتاتوری نظامی فعالیت پیگیری داشتند.

این دوسازمان هر دو پس از کودتای ۱۹۷۶ سخت مورد هجوم پلیس قرار گرفتند و بسیاری از رهبران و کوشندگان خود را از دست دادند. اکنون هر دو سازمان در اختفای کامل فعالیت می‌کنند. در عین حال هیچ نیروی نمی‌تواند مدعی رهبری کامل جنبش باشد.

## ارتجاع بین‌المللی

کودتای آرژانتین که علیه یک حکومت فاسد، پوسیده و بی‌اعتبار انجام گرفت، باعث شد که رژیم جدید برخلاف شیلی با محکومیت قاطع و فوری افکار عمومی جهان روبرو نگردد.

حتی در داخل خودکشور هم اعتراض فوری و سریعی نشد، و البته بازداشت‌های گسترده یا تیرباران‌های متعددی هم پس از کودتا صورت نگرفت. فقط اختناقی که پیش از کودتا آغاز شده بود، طی چند ماه پس از کودتا، بنحوی دراماتیک، تشدید شد. وانگهی، رژیم مدعی است که این اختناق طاقت‌فرسا ناشی از عملیات «تروریست»‌ها و «خرابکاران» است، که در این موقعیت یعنی در وضعیت «جنگی» «حقوق بشر» قابل اجرا نیست!

چند عامل بین‌المللی نیز به رژیم کمک کرد. علاوه بر حمایت بی‌رودربایستی امپریالیسم آمریکا، آرژانتین ازین موهبت برخوردار است که طرف تجاری اتحاد شوروی نیز هست. لذا به‌صلاح هیچیک ازین دو قدرت نیست که از تضییع حقوق بشر در آرژانتین دم بزنند، وضع در این کشور بهتر از شیلی نیست، اما سیاست امپریالیسم آمریکا در دوران کارتر علیرغم تظاهر به دفاع از «حقوق بشر» همان است که در عصر فورد بود. دولت آرژانتین در رفع مشکلات مالی خود، از حمایت بیدریغ بانک‌های آمریکائی برخوردار است. کارتر این مدافع «حقوق بشر» هنوز اعتبارات مالی را که به‌مدد آن دولت نظامیان می‌تواند اسلحه بخرد قطع نکرده است. صاف و پوست‌کنده، آمریکا با تمام قوا در پشت حکومت ویدلا

ایستاده است، و مانع هر اقدامی است که منجر به تضعیف این حکومت گردد. امپریالیسم بریتانیا نیز اگرچه کمتر از گذشته، ازین خان یغما سهمی می برد؛ با فروش اسلحه به آرژانتین از راه دیگر به غارت ثروت های ملی مردم آن سرزمین مشغول است.

## عواقب فوری حکومت نظامیان

افزون بر محو تمام آزادی های دمکراتیک و تسلیم کامل کشور به شرکت های چندملیتی و شرکای بومی شان، باید یادآور شد که مردم آرژانتین به نحوی محسوس بطور روزمره از حکومت نظامیان در عذاب آنها تعداد قربانیانی که به دست فالانژها به قتل رسیده اند بنا بر آمار مختلف ح زیر است:

- فعالین سندیکائی، ۵۰۰ تن
- روشنفکران، ۲۰۰ تن
- کارگران فعال و رهبری کننده اعتصاب ۷۵۰ تن
- کسانی که به اشتباه بازداشت شده و بعد به قتل رسیده اند ۷۵۰ تن
- متفرقه ۴۰۰ تن

شمار کسانی که «ناپدید» یا زندانی شده اند آنقدرها فراوان است که هنوز آماری هم از آن جمع آوری نشده است. فعالان سیاسی غالباً در روز روشن مقابل چشم اعضای خانواده و همکارانشان، در منزل و محل کار روبرو می شوند و دیگر خبری از سرنوشت شان بدست نمی آید. پلیس دخالت خود را در بازداشت این گمشدگان کذب می کند و دادگاه هایی که گهگاه تشکیل می شوند، اصل رانت متهم را سی پذیرند. گفتن ندارد که رژیم ژنرال ویدلا منطق خاص خود را دارد آن استراتژی اقتصادی، حکومتی ضد - دمکراتیک و سرکوبنده می طلبد

برنامه های چنین حکومتی وقتی به نتیجه می رسد که واکنش های سیاسی و عوارض اجتماعی آن برنامه ها را بتواند کنترل کند. گرچه تاکنون هیچ يك از حکومت های نظامی نتوانسته اند کاملاً از عهده این «وظیفه» برآیند. عناصر اساسی سیاست اقتصادی رژیم از قرار زیر است:

- کاهش مصرف طبقه کارگر از طریق محدود کردن افزایش دستمزد کارگران و دیگر زحمتکشان و مجاز شمردن افزایش قیمت ها؛
- تشویق و حمایت از بخش های اقتصادی صادراتی.
- سیاست درهای باز برای سرمایه گذاری های خارجی؛
- این سیاست قطعاً به سود طبقات زحمتکش نیست و در خدمت منافع امپریالیست ها و پرقچی های داخلی آنهاست.

مبارزه ای که سال ها پیش علیه امپریالیسم آمریکایی و دستیارانشان

در داخل آرژانتین آغاز شد، هم‌اکنون نیز ادامه دارد. مبارزه طبقاتی زحمتکشان، به‌عالی‌ترین شکل خود، یعنی جنگ داخلی مداوم، ارتقاء یافته است. سرنوشت محتوم امپریالیسم در این خطه از جهان هنوز، باید همچون نیکاراگوئه از طریق اعمال قهر انقلابی توده‌های زحمتکش تعیین گردد؛ هرگونه مصالحه در نیمه راه انقلاب و پیش از به‌ثمر رسیدن جنگ طبقاتی، تنها راه را برای بازگشت واستحکام مجدد ارتجاع بین‌المللی و داخلی باز خواهد گذاشت.

خ - کیانوش<sup>۱</sup>

(خسرو شاکری)

۱ - Ju nta - گروه، داروسنه، کمیته.

۱. سازمان چریکی زیرزمینی آرژانتین.

۱. این نوشته براساس جزوه‌ای به نام «سندیکا‌های کارگری آرژانتین» به‌سمت مبارزه ادامه می‌دهنده تنظیم شده است.



THE SULTANZADE • • • L'Institut Sultanzade  
INSTITUTE FOR Pour La Recherche  
WORKERS' RESEARCH. Ouvriers  
Tehran - IRAN.

COPY RIGHT

حق طبع محفوظ

AUTRES PUBLICATIONS PAR COSROE CHAQUERI  
=====

ANTIDOTE  
PUBLICATIONS  
انتشارات پاد زهر

TEHERAN

*Huzdak, Florence  
Italy*

- L'UNION SOVIETIQUE ET LES TENTATIVES DE SOVIETS EN IRAN-- DEUX ESSAIS HISTORIQUES
- AVETIS SULTANZADE, THE FORGOTTEN REVOLUTIONARY THEORETICIAN
- THE COMMUNIST PARTY OF IRAN, GENESIS, DEVELOPMENT AND DISSOLUTION, 1916-1932
- L'ORIENT ET LA II<sup>e</sup> INTERNATIONALE DOCUMENTS INEDITS DU COMINTERN
- HISTORY OF THE REVOLUTIONARY, WORKERS', SOCIALIST AND COMMUNIST MOVEMENTS IN IRAN, (IN FRENCH, ENGLISH, GERMAN) 10 VOL.
- DOCUMENTARY HISTORY OF THE WORKERS', SOCIAL-DEMOCRACY AND COMMUNIST MOVEMENTS IN IRAN, (IN PERSIAN)--20 VOLUMES

LE PREMIER CONGRES DES PEUPLES DE L'ORIENT  
DOCUMENTS INEDITS AVEC UNE INTRODUCTION DE  
COSROE CHAQUERI

پژوهشگرانه  
کارگری  
سلطانزاده



BOX 39 107  
100 54 STOCKHOLM  
SWEDEN